

تذکره

جغرافیای تاریخی ایران

تألیف

استاد و . باوتولد

نیرستان
ترجمه

حمزه سردادور (ضابط زاده)

چاپ اول

ضهران بهمن ۱۳۰۸

کتابخانه اتحادیه ایران
تهران

بنام ایزد دانا

دیباچه

سرزمین ایران قرن‌ها مهد تمدن عالم بود انوار علم و معرفت از ملک ایران به تمام دنیا پرتو افکند و شد سیادت سیاسی در شرق و تفوق اقتصادی در دنیا در دست ایرانیان بود .

يك سلسله قضایای سیاسی و تغییرات اقتصادی که در تاریخ ایران روی داد نور معرفت را بتدریج در این مملکت خاموش ساخت تا عاقبت کار بجائی رسید که همین ایران که قرن‌ها پیش آهنگ تمدن مادی و معنوی بود از کاروان علم و هنر عقب ماند و دچار رکود و انحطاطی شد که قرن‌ها طول کشید و در قرن اخیر باخرین مرحله شدت رسید .

تغییرات دیگری در چند سال قبل روی داد که فصل جدیدی در تاریخ ایران زمین باز کرده و ایرانیان را به تجدید عظمت گذشته امیدوار ساخت دیوار جهل و انحطاط که بدور این ملک کشیده شده بود رخنه یافت و فکر و ابتکار از دایره تجدید خارج شد ولی کمی وقتى که مراحل بشمارى از دنیای متمدن عقب مانده بودیم برای جبران گذشته و رسیدن بکاروان تمدن چاره بنظر نرسید جز استنده از تمدن مادی و معنوی غرب که خوشبختانه در این زمان سرلوحه آمدن عناصر ملى ایران شده است

در این مدت که شرقیان در گرداب جهالت غوطه ور بودند غربیان نه فقط
در فنون و صنایع بل در علوم و معارف هم از ما جلو افتاده و حتی تاریخ
و جغرافیای وطن ما را بهتر و کاملتر از ما تحقیق و تدوین نموده اند
امروزه که اولیاء دولت و افراد ملت هر يك بنحوی در جلب انوار
تمدن غرب بایران میکوشند روا ندانستم که از فیض این خدمت محروم
مانم و اکنون ترجمه کتابی را تقدیم هموطنان میکنم که بقلم یکی از
بزرگترین مستشرقین دانشمند روسیه و اروپا نگارش یافته و بعقیده این
ضعیف جامعترین کتابی است که راجع به جغرافیای تاریخی ایران از زیر
خامه عالم اروپائی بیرون آمده است مؤلف این کتاب استاد محترم و
فانل معظم جناب واسیلی ولادیمیروویچ بارتولد مستشرق روسی است
که راجع باسیای وسطی و ایران زمین صاحب تصانیف عدیده و مخصوصاً
در قسمت آسیای وسطی تا کنون کسی از مستشرقین بیایه تبحر و تسلط
حضرتش نرسیده و در تاریخ مغول کسی با وی برابری نتواند کرد

استاد محترم در تاریخ ۱۲ آوریل ۱۸۹۶ اولین خطابه های تألیف
خود را تحت عنوان « تشکیل امپراطوری چنگیزخان » در مجالس درس
دارالعلوم پترسبورغ سابق قرائت و از آن زمان تا کنون همواره سمت
پروفسوری دارالعلوم شرقی را عهده دار و در ضمن قریب به سیصد فقره کتاب
و مقاله و تقریظ و غیره تألیف کرده و فعلاً هم با داشتن سمت مزبور از اعضاء
محترم اکادمی علوم روس و در جامعه مستشرقین دنیا یکی از نگارندگان
« دائرةالمعارف اسلام » میباشد

ترکستان در دوره حمله مغول (که بزبان انگلیس هم ترجمه شده)
تاریخ حیات مدنی ترکستان ، الغ بیک و عهد وی ، تذکره جغرافیای تاریخی

ایران ، تذکره مختصر تاریخ ایران ، تاجیک ها ، مقام ولایات شرقی ایران
در تاریخ عالم اسلام ، اسلام ، تمدن اسلام ، سلسله های اسلامی (ترجمه
از لن پول) ، تاریخ شرقشناسی در روسیه و غرب و صدها مقالات و تصانیف
دیگر که بقلم استاد محترم نگارش یافته هر يك نمونه کاملی از فضل و
دانش این بزرگوار تواند بود .

استاد محترم در باب قضایای تاریخی و مسائل جغرافیائی شرقی نزدیک
و آسیای وسطی تبعات و کشفیاتی کرده که برای علماء سلف مجهول و یا
مشکوک بود دانشمند معظم در طرز نگارش شیوه خاصی دارد و با مهارت
کاملی که مخصوص حضرت اوست در طی صفحات معدود معانی بی شماری را
جای میدهد .

کتاب تذکره جغرافیای تاریخی ایران که از فصل سوم شروع میشود
خطابه هائی است که استاد فاضل در مجالس درس دارالعلوم السنه شرقی
پطرسبورغ قرائت کرده و بعد بصورت کتاب در آمده چنانکه حضرتش در
مقدمه آن مینویسد :

« این کتاب متضمن دروسی است که در سال تحصیلی ۱۹۰۱-۱۹۰۲
به محصلین فا کولته السنه شرقی تدریس کرده ام و اکنون با بعضی اصلاحات
و ملحقات و تلخیصات و اشارات بمنابع اصلی طبع شده است دروس جغرافیای
تاریخی بر حسب پیشنهاد من در پرگرام دروس فا کولته داخل گردید مادام
که وضعیت تاریخ شرق از لحاظ علمی اجازه نمیدهد که تاریخ خالص شرق
بنحویکه تدریس علم تاریخ در دارالعلوم مستلزم آن میباشد به محصلین
تدریس بشود من مفید دانستم که باین شکل محصلین را با بعضی اطلاعاتی
راجع به گذشته ممالک اسلامی آشنا کنم تا وقتی که قسمت بیشتر منابع

در این مدت که شرقیان در گرداب جهالت غوطه ور بودند غریبان نه فقط در فنون و صنایع بل در علوم و معارف هم از ما جلو افتاده و حتی تاریخ و جغرافیای وطن ما را بهتر و کاملتر از ما تحقیق و تدوین نموده اند امروزه که اولیاء دولت و افراد ملت هر يك بنحوی در جلب انوار تمدن غرب بایران میكوشند روا ندانستم که از فیض این خدمت محروم مانم و اکنون ترجمه کتابی را تقدیم هموطنان میکنم که بقلم یکی از بزرگترین مستشرقین دانشمند روسیه و اروپا نگارش یافته و بعقیده این ضعیف جامعترین کتابی است که راجع به جغرافیای تاریخی ایران از زیر خامه عالم اروپائی بیرون آمده است مؤلف این کتاب استاد محترم و فاضل معظم جناب واسیلی ولادیمیروویچ بارتولد مستشرق روسی است که راجع باسیای وسطی و ایران زمین صاحب تصانیف عدیده و مخصوصاً در قسمت آسیای وسطی تا کنون کسی از مستشرقین بیایه تبحر و تسلط حضرتش نرسیده و در تاریخ مغول کسی با وی برابری نتواند کرد

استاد محترم در تاریخ ۱۲ آوریل ۱۸۹۶ اولین خطابه های تألیف خود را تحت عنوان « تشکیل امپراطوری چنگیزخان » در مجالس درس دارالعلوم پطرسبورغ سابق قرائت و از آن زمان تا کنون همواره سمت پروفیسوری دارالعلوم شرقی را عهده دار و در ضمن قریب به سیصد فقره کتاب و مقاله و تقریظ و غیره تألیف کرده و فعلاً هم با داشتن سمت مزبور از اعضاء محترم اکادمی علوم روس و در جامعه مستشرقین دنیا یکی از نگارندگان « دائرة المعارف اسلام » میباشد

ترکستان در دوره حمله مغول (که بزبان انگلیس هم ترجمه شده)
تاریخ حیات مدنی ترکستان ، الع بیک و عهد وی ، تذکره جغرافیای تاریخی

ایران ، تذکره مختصر تاریخ ایران ، تاجیک ها ، مقام ولایات بحر خزر در تاریخ عالم اسلام ، اسلام ، تمدن اسلام ، سلسله های اسلامی (ترجمه از لن پول) ، تاریخ شرقشناسی در روسیه و غرب و صد ها مقالات و تصانیف دیگر که بقلم استاد محترم نگارش یافته هر يك نمونه کاملی از فضل و دانش این بزرگوار تواند بود

استاد محترم در باب قضایای تاریخی و مسائل جغرافیائی شرق نزدیک و آسیای وسطی تبعات و کشفیاتی کرده که برای علماء سلف مجهول و یا مشکوک بود دانشمند معظم در طرز نگارش شیوه خاصی دارد و با مهارت کاملی که مخصوص حضرت اوست در طی صفحات معدود معانی بی شماری را جای میدهد

کتاب تذکره جغرافیای تاریخی ایران که از فصل سوم شروع میشود خطابۀ هائی است که استاد فاضل در مجالس درس دارالعلوم السنه شرقی پطرسبورغ قرائت کرده و بعد بصورت کتاب در آمده چنانکه حضرتش در مقدمه آن مینویسد :

« این کتاب متضمن دروسی است که در سال تحصیلی ۱۹۰۱-۱۹۰۲ به محصلین فاکولته السنه شرقی تدریس کرده ام و اکنون با بعضی اصلاحات و ملحقات و تلخیصات و اشارات بمنابع اصلی طبع شده است دروس جغرافیای تاریخی بر حسب پیشنهاد من در برگرام دروس فاکولته داخل گردید مادام که وضعیت تاریخ شرق از لحاظ علمی اجازه نمیدهد که تاریخ خالص شرق بنحویکه تدریس علم تاریخ در دارالعلوم مستلزم آن میباشد به محصلین تدریس بشود من مفید دانستم که باین شکل محصلین را با بعضی اطلاعاتی راجع به گذشته ممالک اسلامی آشنا کنم تا وقتی که قسمت بیشتر منابع

اصلی بطبع نرسیده و مورد تتبعات و تحقیقات واقع نشده اند مشکل بتوان دوره تدوین نمود که نه تنها شامل شرح قضایای خارجی باشد بلکه علل تکامل تاریخی را در مبنای علمی بیان کند بدین جهت من تصمیم نمودم که به مقصود کوچکتری قناعت ورزم و در این دروس که راجع بایران و آسیای وسطی است سعی میکنم محصلین را با اوضاع جغرافیائی ممالک مزبور آشنا ساخته و تا اندازه که ممکن است ارتباط حیات تاریخی را با اوضاع جغرافیائی روشن کرده ادوار رونق و ترقی و ایام تنزل و انحطاط مهمترین بلاد را معین و اخباری را که در باب گذشته بعضی ولایات در دست است (در ضمن شرح آثار مادی که از روزگار گذشته بجا مانده) با اطلاعاتی که راجع بحالت حاضر آنها موجود است مقایسه کنم

اکنون برعهده قارئین صلاحیت دار و گذار میکنم تا خود تشخیص دهند که من در این کتاب که اولین تجربه همچو دروس است تا چه اندازه بانجام مقاصد فوق نائل آمده ام و تقصیر نواقص این دوره دروس تا چه درجه متوجه من و تا چه پایه ناشی از وضعیت کنونی علم میباشد مادام که بسیاری از منابع اصلی مورد تحقیقات واقع نشده نمیتوان بانجام یکی از مهمترین مقاصد جغرافیای تاریخی نائل آمد یعنی از روی تحقیق معین ساخت که اسامی قدیم جغرافیائی در چه تاریخی از بین رفته و اسامی جدید در چه روزگاری بمیان آمده است مشکلتر از این رفع نقیصه دیگر است یعنی آن که ادوار مختلفه همه بیک اندازه روشن نشده اند تقریباً تمام تألیفاتی که راجع به جغرافیای تاریخی ایران نگارش یافته منتهی بآن است که تعریفات و گفته های سیاحان اخیر را با اطلاعات مبسوطی که از جغرافیا نویسان عرب راجع باوضاع مملکت در قرن دهم مانده مقایسه میکنند اطلاعات

ما راجع به نیمه دوم قرون وسطی بی نهایت اندک است فقط کتاب حمدالله قزوینی است که تا یک درجه این تقصیه را جبران میکند «

در سال ۱۹۲۶ کتاب نفیس دیگری - تذکره تاریخی ایران - از تألیفات دانشمند محترم درناشکنند بطبع رسید که با وجود اختصار متضمن مطالب بسیار و معانی بکری میباشد و چون دو فصل اول آن یعنی ۱ - مقدمه و ۲ - مقام ایرانیان و ایران و تمدن ایران در تاریخ دنیا - ارتباط مستقیمی با مضمون این کتاب داشت و انگهی معانی آن بقدری دلکش و جامع بود که درین آمدم خوانندگان محترم را از قرائت آنها محروم گذارم از اینرو دو فصل مزبور را زینت افزای صفحات اول کتاب قرار دادم

در اینجا لازم میدانم اعتراف کنم که با وجود نهایت سعی و دقتی که در صحت ترجمه نموده ام یقین دارم که متن فارسی از لغزش و اشتباه عاری نیست چه اصل کتاب بزبان روسی نگارش یافته و اغلب اسامی خاص و نامهای اماکن با حروف روسی نوشته شده برای پیدا کردن املائی آنها آنچه مقدورم بود اصل کتبی را که مورد استشهاد مؤلف محترم واقع شده اند بدست آورده و اسامی خاص را استخراج کردم ولی با اینحال از خوانندگان دانشمند تمنا دارم هرگاه اغلاطی مشاهده کنند بمن منت گذاشته و آگاهم سازند

و نیز زائد نمیدانم متذکر بشوم که از نگارش اصل کتاب تا کنون چند سال گذشته و در اینمدت تغییرات بزرگی در اوضاع سیاسی و اقتصادی ایران روی داده و این تغییرات در بعضی نقاط باندازه مهم است که حتی با اوضاع چند سال قبل قابل مقایسه هم نیست بدیهی است که خوانندگان این نکته را هم بخاطر خواهند داشت

در هر حال این کتاب :

مفتاحی است برای کسانی که در جغرافیا و تاریخ ایران اشتغال به

تحقیقات دارند

رهنمائی است برای اشخاصیکه در ایران مسافرت و سیاحت کرده

و میخواهند در ضمن سفر روزگار گذشته این سرزمین را در نظر خود

مجسم کنند

فهرستی است برای عموم هموطنان تا در هر کجای ایران باشند از

گزارشات تاریخی و اوضاع جغرافیائی محل سکونت خود آگاه بشوند

بالاخره گنجینه ایست از اطلاعات جغرافیائی و تاریخی که دانستن

آنها بر هر ایرانی مفید میباشد

همزه سردادور (طالب زاده)



فهرست کتب و مقالاتیکه مورد استشهاد مؤلف واقع شده اند

ابن اثیر (الکامل فی التاریخ)

Ibn-el-Athiri Chronicon quod perfectissimum inscribitur,
ed. C. J. Tornberg, Lugduni Batavorum 1851-1876.

ابن بطوطه (تحفة النظار فی غرائب الامصار و عجائب الاسفار)

Voyages d'Ibn-Batoutah, texte arabe, accompagné d'une
traduction, par C. Defrémery et Sanguinetti, Paris 1853-1858.

ابن حوقل (کتاب المسالك و الممالک)

Bibliotheca Geograph. Arab, ed. M. J. de Goeje, pars
II, Lugd. Batav. 1873.

ابن خرداد به (کتاب المسالك و الممالک)

Bibl. Geogr. Arab, ed. M. J. de Goeje, pars VI, Lugd.
Batav. 1873. استشهاد از ترجمه فرانسه

ابن رسته (کتاب الاعلاق النفیسة)

Bibl. Geogr. Arab., ed. M. J. de Goeje, pars VII,
Lugd. Batav. 1892.

ابن عربشاه (عجائب المقدور فی اخبار تیمور)

Ibn-Arabsiadae vitae Timuri historia, ed. Manger, Leo-
vardiae 1772.

ابن فقیه (کتاب البلدان)

Bibl. Geogr. Arab., ed. M. J. de Goeje, pars V, Lugd. Batav. 1885.

ابوالغازی (شجره ترک)

Aboul-Ghazi Behâdour Khan, Histoire des Mogols et des Tatares, publiée, traduite et annotée par le baron Demaisons, T. I. Texte. St.-P. 1871, T. II. Traduction. St.-P. 1874.

اسفیداری (روضات الجنات فی اوصاف مدینة هرات)

(نسخه خطی دارالعلوم لندن گراد نمبر ۵۸۸)

اصطخری (کتاب مسانک الممالک)

Bibl. Geogr. Arab. ed. de Goeje, par I, Lugd. Bat. 1849.

آریان

Anabasis (Arriani Anabasis et Indica, ed. Tr. Dübner, Parisiis 1846.

آریستف

Аристов, Н. А., Англо-индийский „Кавказ“ Столкновение Англии с авганскими пограничными племенами, Спб. 1900 (отдельный оттиск из „Живой Старины“ 1900 г., вып. I и II.)

اولدنبیرگ

H. Oldenberg, Aus Indien und Iran, Berlin 1899.

آمیان مارسالین

Rerum gestarum libri XXXI (Ammiani Marcellini quae supersant, edit. stereot., Lipsiae 1835).

آوزلی

W. Ouseley, Travels in various countries of the East, more particularly in Persia, vol. I—III, Lond. 1819-1823.

آندره آس

C. F. Andreas, Aginis. (مقاله در) Pauly's Real-Encyclopädie der klassischen altertumswissenschaft.

آندرسون

W. Anderson, (مقالات در) Journal of the Asiat. Soc. of Bengal, vol. XXI (1853) p. 49-74 & 365-383.

آیت

C. E. Yate, Khurasan and Sistan, Edinburgh and London 1900. Northern Afghanistan or letters from the Afghan Boundary Commission, Edinb. and London 1888.

ایزیدور خاراکسی

Isidori Characeni Stathmos Parthicos recensuit B. Fabricius, Dresdae 1849.

بابر (واقعات بابرری یا بابرنامه)

Н. ИЛЬМИНСКИЙ, (Baber-Nameh ed. N. I'minski, Sazani 1857).

بارتوآلد (ترکستان در دوره حماد منغول)

В. Бортольд, Туркестан в эпоху монгольского нашествия, ч. I, тексты, Спб. 1898; ч. II, исследование, Спб. 1900. Где указаны только цифры, имеется в виду вторая часть.

براون

●. A. Braun, Раѣысканія в области юго-славянских от-
ношений. I, Готы и их следы до V века, Спб. 1899.

براون

E. G. Browne, Account of a rare manuscript history
of Isfahan. Hertford 1901 (from the Journ. of the Royal
Asiat. Soc. 1901, July and October).

برنس

A. Burnes, Travels into Bokhara, New edition, Lond. 1839.

بلاذرى (فتوح البلدان)

Liber expugnationis regionum, ed. M. J de Goeje,
Lugduni-Batavorum 1866.

بيدولف

J. Biddulph, Tribes of the Hindoo Koosh, Calcutta 1880.

بيرونى

Alberuni's India, english edition, by Dr. E. C. Sachau,
Lond. 1888 (Trübner's Oriental Series).

بيهقى (تاريخ ال سبكتكين يا تاريخ بيهقى طبع مورلى)

(The Tarikh-i Baihaki ed. Morley, Calcutta 1862).

PROCEEDINGS of the Royal Geogr. Society, New Series,
vol. VII, London 1885.

پوسلاوسکی

ПОСЛАВСКИЙ, И. Т., Из поездки на реку Атрек и р. Гюрген (Протоколы Турк. кружка любит. археологии, год V, стр. 184-192).

تاورنیه

J. B. Tavernier, Les six voyages de-, La Haye 1718.

توماشک

W. Tomaschek, مقالات Artakoana, Baktra, Baktriane, Baktrianoï (Poly's Real-Encyclopädie der klassischen Altertumswissenschaft).

ایضاً

Kritik der ältesten Nachrichten über den skythischen Norden (Sitzungsberichte der Kais. Akad. der Wiss. in Wien, phil.-hist. Classe, Bd. 116 u. 117).

ایضاً

Zur historischen Topographie von Persien (Sitzungsberichte etc., Bd. 102 u. 108). (در هر دو مورد استشهاد از صفحات مجلدات مجله است و نه صفحات جزوه های علیحده)

تومانسکی

ТУМАНСКИЙ, А. Г., От Каспийского моря к Хормузскому проливу и обратно (Сборник материалов по Азии, изд. Военно-Ученого Комитета Гл. Штаба, вып. 65, Спб. 1896).

تیزن گااوزن

ТИЗЕНГАУЗЕН, бар, В. Г., О мечети Алишаха в Тебризе (Зап. Вост. Отд. И. Русск. Арх. Общ., т. I, стр. 115-118).

جغرافیا نویس کمنام ایرانی قرن دهم

حدود العالم (نسخه خطی متعلقه به تومانسکی)

حافظ ابرو (کتاب جغرافیائی و تاریخی) (بدون عنوان)

(نسخه خطی کتابخانه امپراطوری سابق) Dorn 290.

حمدالله قزوینی نزهت القلوب از روی نسخه خطی لندن گراد

(نسخه ۱۷۱) و نسخه چاپی لندن باهتمام له سترانج ۱۹۱۳^(۱)

خانیکف اف

N. de Khanikoff, Mémoire sur la patrie méridionale de l'Asie Centrale, Paris 1861.

بارون دوسون

Le baron C. d'Ohsson, Histoire de Mongols, La Haye et Amsterdam 1834.

دیوبه

L. Dubeux, La Perse, Paris, 1881 (L'Univers. Histoire et description, de tous les peuples).

دیولافوا

M-me Jane Dieulafoy, La Perse, la Chaldée et la Susiane, Paris 1887.

رادلوف

РАДЛОВ, В. В., К вопросу об уйгурах, Спб. 1893 (прилож. к LXXII т. Зап. Имп. Акад. Наук, № 2).

(۱) خود مواف از چاپ شفر استشهد کرده ولی در ترجمه از چاپ لندن استفاده شد

رشید الدین (جامع التواریخ از روی کاترمر و دوسون)

(دنبال کنندہ تاریخ رشید الدین از روی نسخه خطی موزه آسیائی). 566 a

روبرتسون

G. S. Robertson, Kafiristan (The Geograph. Journal, Sept. 1894). (از ترجمہ روسی مقالہ کہ تارنوسکی مترجم آن بودہ. استفادہ شد.) (Туркест. Ведом., 1894 г., № 67-71 и Среднеаз. Вестник, Март 1896 г.)

ریٹیک

РИТТИХ, П. А., Политико-статистический очерк Персии., Спб. 1896.

ریختہوفن

Erh. F. v. Richthofen, China, Bd. I, Berlin 1877.

ژوکوسکی

ЖУКОВСКИЙ, В. А. Древности Закаспийского Края. Развалины Старого Мерва. Спб. 1894 (Материалы по археологии России, издаваемые Имп. Археол. Коммиссиею, № 16).

Колыбельные песни и причитания оседлого и кочезого населения Персии (Журн. Мин. Нар. Просв. 1889 г., Январь).

Материалы для изучения персидских наречий, ч. I. Дialectы полосы города Кашана: Воншух, Кохруд, Кеше, Зефрэ. Спб. 1888.

Могилы Фирдоуси (Зап. Вост. Отд. Русск. Арх. Общ. т. VI, стр. 308-314).

Недавние казни бабидов в г. Езде (там-же, стр. 321-327).

سترابون

Strabonis Geographica, graece cum versione reficta, curantibus C. Müllerero et F. Dübnero, Parisiis 1853.

سیوان تسان

Histoire de la vie de Hiouen-Thsang, trad. par Stan. Julien, Paris 1853. شرح زندگانی

Mémoires sur les contrées occidentales, trad. par Stan Julien, Paris 1857-8. یاد داشت ها

شاردن

Voyages du chevalier Chardin en Perse et autres lieux, nouv. édition, Amsterdam 1735.

شاون

E. Chavannes, La sculpture sur pierre en Chine au temps des deux dynasties Han, Paris 1893.

شپخت

E. Specht, Du déchiffrement de monnaies sino-ephthalites (Journ. Asiat. 9, XVII, p. 487-523).

شپیگل

F. Spiegel, Eran, das Land zwischen Indus und Tigris, Berlin 1863.

شرف الدین (ظفر نامه چاپ کلکته)

Ed. by Maulawi Muhammad Iahdad. Calcutta 1887-8.

صنیع الدوله (مطالع الشمس چاپ سنگی طهران ۱۳۰۱-۱۳۰۳ هجری)

طبری

At-Tabari. Annales, cum aliis edidit M. J. de Goeje, Lugd. Batav. 1879-1901.

ظهیرالدین (تاریخ طبرستان و رویان و مازندران)

Sehir-eddin's, Geschichte von Tabaristan, Rujan und Masanderan, persischer Text, herausg. v. B. Dorn, St.-P. 1850; Uebersetzung v. B. Dorn, St.-P. 1855. از روی صفحات متن

عبدالرزاق سمرقندی مطلع السعدین نسخه خطی دارالعلوم لندن گرانمبره ۱۵۷

عتبی (تاریخ بمبئی چاپ طهران ۱۲۷۲)^(۱)

فرزر

J. B. Fraser, Narrative of a journey into Khorasan, London 1825.

ایضاً

Travels and adventures in the persian provinces on the southern banks of the Caspian sea, Lond. 1826.

فریه

J. P. Ferrier, Voyages et aventures en Perse, dans l'Afghanistan, le Belouchistan et le Turkestan, Paris 1870

قدامه (کتاب الخراج)

Bibl. Geogr. Arab. ed. M. J. de Goeje, pars VI, Lugd. Batav. 1889. از روی ترجمه فرانسه

(۱) مؤلف از نسخه خطی موزه اسپانیایی لندن گرانمبره ۱۰۰ استفاده کرده است

کاترمو

Histoire des Mongols de la Perse, écrite en persan par Raschid-eddin, publiée, traduite en français, accompagnée de notes et d'une mémoire sur la vie et les ouvrages de l'auteur par M. Quatremère. T. I., Paris 1836.

کرپورتو

R. Ker Porter, Travels in Georgia, Persia, Armenia and ancient Babylonia, Lond. 1821-1822.

کورزن

G. N. Curzon, Persia and the Persian Question, Lond. 1892.

کلاوخیو (ریوئی قونزالس) زندگانی و کارهای تیمور کبیر

روزنامه مسافرت به سمرقند و دربار تیمور در سال

۱۴۰۳-۱۴۰۶ عین متن با ترجمه روسی و تبصره

ای. سرژنومسکی سن پترزبورغ ۱۸۸۱

(Сб. Отд. русск. яз. и слов. Имп., Акад. Наук. т. XXVIII, № 1).

کوستنکو

КОСТЕНКО, Л. Ф., Туркестанский край, Спб. 1880.

کونشین

КОНШИН, А. М., Разъяснение вопроса о древнем течении Аму-Дарьи, Спб. 1897 (Зап. Имп. Русск. Геогр. Сбщ. по общей географии, т. XXXIII, № 1).

کونولی

A. Konolly, Journey to the North of India, overland from England, through Russia, Persia and Affghannistan, Lond. 1838.

کیپرت

H. Kiepert, Lehrbuch der alten Geographie, Berlin 1878.

گابلتس

H. G. v. der Gabelentz, Ueber die Sprache der Hazaras und Aimaks, Zeitschr. der Deutsch. Morg. Ges., Bd. XX (1866), S. 326-335.

گردیزی (زین الاخیار چاپ بران)
گوشمید

A. v. Gutschmid, Geschichte Irans und seiner Nachbarländer von Alexander dem Grossen bis zum Untergange der Arsaciden, Tübingen 1888.

لن پول (ترجمه روسی بارتولد)

Мусульманские династии, перев. с англ. с примеч. и дополн. В. Бартольд. Спб. 1899.

له سترانج

Le Strange, G., The cities of Kerman (Journ. of the Royal Asiat. Soc, 1901, p. 281-290).

مار

МАРР, Н. Я. Ани, столица древней Армении (в сборнике „Братская помощь пострадавшим в Турции армянам,“ 2-ое изд., Москва, 1898.

مارکو اورت

J. Marquart, Eransahr nach der Geographie des Ps. Moses Xorenac'i, Berlin 1901 (Abhandl. der Kön. Ges. der Wiss. zu Göttingen, phil. - hist. Klasse Neue Folge, Bd. III, № 2).

مارکو پولو

И. П. МИНАЕВ, Путешествие Марко Поло, изд. Имп. Русск. Геогр. Общ. под ред. В. В. Бартольда, Спб. 1902).

ماسپرو

C. Maspero, Histoire Ancienne des peuples de l'orient classique, Paris 1895-97.

محمد بن ابراهيم (تاریخ سلاجقه کرمان) (بدون عنوان)

Recueil de textes relatifs à l'histoire de Seldjoucides, par M. Th. Houtsma, vol. I, Lugd. Batav. 1886.

محمد حیدر (تاریخ رشیدی)

Dughlat, english version, ed. by N. Elias, the translation by E. Denison Ross, Lond. 1895.

محمود بن ولی (بحر الاسرار فی مناقب الاخیار)

نسخه خطی کتابخانه دیوان هند نمره ۵۷۵ (در فهرست جدید)

ر نمره ۱۴۹۶ در فهرست قدیم

مقدسی (احسن القاسم فی معرفة الاقالیم)

Bibl. Geogr. Arab. ed. M. J. de Goeje, par III, Lngd. Batav. 1877.

منان

Ménant, J., Les Achéménides et les inscriptions de la Perse, Paris 1872.

مورگان

J. de Morgan, Mission Scientifique en Perse, Paris 1894-1896.

میولر

A. Müller, Der Islam im Morgen - und Abendland, Berlin 1887.

نرشخی (تاریخ بخارا چاپ شفر یاریس ۱۸۹۲ و نیز ترجمه روسی بقلم)

Н. Лыкошин تاشکند ۱۸۹۷

نیولدکه

Th. Nöldeke, Geschichte der Perser und Araber zur Zeit der Sasaniden, aus der Arabischen Chronik des Tabari übersetzt, Leyden 1879.

هرودوت

Herodoti Historiarum libri IX (ed H. R. Dietsch, ed. altera, curavit H. Kailenberg, Lipsiae 1885).

هولدیچ

T. H. Holdich, *The Indian Borderland*, Lond. 1901.

هومل

F. Hommel, *Die Namen der Säugethiere bei den südsemitischen Völkern*, Lpz. 1879.

هیرت

F. Hirth, *Zur Kulturgeschichte der Chinesen*, München 1898.

واتاس

E. Legrand, *Voyage de Basile Vatace en Europe et en Asie*, (Nouveaux mélanges orientaux, Paris 1866).

از روی نثره های اشعار

وینکлер

H. Winckler, *Untersuchungen zur altorientalischen Geschichte*, Leipzig 1889.

یاقوت (معجم البلدان)

Jacut's *Geographisches Wörterbuch*, herausg. von F. Wüstenfeld, Lpz. 1866-70.

یعقوبی (کتاب البلدان)

Bibl. Geogr. Arab., ed. de Goeje, pars VII, Lugd. Bat. 1892.

یوستنی

F. Justi, Geschichte der Orientalischen Völker im Altertum, Berlin 1864.

یوستین

Justini Historiarum Philippicarum ex Trogo Pompejo libros (sic) XLIV quos notis et ind. illustraverunt E. Johannean et F. Dubner, Parisiis 1833 (Nova scriptorum latinorum Bibliotheca ed. C. L. F. Panckoucke).

بول مارکو پولو

The book of Ser Marco Polo, the Venetian... Newly translated and edited by col. H. Yule, Sec. ed, Lond. 1875.

فهرست فوق راجع به کتب و تصنیفاتی است که در اصل کتاب در (ترجمه فارسی از فصل سوم بیعد) مورد استشهد مؤلف دانشمند واقع شده اند اسامی کتب و تألیفات متعددی که در فصل اول و دوم متن فارسی استشهد شده در فهرست فوق داخل نیست و در ذیل صفحات مذکور گردیده است - م



تلخیصات راجع بدو فصل اول کتاب

- ЖМНП — Журнал Министерства Народного Просвещения.
- ЗВО — Записки Восточного Отделения Русского Археологического Общества.
- ИАН — Известия Императорской (с 1917 г. Российской) Академии Наук.
- Ибн-ал Асир — Ibn el-Athiri Chronicon quod perfectissimum inscribitur ed. C. J. Tornberg, Lugd. Bat. 1851-76.
- ИГО — Известия Русского Географического Общества.
- Изв. АИМК — Известия Российской Академии Истории Материальной Культуры.
- АРАВ — Abhandlungen der Preussischen Akademie der Wissenschaften.
- BGA — Bibliotheca Geographorum Arabicorum.
- DL — Deutsche Literaturzeitung.
- EL — Enzyklopaedie des Islam.
- Fihrist — Kitab-al-Fihrist, mit Anmerkungen herausgegeben von G. Flügel. Erster Band, den Text enthaltend, von Dr. J. Roediger. Lpz 1871.
- GN — Nachrichten der K. Gesellschaft der Wissenschaften zu Göttingen Philologisch-historische Klasse.
- JA — Journal Asiatique.
- Ja'qubi.—Hist. Ibn — Wadhik qui dicitur al-Ja'qubi Historiae, Ed. M. Th. Heutsma Lugd. Batav. 1883.
- JRAS — Journal of the Royal Asiatic Society.
- OLZ — Orientalistische Literatur Zeitung (مد ما، Literaturzeitung).
- SbW — Sitzungsberichte der phil.—hist. Classe der Kais. Akademie der Wissenschaften, Wien.
- SPAW — Sitzungsberichte der K. Preussischen Akademie der Wissenschaften.
- Tabari — Annales quos scripsit Abu Djafar Mohammed ibn Djarir at-Tabari, Cum aliis edidit M. J. de Goeje. Lugd. Bat. 1879-1901.
- ZA — Zeitschrift für Assyriologie und verwandte Gebiete.
- ZDMG — Zeitschrift der Deutschen Morgenländischen Gesellschaft.

فهرست مندرجات

صفحه	دیب‌چه
ز	فهرست مندرجات
I	فهرست کتب و تالیفاتی که مؤلف استشهاد کرده است
XVI	تلخیصات
۱	مقدمه
۸	مقام ایران و ایرانیان و تمدن ایران در تاریخ دنیا
۴۹	باختر و بلخ و تخارستان
	باختر در قدیم و منصب زردشت ۴۹ بلخ در دوره جغرافیانویسان
	عرب ۵۵ دولت یونان و باختر ۵۹ تخارها و قوشان‌ها ۶۳
	راه‌هاییکه از بلخ به هند و تبت می‌رود ۶۷ بلخ بعد از قرن دهم ۷۲
	وضع کنونی خرابه‌ها ۷۴ مزار شریف ۷۷ راه از بلخ به مرو ۷۹
۸۵	مرو و جریان مرغاب
	سواحل مرغاب بالای مرو ۸۵ خرابه‌های مرو ۹۲ تاریخ شهر ۹۵
۹۹	هرات و جریان هریرود
	راه‌هاییکه از مرو به هرات می‌رود ۹۹ هرات ۱۰۱ تاریخ شهر و
	آثار قدیم ۱۰۳ خطه واقعه در امتداد هریرود پائین هرات ۱۱۳
۱۱۶	سیستان، قسمت جنوبی افغانستان و بلوچستان
	اسفندار ۱۱۶ سیستان ۱۱۸ راه‌هاییکه از هرات به بند میرود ۱۲۴
	بلوچستان ۱۲۷ غزنه و کابل ۱۲۹ جبال سلیمان ۱۳۰ آیماق و
	هزاره ۱۳۳ کافرستان ۱۳۵
۱۴۰	خراسان
	اشغال شمال ایران از طرف آریین‌ها ۱۴۰ اتک ۱۴۲ خوانین
	کرد ۱۴۵ نیشابور ۱۴۹ طوس ۱۵۷ مشهد ۱۶۰ سبزوار ۱۶۶
	ترشیز ۱۶۷

- ۱۶۸ قومس و جرجان
شاهرود و بسطام ۱۶۸ جرجان ۱۷۱ استراباد و دهمستان ۱۷۴
دامغان و سمنان ۱۷۶
- ۱۷۸ ری و همدان
ری ۱۷۴ ورامین ۱۸۱ طهران ۱۸۳ راهپائی که از ری
بهمدان میرود ۱۸۵ همدان ۱۸۷
- ۱۹۱ کوهستان، کرمان و مکران
دشت خراسان ۱۹۱ کوهستان ۱۹۳ کرمان ۱۹۵ هرمز و کیش
۲۰۱ مکران ۲۰۳
- ۲۰۵ فارس
مناطق سه‌گانه فارس ۲۰۵ یازرکاد و پرسوپولیس ۲۰۶ شیراز
۲۱۰ فیروزآباد ۲۱۶ قسمت غربی فارس ۲۱۸ بوشهر ۲۱۹
عشائر ۲۲۱ یزد ۲۲۳
- ۲۲۵ اصفهان، کاشان، قم
اصفهان ۲۲۵ بناهای شاه عباس ۲۲۹ کاشان و قم ۲۳۳
- ۲۳۵ لرستان و خوزستان
لرستان ۲۳۵ خوزستان ۲۳۸ مصب کارون ۲۴۵
- ۲۴۹ کردستان و بین‌النهرین
راه از همدان به بین‌النهرین ۲۴۹ عراق عرب ۲۵۳
- ۲۶۰ جبال شمال همدان
اردلان ۲۶۰ قزوین ۲۶۲ سلطانیه ۲۶۴ زنجان ۲۶۶
- ۲۶۷ آذربایجان و ارمنستان
آذربایجان ۲۶۷ تبریز ۲۷۰ دریاچه ارومیه ۲۷۵ ارمنستان
۲۷۷ اران ۲۷۹
- ۲۸۲ گیلان و مازندران
گیلان و طبرستان ۲۸۲ دیلم ۲۸۴ لاهیجان و رشت ۲۸۷
مازندران ۲۸۹

www.tabarestan.info

تبرستان

مقدمه

مقصود از این کتاب تذکره-
مختصری است در جغرافیای ایران
و نسبت به شرح مفصلتر تقاطیکه در ادوار
مختلفه مرکز حیات تاریخی ایران
واقع شده‌اند و حتی الامکان تشخیص
درجه ارتباط حیات تاریخی با اوضاع
جغرافیائی ایران

در موقع تألیف تاریخ ایران باید این حقیقت را در نظر داشت که
ایران از لحاظ مفهوم جغرافیائی نه منطبق با سرزمینی است که ایرانیان
مثل يك واحد نژادی سکونت داشتند و نه با خطه که نفوذ تمدن ایران
بسط داشته و نه با صفحه که زبان فارسی یعنی زبان ادبی ایران رواج
یافته بود در زمان قدیم هم در هند و هم در ایران يك ملت سکونت اختیار
کرده بود که خود را آریا «آرین» (arya در هندوستان و ariya یا airya
در لهجه های قدیم ایران) مینامید

(۱) رجوع شود به مجموعه زبان شناسی

Chr. Bartholomae, Altiranisches Wörterbuch (Air Wb), 1904.

در کتیبه های داریوش کلمه آریا ظاهراً فقط بسکنه ایران اطلاق
میشود هند و هندیها نام خود را از اسم رود سرحدی سند (Sindhu)
اخذ کرده اند که تلفظ ایرانی آن هندو Hindu (س هندی عموماً مطابق
ه ایرانی است) و در نقشه های کنونی هند نوشته میشود
این کلمه از ایرانیان یونانیها رسیده و مثل اغلب اصطلاحات
یونانی در علم جغرافی کنونی مصطلح شده است در کتاب مقدس ایران
(اوستا) کلمه هندو Hindu مثل اسم رودخانه استعمال و ذکری
از «هفت هند» (Hapta Hindu) شده که کاملاً مطابق نام هندی
Sapta Sindhavah میباشد هفت آب هند این نام را از اسم رود هند و
کابل و پنج رودخانه دیگر موسوم به «پنجاب» یعنی: چیناب و دوشعبه
آن جلام و راوی و ستلجو با شعبه آن که پیاس باشد اخذ کرده است
در مقابل آریین ها تورها (tûra که tûrya صفت آن است)
و سارمها (sairima) را قرار میدهند اگر مقصود از سارمها بطوریکه
حدس میزنند سارماتها و یا ساورو ماتها باشد که نویسندگان یونانی اسم
برده اند در اینصورت منظور قومی است از اقوام آسیای وسطی که بعقیده
اغلب علما با ایرانیها قرابت ملی دارد احتمال قوی میرود که تورها
نیز از همان نژاد بوده و در آسیای وسطی میزیسته اند بعبارت دیگر
سکنه ایران خود را هم از آریینهای هندی و هم از مثل هم نژاد آسیای
وسطی بیکدرجه جدا و مشخص ساخته بود کلمه «ایران» که در اوستا
ایران (بکسر همزه) بود بعدها پیدا شده و مضافی الیه صیغه جمع کلمه
- آریا - airya (airyanam) است که بمعنی (مملکت) آریاها میباشد
ما اینکلمه را برای اولین دفعه در کتاب اراتسفن (قرن سوم قبل از میلاد)

بشکل یونانی آن یعنی 'ariane' می‌یابیم و سترابون این اطلاعات را از وی اقتباس کرده است. سرحد این «آریانا» و یا ایران بقرار ذیل بوده :

در شرق هند در شمال هندوکش و سلسله های جبالی که در غرب آن واقع است در جنوب اقیانوس هند. سرحد غربی از دروازه خزر یعنی از ممبر کوهستانی واقع در شمال طهران شروع شده و در خطی که پارت را از مدی و کارامانیا (کرمان) را از پرسید (فارس) جدا می‌کرده امتداد داشته است ظاهراً مقصود از کلمه «مملکت آریاها» مسکن يك قوم نبوده بلکه مراد از آن فقط معنای سیاسی کلمه بوده است چه مملکتی باین نام موسوم بوده که در تحت سلطه اشکانیان بعد از شورش اینان بر علیه فاتحین یونانی تشکیل و متحد شده بود صفحاتی که در تحت استیلای یونانیان باقی بود چه در غرب (مملکت سلوکی ها) و چه در شمال شرق (سلطنت یونان - باختر) در جزو ایران محسوب نمیشدند^۱ بعدها در دوره ساسانیان سرزمین بابل که سکنه سامی داشت و پایتخت «شاهنشاه» در آنجا واقع بود نه تنها در جزو ایران بشمار می‌آمد بلکه «قلب مملکت ایران»^۲ شمرده میشد در اینزمانهم در خود ایران مراد از کلمه ایران همان مملکت شاهنشاه را میدانند اصل کلمه ایران و کلمه آریین‌ها که از مصطلحات نژاد شناسی و کلمه ایران از آن مشتق است در قرون وسطی فراموش شده بود کلمه «ایرانی» را که مشتق از ایران است برای تشخیص نام سکنه سرزمین ایران وضع کرده اند

(۱) J. Marquart در 628 (1895), ZDMG, 49

(۲) متن عربی معجم البلدان یا قوت ج ۱ ص ۴۱۷

در مقابل ایران غالباً توران را قرار داده اند همانطوریکه کلمه ایران از آریا مشتق است لفظ توران هم مشتق از تور است و فقط در ازمنه بعد توران را همان ترکستان یعنی مملکت ترکها قرار داده اند

کلمه «ایران» و «توران» در علم جغرافیا بکلی يك معنی دیگری پیدا کرده است مراد از ایران فلانی بوده که عبارت از حوضه داخلی و سرحد آن در شمال حوضه بحر خزر و ارال و در جنوب و غرب و شرق حوضه اقیانوس هند بین دجله و هند بوده است و مقصود از «توران» حوضه دریای ارال. — کلمه توران و تورانیان گاهی در معنای وسیعتری استعمال شده و مراد از این دو کلمه تمام دنیای آسیای وسطی یعنی از دشت های جنوب روسیه تا چین بوده و تورانیان را نه تنها در مقابل ایرانیان بلکه تمام آریین ها قرار میدادند در قرن هیجدهم اروپائیهما دو باره با کلمه آریین آشنا شدند و بدین کلمه نه از طریق زبان معمولی بلکه از مأخذ آثار قدیمه خطوط هند و ایران پی بردند بعد از آنکه قرابت السنه هند و ایران با زبانهای اروپائی معلوم گردید تمام اقوامی را که قرابت زبانی داشتند از «هند تا ایسلاند» آریین (Arier, Ariens Arijans) نامیدند بعد اصطلاحات دیگری بجای این کلمه پیشنهاد شد از قبیل هند و اروپائی و هند و ژرمن (مخصوصاً در تألیفات علمای آلمانی) آریین و اروپائی با حفظ نام آریین ها فقط در حق هند و اروپائیهما آسیائی که اجداد آنها حقیقتاً خود را بدین نام میخواندند باوصف اینحال

(۱) در سال ۱۹۲۰ هنوز این عنوان باقی بود رجوع شود به

N. Söderblom, Einführung in die Religionsgeschichte, 7.

کلمه «آریاها» تا با امروز در بین علما حتی علمای آلمان گاهی در معنای سابق خود استعمال میشود^۱ آرین ها را در معنای «هند و اروپائیهای آسیائی» بدو شاخه منقسم کرده اند: هندیها و ایرانیها از لحاظ زبان مللی را صرف نظر از سرحدات سیاسی آنها ایرانی نامیده اند که از روی علائم زبانی يك واحدی را تشکیل میدهند در اواخر قرن نوزدهم که فکر تدوین مجموعه از آثار علمی در رشته السنه و ادبیات و تاریخ ایرانیان تولید شد^۲ همانوقت در شعبه السنه مجموعه مزبور از لهجه ساریگل که شرقی ترین لهجه های پامیر است گرفته تا لهجه های کردی غربی در قسمت شرقی شبه جزیره آسیای صغیر همگی داخل شدند یعنی تقریباً از ۷۵ تا ۳۸ درجه طول شرقی نصف النهار کرینویچ - علاوه بر اینها لهجه آست ها است که خود را ابرن میدانند و از سایر ایرانیها سوا و در صحنه قفقاز در غرب راه نظامی سابق گرجستان سکونت دارند

(۱) علاوه بر مثالیکه فوقاً ذکر شد رجوع شود به Th. Poesche

Dier Arier, 1878

اینکه آیا اصطلاح هند و ژرمنها در چه زمان مصطرح شده معلوم نیست بر طبق مقاله "Aryans" در Encycl. Brit. اون کسی که این کلمه را استعمال کرده فریدریخ شنه گل بوده نویسنده مقاله از :

(۱۸۰۸) "Ueber die Sprache und Weisheit der Inder" تألیف شله گل استشهاد

کرده ولی در آنجا کلمه "Indogermanen" نیست همینقدر میتوان گفت که اصطلاح

هند و ژرمن در زمان ظهور "Asia Polyglotta" تألیف کلایورت (۱۸۲۳)

استعمال میشده و ضمناً از نگارشات مشارالیه معلوم نیست که وی خود این کلمه را

پیدا کرده است رجوع شود به تاریخ علم السنه ج ۱، ص ۳ تألیف سن بولج

(۲) Grundriss der Trauschen Philologie که در سال ۱۸۹۵ شروع و در

سال ۱۹۰۵ اتمام پذیرفت

سرزمینی که در قدیم لهجه های ایرانی زواج داشته بمراتب وسیعتر بوده هر چند که در اغلب موارد این مسئله مختلف فیه است که آیا کدام ملل بزبان ایرانی سخن میراندند

بالاخره وسیعتر از اینها سرزمینی بوده که زبان ادبی عمده ایران که بزبان « فارسی جدید » موسوم و در دوره اسلام تشکیل شده انتشار یافته بود در صفحات و ولایاتی که از حدود ایران (از لحاظ زبان) بس دور افتاده بود بفارسی نگارش میکردند یعنی از اسلامبول گرفته (سلطان سلیم ثانی پادشاه عثمانی ۴۵۶۶-۴۵۷۴ در زمره شعرای فارسی زبان بود) تا کلکته و بلاد ترکستان چین نگارش فارسی رواج داشت نویسنده تاریخ تمدن ایران باید نکته فوق و از آن بیشتر ترجمه های متعددی را که از فارسی شده و تقلید هائی را که از روی نمونه های فارسی کرده اند در نظر داشته باشد

مقام ایرانیان و ایران

و تمدن ایران در تاریخ دنیا

تاریخ مقدرات ایرانیان خارج از حدود ایران ارتباط نزدیک با مسائلی دارد که با استعانت قرائن و مدارک مخصوص علم السنه تا يك درجه هم بوسیله آثار قدیمه زیر خاکی روشن و مسلم میشود مثل: موضوع وطن اصلی^۱ و مهاجرت های هند و اروپائیها و آریین ها و ایرانیها و اینکه آیا کدام يك از مللی که ما آنان را باسم می شناسیم باید در جزو ایرانیان محسوب شوند در باب هر يك از این مسائل تألیقات مفصل و متوسطی موجود میباشد نظر بقرابت مسلمی که از حیث زبان و تمدن بین ایرانیان و سلاو های شرقی موجود است از اینرو هر محققى که به تحقیقات در دوره اولیه تاریخ و زبان ملت روس پرداخته مجبور بوده با مسئله ایرانیان تماسی داشته باشد از جمله این محققین مرحوم آ. شاخماتف است^۲ که در این رشته صاحب آخرین تألیف کلاسیک میباشد با وصف این حال علم کنونی هنوز به هیچیک از مسائل مطروحه جوابی نداده

(۱) رجوع شود مثلاً بقاله "Urheimat der Indogermanen" در Reallexicon der Indogermanischen Altertumskunde - تألیف شرادر (۱۹۰۱) این موضوع در اواخر قرن هجدهم مطرح شده بود رجوع شود به Works of Sir W. Jones, III, ۱۸۵ - ۲۰۴ (نطق جونز در تاریخ ۲۳ فوریه ۱۷۹۱) که از سه شاخه اصلی ملل هند و عرب و تاتار و از وطن مشترك آنان که تصور میکردند ایران بوده است سخن رانده

(۲) Введение в курс истории русского языка. ч. I, 1916.

و بسیاری از آنچه مدلل بر دلایل محکمه بنظر می آمد دو باره در عرض سنوات اخیره بعضی در تحت نفوذ نظریات جدیده و برخی در تحت تأثیرات آثار مکشوفه و قرائن جدیده مورد شک و تردید واقع شده است نظریات مندرجه در کتاب شاخماتف نتیجه تحقیقات چندین نسل از علما بود و میتوانست مبتنی بر دلایل قویه محسوب بشود مطابق این نظریه گذشته از مهاجرت‌هایی که قبلاً آرینها (اجداد مشترک هندیها و ایرانیها) از اروپا باسیا^۱ کرده بودند بعد ها چند قوم از اقوام ایرانی مهاجرت جداگانه از آسیا بارویا و از راه اروپا از شرق بغرب^۲ نموده و در این مهاجرت اخیر از سکیت‌های (سک‌ها) هردوت گرفته (اطلاعات اولیه راجع به سکیت‌ها ظاهراً به قرن هفتم قبل از میلاد منتهی میشود) تا آلائها^۳ که قسمتی از آنان در قرن پنجم قبل از میلاد با تفساق اقوام دیگری

(۱) استاد شاخماتف (ص ۲۰) به لاتام Latham مربوط بطبع «ژرمانای»

تأسیب (۱۸۵۱) میباشد راجع باسلاف (لهستانی) لاتام رجوع شود به

Th. Poesche, Die Arier, 62.

(۲) رجوع شود به کتاب شاخماتف ص ۳۵ و بعدی و سابقاً Ed. Meyer در

Zeitschr. für vgl. Sprachf. 42 (1909), 26, 27 که در آنجا ایرانیان را از حیث

وسعت ناحیه مهاجرت‌ها با ترک‌ها طرف مقایسه قرار داده از جمله تألیفاتیکه سابقاً راجع

به ایرانی بودن سکیت‌ها شده است مثلاً Kritik der ältesten Nachrichten über der

W. Tomaszek: skythischen Norden (SbW, 116, 117) و ایضاً В. Ф. Миллер

در ЖМНЦ, окт. 1896 و Ф. Браун در Разыскания в области гото-

славянских отношений, 1899. 73 и сл.

(۳) راجع به آلائها رجوع شود به تحقیقات پروفیسور Ю. Зулаковски

که بزبان روسی نوشته شده «Византійскія вѣстоуслѣдія», Ізнев, 1899.

тійскія вѣстоуслѣдія», Ізнев, 1899.

تا اسپانی و آفریقا پیش رفته بودند شرکت داشته اند قسمت دیگر آلاها تا قبل از حمله مغول و بعد از آن هم در جنوب روسیه باقی بودند است ها که صحیحتر آن اس ها است بقایای آلاها شناخته شده اند (استی یا مرکب است از کلمه اس و حرف اخیری که در زبان گرجی بمعنی مملکت استعمال میشود مثل کاختی یا و ایمه ره تی یا) از روی آثار قدیمه زیر خاکی که کشف شده است در تاریخ تمدن روس و حتی اروپای غربی يك مقام عمده در حق عنصر ایرانی قائل شده اند بعقیده م. روستوتسف ظهور سارماتها موجب ظهور طرز جدیدی در معماری ولایات روس شده و در طرز معماری معروف به کوتیک نفوذ بخشیده و در تاریخ صنایع اروپای غربی سهمی داشته است^۱ بعقیده آ. سپی تسین سر رشته تمدن را آلاها بدست خزر ها میدادند این استنباطات مربوط به تعیین تاریخ آثار قدیمه زیر خاکی است که فوق العاده مشکل و تا کنون حتی در بین محققین مبرز^۲ موضوع مباحثات است^۳ علاوه بر آن در این اواخر ن. مار^۴ در صدد برآمده است که بلکه « مسئله سکیت ها (سگ ها) را » بشکل دیگری حل کند و بین سکیت ها (سگ ها) « و یافثی های » قفقاز یعنی طبقه قبل از آریائی ملل ارمنی و گرجی و آبخاز و غیره رابطه قومی برقرار کند و نیز ب. فارماکوفسکی^۵ بر له اصل یافثی بودن سکیت ها (سگ ها)

М.И. Раствовцев, Владинство и Иранство на юге России, 1918, 139 (۱)

ЖМНП, 1909, янв. 71. (۲)

(۳) رجوع شود به تقریظی که ب. فارماکوفسکی راجع بتألیف م. روستوتسف

نوشته است. Русск. петерб. журнал, кн. 7 (1921), 203-208, конц.

Яфетический сборник, I (1922), 67-132. (۴)

(۵) در همان تقریظ فوق الذکر ص ۲۰۶

اظهار عقیده کرده است با اینحال دادن يك جواب صریح باین سؤال که آیا ایرانیها در تاریخ اروپای شرقی چه بخشی داشته اند پس مشکل است و بهمین اندازه چندان معلوم نشده که آیا در آداب و رسوم و تمدن ترکها که بعدها ساکن همان دشت های سابق ایرانیها بودند میتوان آثاری از نفوذ کوچ نشینان ایرانی یافت یا نه ؟

کشفیات زیرخاکی عشر اول قرن بیستم چندین مسئله دیگرهم راجع بمهاجرت ایرانیان اقامه کرده است ولی نتایج تحقیقاتیکه در باب اینمسائل شده کمتر از سائرین ممکن است قطعی شناخته شود در سال ۱۹۰۶ از طرف مرحوم هوگو وینکلر (وفات سال ۱۹۱۳) در قریه بغازکی واقع در آسامی صغیر در محل پایتخت قدیم هاتها (هتیت ها) که ترقی و رونق آنجا را بدوره بین قرن ۱۵ الی ۱۲ قبل از میلاد نسبت میدهند^۱ حفریاتی شروع شد .

از جمله چیزهائیکه در آرشیو این قوم محفوظ مانده اسنادی است که راجع به قوم میتانی میباشد که در قسمت شمالی بین النهرین میزیسته از آسامی خدایان قوم مزبور همچو استنباط شده که در رأس قوم آرتهائی قرار گرفته بودند که در آنزمان هنوز به هندی و ایرانی منقسم نشده بودند « ادوارد می بر » اولین ظهور آرتهارا در تاریخ از همینجا میداند^۲ بعدها معلوم شد که زبان ملت میتانی زبان آریائی نبوده بلکه از جمله زبانهای یافتی^۳ میباشد کلمه Charri یا Harri هم

(۱) Zeitschr. für vgl. Sprachf, VLII, 24 در Ed. Meyer

(۲) مقاله مومی الیه تحت این عنوان Ueber das erste Auftreten der Arier

B. A. Тураев (История древн. Востока. 1, 76) در SPAW, 1908

F. Born. Die Mitanni-Sprache, 1909 (۳)

که وینکلر آنرا نام آریائی میدانست معلوم شد که نام يك قوم یافقی است در سال ۱۹۱۹ تشبثاتی برای اثبات این مدعا بعمل آمد^۱ که در کتیبه های بغازکی جمعاً هشت زبان پیدا شده و نه عشر کتیبه ها بزبانی است که هرچند اساس آن هند و ژرمن بوده معیناً يك زبان مخلوطی شناخته شده در این زمان بر خلاف زعم ادوارد می بر صاحب این عقیده اند که تقسیم شدن آریین ها به هندی و ایرانی در اروپا وقوع یافته و قدیمترین هندیها^۲ (Urindier) تقریباً در ۲۵۰۰ سال قبل از میلاد از راه قفقاز از شمال بجنوب عبور کرده و در امتداد ساحل یمن کور محلی را از گنجه کنونی تا دریای خزر اشغال کرده اند مطابق يك نظریه دیگر^۳ هندیها تقریباً ۱۷۰۰ سال قبل از میلاد از قفقاز گذشته اند ایرانیان که از پشت سر آنان میرفتند بتدریج از هزار سال قبل از میلاد بعد هندیها را بسمت مشرق رانده اند سک ها (این کلمه مثل نام قومی در کتیبه های میخی ایران دیده میشود هردوت هم در ص ۶۴ جلد هفتم این کلمه را مثل نام ایرانی سکیت ها ذکر میکند) که شاخه سوم آریینها هستند هم با ایرانیها و هم با هندیها فرق دارند اینها از اروپا بآسیا از راه قفقاز مهاجرت نکرده اند بلکه از راههای شمال بحر خزر عبور نموده و بعد ها در ترکستان و افغانستان فاصل و

E. Forrer, Die acht Sprachen der Boghazköi- Inschriften SPAW, (۱) 1919, 1029-1041

P. Jensen, Indisch Zahlwörter in Keilschriftli- هندیها- قدیمترین راجع به (۲) chen Texten : ibid., 367-368

J. Strzygowski, Altai-Iran Völkerwanderung, 1917, 187, 188 (۳)

رجوع شود به 364 II, HSB. AMMK,

حائک بین هندیها و ایرانیان واقع شده اند تمام نظریاتی که فوقاً بیان شد نظریاتی هستند که نمیتوان آنها را جزو حقایق ثابتہ علمی شناخت بلکه مقصود از این نظریات ذکر مسائلی است که درآئیه باید مورد تحقیقات واقع بشوند تقریباً در همان اوان هیئت های اعزامی مخصوصاً هیئت های آلمانی که برای تحقیقات در آثار تمدن بودائی ترکستان چین عازم گردیدند از زمان^۱ هیئت کرپون و ه در سال ۱۹۰۲ - ۱۹۰۳ و هیئت های انگلیسی شتین در سال ۱۹۰۱ و ۱۹۰۶ - ۱۹۰۷ همه این حقیقت را مدلل داشتند که در آسیای وسطی از قرن اول و شاید تا قرن دهم بعد از میلاد چند زبان ادبی هند و اروپائی وجود داشته که سابقاً مجهول بودند بدو زبان از السنه فوق الذکر فقط ترجمه هائی از ادبیات بودائی قرن هفتم بعد از میلاد و بعد از آن موجود است در ابتدا زبانهای مذکور را باسم (۱) و (۲) و هر یک از آنها را بدو لهجه A و B منقسم کردند زبان (۱) در ناحیه قوچی و زبان (۲) در ناحیه ختن استعمال میشد. زبان (۱) زبان هند و اروپائی ولی نه یک زبان اروپائی شناخته شد. و از بسیاری جهات بزبان اروپائی

(۱) قبل از وی بعضی قطعاتی بتوسط خدین (سیاحت ۱۸۹۳-۹۷) و مخصوصاً بتوسط هیئت های روبروسکی و کوزلف (۱۸۹۳-۵) کشف شده بود

(۲) راجع باین دو زبان رجوع شود به نگارشات E. Leumann در ZDMG 61 (1907), 648-658 در Н. Д. Митронов : زبان روسی : ZBO, XIX, стр. XXII- در XXII, XXI, 0107-0114 و بعد Stal'-Gol'stejn در ZBO, XX, 016-020 که در همانجا بتالیفات دیگری نیز اشاره شده است مخالف عقیده Stal'-Gol'stejn در Jarl Charpentier ZDMG, 71 (1917), 347-8 در SPAW 1919 و در Festschrift für Fr. Hirth, Berl. 1920 (Ostas. Ztschr. VIII) و سابقاً هم ZDMG 71 (1917) درج شده است

نزدیکتر بوده تا بالسنه آسیائی دسته هند و اروپائی . زبان (۲) از لحاظ صرف بیشتر ایرانی ولی از حیث فرهنگ بیشتر هندی شناخته شد و بهمین جهت حتی پیشنهاد شد که زبان مزبور سومین زبان («شمالی»)^۱ شاخه آریائی شناخته شود در جواب این ادعا از طرف جمعی که حق هم با آنها بود اظهار شد که زبان (۲) با وجود اقتباسات لغوی از زبان اجنبی زبان ایرانی میباشد چنانکه انگلیسی آلمانی است از سال ۱۹۸۰ این مبحث مطرح گردید که آیا کدام ملل باین دو زبان سخن میراندند از طرف بعضی علماء آلمان و فرانسه (و قبل از همه ف. و. ک. میولر در سال ۱۹۰۷) پیشنهاد شد که زبان (۱) زبان تخاری نامیده شود یعنی باسم قوم تخار که در منابع یونانی نام آنها در زمره فاتحین سلطنت یونان — با ختر در قرن دوم قبل از میلاد ذکر کرده اند و سابقاً در بولونسزیر واقع در سرحدات خود چین میزیسته در دوره اسلام هم قسمتی از باختر بنام قوم تخار «تخارستان» نامیده میشد از يك فقره اثری از آثار باقیمانده بودائی ترکی معلوم میشود که بزبان تخار ادبیات بودائی وجود داشته چه از ترجمه کتابی صحبت میشود که در بین آثار زبان (۱) پیدا شده و آنها از تخاری ترکی ترجمه کرده بودند جمعی دیگر (قبل از همه ستال گلستین در سال ۱۹۰۸) این دلیل را کافی ندانسته و ثابت کرده اند که راجع به تخار های نزدیک قوچی هیچگونه اطلاعاتی در دست نیست و حال اینکه از تخار های نزدیک چین در کمال صراحت سخن

(۱) اصطلاح «nordarisch» از طرف Leumann در (Zur nordarischen Sprache)

und Literatur, 1919) پیشنهاد شد در باب توصیف زبان مزبور مثل يك زبان ایرانی

مثلاً نگارشات (Lüders, Die sakische Mura (SPAW, 1919, 734-35)

رانده‌اند و از اینرو زبان (۲) که معمولاً زبان «سگی» و «خنن قدیم» یا «ایران شرقی» نامیده میشود بیش از سایر السنه ذیحق است که «تخاری» خوانده شود

زبان سوم که مسلماً یک زبان ایرانی است در تاریخ دنیا آثار بیشتری از خود باقی گذاشته و در آسیای وسطی اسناد (قرن اول بعد از میلاد) و آثار ادبی (قرن هفتم الی نهم) بزبان مزبور پیدا شده است از سال ۱۹۱۴ زبان مزبور را با اسم «سغدی» خواندند و این تسمیه در تحت نفوذ تألیفات بیرونی مؤلف قرن یازدهم بود که در ضمن نگارشاتش از دو زبان ترکستان قبل از اسلام یعنی زبان سغدی و خوارزمی سخن رانده است زبانی که آثار مکشوفه بدان نگارش یافته شبیه همان زبان سغدی شناخته شده که بیرونی اسم برده هرچند که آثار مزبوره در نقاطی پیدا شده که مسافت بعیدی شرقی تر از سغد قرار گرفته (دره زرافشان) و میرسند بخرابه های واقع در راهی که از لوب نور بقلعه سرحدی چین دون - خوان میرود بهمین جهت محقق فرانسوی زبان سغدی R. Gauthiot همچو اظهار عقیده نموده که زبان سغدی از سمرقند تا چین^۲ انتشار داشته شاید که این زبان حقیقتاً زبان سغدی و بسط و انتشار آن در سمت شرقی مملکت چین بواسطه تشکیل جماعت های متعددی از سغدیها بوده که راجع بانان از منابع چینی و هم از منابع اسلامی

(۱) هر سه اصلاح در مقاله سابق الذکر Lüders ذکر شده است S. Feist

در ، Festschrift für Fr. Hirth, 74-84

„Der gegenwärtige Stand des Tocharerproblems“

خواست است وضعیت کنونی (۱۹۲۰) قضیه را توصیف و تشریح کند

Comptes rendus des séances de l'Académie des Inscri. etc 1913, 671. (۲)

اطلاعاتی در دست ما موجود است در دوره اسلام زبان ایرانی زبان
سغدی را از عرصه رواج خارج ساخت و در این زمان زبان سغدی
بشکل دو لهجه در دره رود یغنوت که یکی از شعبات زرافشان است
محفوظ مانده ولی شکی نیست که قبل از تسلط زبان فارسی و اسلام
نفوذ تمدن ایرانیان آسیای وسطی در ملل شرقی و مخصوصاً در ترکها
و بعد توسط ترکها در مغولها و تا درجه هم در چین شروع شده بود
در اینکه القباى ترکهای اویغور اصلاً سغدی بوده مشکل بتوان تردیدی
داشت^۱ ترکهای اویغور بنوبت خود خط را به مغولها دادند چنانکه
از مغولها هم به منچوون ها رسیده است آثار ادبی مذاهب سه گانه
یعنی بودائی و هانی و عیسوی سه زبان : سغدی و ترکی و چینی^۲
بما رسیده است و ضمناً میتوان کاملاً مدلل دانست که سغدیها در
انتشار هر سه مذهب نفوذی داشته اند در زبان ترکی و مغولی تا با امروز
بعضی لغات هندی سغدی الاصل و متجمده برخی اصطلاحات بودائی
محفوظ مانده است راجع به نفوذ تمدن ایرانیان آسیای وسطی در چین
تألیفات مخصوص هو جود میباشد^۳

(۱) H. Gauthiot, De l'alphabet sogdien (JA 10, XVII, 81-95).

(۲) راجع بزبان قطعات باقیمانده هانی و عیسوی :

F. C. Andreas, SPAW 1910, 307-314.

راجع به قطعات بودائی مخصوصاً R. Gauthiot در يك سلسله مقالات (مثلاً

JA. 10, XVII, 81-95; XVIII, 49-67; XIX, 163-193, 429-510.

Mém. de la soc. Ling. de Paris, XVII, 197-191, 357, 367)

(۳) E. Chavannes et P. Pelliot. مخصوصاً

Un traité manichéen retrouvé en Chine, JA, 10, XVIII, 199-617: 11, 99-
109, 261-394. و نیز P. Pelliot, Les influences iraniennes en Asie Centrale
et en Extrême Orient, 1911 (Revue d'hist. et de lit. religieuses): A. Stein,
Ruins of Desert Catay, 1912, II, 186. B. Laufer, Sino-Iranica, 1919 (Chicago's
Field Museum of Natural history. Anthrop Series, vol. XV, No 3

نکته جالب توجه اینجا است که در بین آثار قدیمه که در آسیای
وسطی پیدا شده يك قطعه هم وجود ندارد که منسوب بمذهب
ملی ایران یعنی دینی باشد که معمولاً زردشتی (بمناسبت نام مؤسس
این دین که شکل یونانی آن زر آستر در ایران قدیم زرتشترا و یا
بعقیده آندره آس^۱ زرتشترو بوده) یا مزدیسنی (بمناسبت نام اهورامزدا
خدای بزرگ و یا بطوریکه در متن های خیلی قدیم دیده میشود
مزدا - آهورا که ترجمه تحت الفظی آن خدای بزرگ است) نامیده
میشود مذهب فوق الذکر که معمولاً منشأ آنرا بایران شرقی نسبت
میدهند و اکثر سغدیها پیرو آن بوده اند بیشتر در سمت غربی
انتشار داشته (در مملکت چین برای نمایندگان سلسله ساسانی
که بدانجا فرار میکردند معابد زردشتی بنا نموده بودند ولی برای
ترویج دین زردشت تبلیغاتی در کار نبود)

در باب اهمیت دین زردشت در تاریخ دنیا و زندگی خود
ایرانیان عقائد فوق العاده مختلفی اظهار شده است بعقیده بعضی
از علما ایران قدیم در رشته مذهب هم مثل تمدن مادی چندان انشا
و ابداعی از خود نداشته^۲ حتی برخی همچو اطهار کرده اند که اهتمام
علمای اروپا در تجلیل مقام اوستا (کتاب مقدس زردشتیها) علی رغم
تورات ناشی از عداوت آنان نسبت باقوام سامی و افتخار آنها بنژاد

GN 1911, 9. (۱)

Русск. Истор. Журн. VII, 204 در Б. А. Фармаковский (۲)

با استناد به گفته های هر تیسرک (باید خواند Herzfeld) در
Iranische Felsreliefs هر چند در هیچ جای کتاب مزبور باین صراحت گفته نشده که ایرانیان غیر از ارنی
که از اسلافشان بآنان رسیده بود دارای چیزی نبودند.

آریائی خود بوده است^۱ از طرف دیگر ادوارد می^۲ در آخرین کتاب بزرگ خود در مدح دین زردشت داد فصاحت داده و بعقیده وی زردشت اول کسی است که در تاریخ مذهب آثار بدیعه از خود باقی گذاشته^۳ و دین زردشت در بین ادیان بزرگ در مقام اول قرار گرفته است^۴ از کتیبه های داریوش هم مثل آثار عیسویان دوره اولیه همچو تراوش میکند که مردم بمعرفت خود مباحث کرده و میدانند که صاحب حقیقت بوده و با دروغ میجنگند پادشاه و طبقه ذیشان این دولت عالمگیر پیرو شیفته دین حقیقی بوده و به جنون اقوامی که خداوندانی برای خود تصور کرده و آنها را ساکن جوف صور و معابد تنگی میدانند که بدست خود ساخته اند بنظر حقارت مینگرند^۵ مشکتر از همه موافقت با عقیده فوق است زیرا فقط در صورت تفسیر فوق العاده مصنوعی کتیبه های داریوش میتوان در میان آنها علائمی پیدا کرد که دال بر تعصب دینی و همت در ترویج آن باشد اهورامزدا قبل از هر چیزی بدین سبب خدای بزرگ است که داریوش را پادشاه کرد یگانه پادشاهی از بسیاری شاهان^۱ دینداری

(۱) کلمات Halevy که E. G. Browne, A. Lit. history of Persia, I, 29

قل کرده است.

(۲) Ed. Meyer, Ursprung und Anfänge des Christentums, Stuttg. u. Berlin 1921, II, 58-94.

(۳) Die erste Persönlichkeit, die schöpferisch gestaltend in die Religionsgeschichte eingreift (58).

Die erst der grossen Weltreligionen. (۴)

Voll Geringschätzung schauten sie auf die Torheit der Völker herab, (۵)

welche die Götter in Bildern von Menschenhand oder in engen Fesselbericken hausend dachten.

Б. Тураев, История древн. Востока; 3, II, 208. (۶)

و تقدس که انسان را بسوی آن میخوانند با انجام وظیفه دولتخواهی ارتباط نزدیکی دارد دروغگویان عمده همانا مدعیان کاذب سلطنت و فتنه جویان یاغی هستند در کتیبه های داریوش هیچ ذکری از آن نشده است که دین ایرانی به نقطه وارد شده باشد که سابقاً در آنجا معروف نبوده پادشاه همینقدر مباهات میکند که نیزه سپاهی ایرانی خیلی دور رفته و سپاهی ایرانی دور از ملک ایران فتوحاتی کرده است^۱ اگر بطوریکه ادوارد می بر تصور میکند خدا اهورا مزدا قبل از زردشت وجود نداشته پس بنابراین داریوش پیرو دین زردشت بوده ولی این دین آن دین زردشتی نبوده که در دوره اشکانیان و ساسانیان کسب سیادت نمود ادوارد می بر این نکته را که ایران در زمان داریوش فاقد وحدت مذهبی بوده مسکوت عنه گذاشته است دولت ایران مغها را که نماینده طبقه روحانی مدی بودند دشمن خود میشمرده^۲ غلبه داریوش به گئومات مغ نه تنها جنبه سیاسی بلکه جنبه مذهبی را هم دارا بوده چنانکه این معنی از گفته های داریوش مستفاد میشود که گوید: معابدی را که مغ خراب کرده بود من تجدید کردم^۳

دینی که با نام زردشت توام است در تاریخ اصول عقاید مذهبی دنیا مقام برجسته احراز نموده اساس دین زردشت عقیده به ثنویت است که هرچند از لحاظ علمی اناسی ندارد ولی

(۱) ترجمه F. H. Weissbach,

Die Keilschriften am Grabe des Darius Hystaspis i (Abh. der phil. — hist. Klasse der Kön. Sächs. Ges der, Wiss. XXIX, 1, 1911, 26.)

(۲) این معنی از گفته های هرودوت هم مستفاد میشود (ج ۱۱۱ ص ۷۹).

(۳) Турнев, цит. соч., II. 179.

از حیث تأثیر اخلاقی بسی گرانبها است یعنی عقیده بمبارزه خیر و شر در تمام دنیا و اینکه هر فردی را واجب است در این مبارزه شرکت کند همین عقیده بعد ها در چند مذهب تفوذ اساسی بخشید مثل دین یهود در زمان اخیر، ستایش میترا، مسیحیت، مانئی، اسلام. — ولی عقیده فوق در خود دین زردشت در زیر پرده رسوم و تشریفات خشک مستور ماند بطوریکه خود ادوارد می پر^۱ هم تصدیق میکند رسوم و تشریفات خشک فوق الذکر منتهی بخود زردشت میشود که مسلماً مقام وی از این لحاظ پست تر از مقام پیغمبران بزرگ اروپا میباشد بعد ها دین زردشت رو به بت پرستی رفت و در دوره ساسانیان که دوره کمال عظمت و اقتدار دولت ایران بود هیچگونه قیمت اخلاقی نداشت دین زردشت فقط بعد از اسلام در حوزه عمده قلیلی از پیروان صادق^۲ منزه شده و بدرجه توحید خالص رسید^۳

اهمیتی که دولت ایران در تاریخ دنیای قدیم داشت بمراتب بیش از اهمیت مذهب ایران بود سلسله هخامنشی اولین امپراطوری جهانی را در تاریخ تشکیل داده و چندین ملت و مملکت را در تحت لواء خود متحد ساخت در باب اهمیتی که دولت هخامنشی برای ملل مطیع داشته عقائد بسیار مختلفی بیان شده است متخصصین در تاریخ شرق قدیم^۴ و یونان گاهی ایرانیان را فاتحین وحشی خوانده اند که دیگران را بقید رقت در آورده و دشمن تمدن و

(۱) نقل از ج ۲ ص ۷۳ (Starrer Ritualismus und Formalismus)

(۲) Тураев, цит. соч. II, 207.

(۳) از کلمات ذیل وینکلر معلوم میشود که اینها تا چه اندازه اکراه داشته اند

آزادی بودند و دولت آنانرا مخلوط از استبداد و آنارشی دانسته‌اند در اینجا هم صاحب عقیده مخالف. همان ادوارد می‌یر^۱ است که با فصاحت بیان خلاف نظریه فوق را اظهار کرده و معتقد است که دولت ایران در تاریخ دنیا اولین دولتی بوده که توانست *Parcere subjectis* (مسخر شدگان را عفو کند) و در ممالک مسخره حکومتی منظم تر از حکومت های سابق برقرار سازد بعضیها علت نوعیروری سلاطین ایران و خاصه کوروش را که نسبت بفاتحین سابق بیشتر حس نوع پروری داشته تأثیر نفوذ مذهب دانسته‌اند^۲ ولی این نظریه از زیر تنقید سالم بیرون نمی‌آید چه سلاطین مدی هم که نینوا را بکلی خراب و ویران ساختند زردشتی بودند عقیده نیز اظهار شده مبنی بر اینکه ایرانیان برای شرق همان مقام و اهمیت را داشتند که بعد ها رومیان برای دنیای قدیم احراز نمودند^۳ ولی این عقیده محتاج به بعضی ایرادات است چه برخلاف اهمیتی که روم در تاریخ ایتالیا و اروپای غربی دارد بر عکس سلطنت ۲۰۰ ساله هخامنشی نه منتهی باتحاد ایرانیان گردید

از اینکه درباره تشکلات دولتی ایران تفرقی نسبت بتشکلات دولتی آشور و بابل قائل بشوند

(Helmolt's Weltgeschichte, III, 151: „Wir wissen, dass es weder die erste noch die dauerhafteste und mächtigste, wenn vielleicht auch (sie) ausgedehnteste Erscheinung seiner Art ist“.

(۱) کلمات ویرا غالباً تکرار کرده‌اند مثلاً

I. V. Prasek. Geschichte der Meder und Perser, II, 233.

و نیز رجوع شود به Geschichte des Alterthums, III, Th. I, 24.

(۲) شعر معروف ورژیل (Æneid. VI. 858)

Турчев ANT. соч. II, 168, Grundriss, II, 423. (۳)

Th. Lindner, Weltgeschichte, I, 161. (۴)

و نه بترویج ابرائیت در بین اقوام دیگر منجر شد بطوریکه از حکایت
عندرجه در آخر کتاب هرودوت مستفاد میشود اکثریت هنگامت
ساکنین ایران در معنای محدود این کلمه یعنی فارس کنونی
در وطن سابق خود مانده بودند و بولایات دیگر فقط دستجات
سپاهی ایران و رؤسای آنان اعزام میشدند بدین جهت سیادت
ایرانیان نه در درجه تمدن ایرانیان شرقی نسبت بایرانیان غربی
و نه در اختلافات نژادی بین ایرانیان و همسایگان غربی آنها تقریباً
تأثیراتی نداشت باختربها و سفیدیها در زمان اسکندر هم از حیث
تمدن بمراتب پست تر از مدیها و ایرانیها بودند سرحد نژادی ایران
در غرب در زمان اسکندر هم همان سرحد دوره کوروش بود
بهمین سبب اگر آثار دوره هخامنشی بتمام ملت ایران نسبت
داده شود و این آثار مظهر ایده آل ملی ایران شناخته شود چنانکه
اغلب اینطور تصور کرده اند عاری از اشتباه نخواهد بود اینمسئله
هنوز معلوم نشده که آیا در دوره قبل از هخامنشی ایرانیان شرقی
که نفوذ مالی متمدنه قدیمه بآنان سرایت نکرده بود دولتی داشته
اند یا نه در گفته های هرودوت (ج ۳ ص ۱۱۷) میتوان اشاره
بوجود دولتی در خوارزم یافت در هر حال در سرزمین مدی و
ایران دولت و حکومت در تحت نفوذ آداب و رسوم آشور و بابل
که برای ایران يك نفوذ بیگانه بود بوجود آمده بعد ولایات ایرانی
الاصول را عیناً مطیع خویش گردانید همین است علت جدائی کاملی
که در دوره سلطنت هخامنشی بین دولت و ملت وجود داشت

(۱) ملا رجوع شود به صفحات فصیح کتاب ب. فارماکوسکی - Художествен-
ный идеал демократических Афиин. 1918. 51, 72.

و این معنی را تقریباً تمام محققین^۱ و من جمله ادوارد می^۲ بر تصدیق کرده اند سلاطین هخامنشی با مساعدت کارکنان اجنبی، خبث، درباری و صنایع درباری را ایجاد کردند و عمر آیندو باسپری شدن عمر سلسله بسر رسید و هیچگونه آثاری از آن نه در حیات و نه در خواتره ملت باقی نماند آثار عظیمی که آنها را مظهر ایده آل ملی یعنی قدرت کامل سلطان (بر خلاف ایده آل یونانیان که آزادی ملی بود) میدانستند نه بدست نقاشان ایرانی^۳ بلکه بدست نقاشان اجنبی و من جمله صنعتگران یونانی که در خدمت شاه ایران بودند بوجود آمده بود یکی از همین نقاشان در اشعار خود اظهار مسرت میکند از اینکه موفق شده رضایت خاطر داریوش را فراهم ساخته و بدین وسیله نام خود و بلکه نام وطنش جزیره ساموس^۴ را معروف کند بنا هائی که سلاطین هخامنشی در وطن ملت ایران

(۱) Turan, dt. oot., II, 215.

Ed. Meyer, Geschichte des Alterthums, III, Th. I. 121. (۲)

«Schwerlich sind die Baumeister und Bildbauer der Paläste und Gräber Perser gewesen» (۳) ایضاً ۱۲۲ :

یعنی مشکل بتوان تصور کرد که استادان و مجسمه سازان این تصور از ایرانیان بودند.

(۴) هردوت ج ۴ ص ۸۸. در باب این مسئله که آیا خود آثار پارس یلیس تا چه

درجه به شرکت اساتید یونان گواهی میدهند عقائد متخصصین اختلاف فاحشی دارد مثلا

F. Justi, Geschichte der Orient, Völker im Altertum 405, (, Wie die ganze Terrasse den Eindruck hellenischer Kunstwerke in persischem Gewande erweckte

یعنی تمام این صفحه مثل آثار صنایع یونان جلوهگر میشود E. Herzfeld, Ir. Felsr.,

14: (, Weder die Prinzipien der komposition, noch die Stoffe der Darstellungen, noch die Vortragsweise lassen auch nur einen Hauch griechischen Geistes

یعنی نه اصول ساختمان و نه مصالحی که اینها را بنا آن ساختهاند جای هیچگونه اثری از روح یونانی ندارد.

یعنی بازرگاد و پرس پلینس ساخته اند فقط دارای اهمیت زینتی میباشند پایتخت حقیقی پادشاه ایران سوز بود یعنی شهریکه از لحاظ نژادشناسی خارج از حدود ایران و در ولایت متمدن قدیم واقع شده بود در آن دوره ایران حیات سابق خود را که اساس آن بر روی سیادت اشراف ملاک استوار بود مداومت داده وچندان مطیع نفوذ تمدن شهری بابل نبود مقارن اینحال بود که در ولایات شرقی ایران حماسه ملی ایران تصنیف شده و تأثیراتی در صنایع تصویری بخشیده و بعدها از آن تمام ملت شد یعنی بمراتب بیش از هر آنچه خاندان سلطنت بوجود آورده بود جاودانی یافت

امپراطوری هخامنشیان مثل تمام دول عظیمه که بدست تمام ملل کم تمدن بنا گردیده اند درجه اهمیتش برای ملتی که موجود آن بود کمتر از اهمیتی بود که همین دولت برای معاصرین متمدن آن دارا بود توسعه دائره معلومات جغرافیائی و کلیتاً افق دانش نمایندگان تمدن یونانی که هرودوت^۲ و اسلاف وی در تألیفات خود از آن سخن میرانند فقط در زیر سایه فتوحات ایران حاصل آمده بود بعد از آنکه یونان در تحت اقتدار سلطان مقدونیه متحد گردید یونانیها موفق شدند که سیادت سیاسی را نیز از ایران منتزع کنند سلاطین یونان « شاه بزرگ » و « شاه شاهان » شدند ولی با این فرق اساسی که از زمان اسکندر بعد سلطان عالم و پاشاهی که خود را بدین نام میخواند مثل شاهان ایران فقط برگزیده خدا نبوده بلکه خویشان را خدای مینامید اسکندر این عقیده را از مصر انخیز کرده بایران

(۱) BRO, XXII, 258-9.

(۲) رجوع شود به کلمات هرودوت ج ۴ س ۴۴.

آورد^۱ و در ملك ايران بعد از انقراض سلطنت يونانی و تأسيس سلسله های جديد ايرانی تا زمان فتح اسلام عقیده فوق برقرار بود

دولتی که در ملك ايران بعد از اسکندر تشکیل یافت از جهات دیگر هم با دولت هخامنشی فرق اساسی داشت نفوذ عناصر ايرانی شمال و شرق قوت گرفته بود سلسله جديد ايرانی الاصل در همان زمان حیات اسکندر در مملکت مدی بوجود آمده بود اولین دولت ايرانی که توانست با يونانیها داخل در مبارزه شده در قرن سوم قبل از میلاد در ولایات پارت که از ولایات شرقی بود تأسيس یافت در ضمن باید دانست که دوات مزبور بدست سکنه بومی تشکیل نشد بلکه کسانی که از دشت های مجاور آمده بودند بتأسيس آن همت گماشتند مؤسس این سلسله را که آرشاک^۲ بود باختاری نیز خوانده اند سگها هم که از آسیای وسطی آمده بودند در زمره ساکنین ايران در آمدند سگها که ولایت سیستان بنام آنها خوانده شده (سیستان اصلاً سگستان است) در ترکیب حماسه ملی ايران تاثیر نفوذ نموده و معروفترین قطعه این داستان که قصه رستم پهلوان است تعلق به سگها دارد

جنبه ملی دولت اشکانیان پیش از دولت هخامنشی بود شاهد این مدعا حقیقت فوق الذکر است یعنی اینکه در اواخر قرن سوم قبل از میلاد ايرانرا همان مملکت اشکانیان دانسته و این نام را شامل ولایاتی که در غرب و شمال شرق تحت سلطه يونانیها واقع بود قرار نمیدادند در سکه های اشکانیان کلمه ايران دیده نمیشود و تقریباً

Турнев. изв. соч., II, ۲۵۲, ЗВО, XXIV, ۲۵۵ (۱)

این مدعا حقیقت فوق الذکر است یعنی اینکه در اواخر قرن سوم قبل از میلاد ايرانرا همان مملکت اشکانیان دانسته و این نام را شامل ولایاتی که در غرب و شمال شرق تحت سلطه يونانیها واقع بود قرار نمیدادند در سکه های اشکانیان کلمه ايران دیده نمیشود و تقریباً

A. v. Gutshmid, Geschichte Irans und seiner Nachbarländer, ۳۰.

تا اواخر قرن اول قبل از میلاد سکه های مزبور را فقط با خطوط یونانی ضرب میکردند دولت اشکانیان با اینکه تا ایندرجه تحت نفوذ تمدن یونان درآمده بود معهذاً از حیث آداب و رسوم موروثی بیش از دولت هخامنشی با آئین و آداب ایرانی مطابقت داشت^۱

اشکانیان بعد از الحاق مملکت مدی تحت نفوذ دین زردشتی مدی درآمدند در همین زمان بود که شرح وقایعی از زندگانی زودشت در مدی شمالی که آذربایجان کنونی باشد منتشر گردید منگها در شورای دولتی شعبه مخصوص تشکیل میدادند اولین انشاء آوستا که هرچند تا زمان ما باقی نمانده ولی معروف است منسوب بدوره اشکانیان میباشد و اینکار در زمان سلطنت ولاکزیس (بلاش) انجام گرفته بلاش اسمی است که بین اساطیر سلاطین اشکانی مکرر دیده میشود بعضی از علماء اروپا این خبر را بزمان بلاش اول^۲ (۵۱ - ۷۸) و برخی دیگر بزمان بلاش سوم^۳ (۱۴۸ - ۱۹۱) نسبت داده اند در روایات قدیم همینقدر اشعار میشود که نسخ آوستا در زمان اسکندر از بین رفت ولی بنا بقول دیگر یونانیها يك نسخه از آوستا را برده و بزبان یونانی ترجمه کرده بودند^۴

هر اندازه که اشکانیان در مبارزه با سلوکیدها که در آسیا

(۱) A. Christensen, L'empire de Sassanides, 1907, ۶.

(۲) رجوع شود به 3BO, XXII, 264. در باب عقیده مارکوارث و همچنین حدیثات کوشید 137

(۳) Grundriss, II, 34, (K.-F. Geldner) و 510 (F. Justi) ادوارد می پر (Ursprung und Anfänge des Christentums, II, 71) از عقیده اخیرالذکر جداً طرقداری میکند ولی سبب آنرا بیان نمیکند.

(۴) دنیکارڈ (قرن نهم) فصل آخر کتاب هشتم Grundriss, II, 37.

جانشین اسکندر بودند پیشرفت میکردند پایتخت دولت اشکانی هم بسنت غرب منتقل میشد انتخاب محل فقط بملاحظه وضعیاتی بود که بعد از اسکندر پدید آمده بود و الا رسوم و آئین هخامنشی تأثیری در این امر نداشت در نیمه دوم قرن اول قبل از میلاد^۱ مقر زمستانی اشکانیان قریه طیسفون بود که در مقابل شهر عمده یونانی (سلوکیه) واقع در کنار دجله قرار گرفته بود طیسفون در اوائل فقط يك اردوگاه قشونی بود و بعد با سلوکیه و بعضی آبادیهای دیگر بهم پیوسته شهر بزرگی تشکیل شد بعد از انقراض دولت اسکندر دیگر دنیای تمدن غرب (اگر بتوان آسیای پیشین را با اروپا باین اسم خواند) در زیر لواء يك دولت عالمگیر متحد نشد ایرانیان که در دعوی سلطنت عالم اسلاف یونانیان بودند دیگر نتوانستند اهمیت سابق خود را دوباره بدست آورند ولی موفق شدند که در مقابل دولت معظم یونان و بعد هم دولت روم دولت معظمی از ملت آسیائی تشکیل بدهند موجد این وضعیت که بعد ها تا زمان سقوط بیزانس خلیجی در ارکان آن وارد نیامد اشکانیان بودند که سلوکیدها را تا فرات رانده و تقریباً در همان خط هم از یدشرفتهای روم جلوگیری کرده بودند.

تفوق دولت شرقی بدولت غربی از لحاظ سیادت در راههای تجارتی دنیا که از نکات خاصه تمام دوره قرون وسطی است در همان زمان اشکانیان محرز گردید سبب این تفوق اولاً رونقی بود که بعد از اسکندر در روابط با هندوستان

(۱) تقریباً تمام اطلاعات سترابون در باب طیسفون راجع باین دوره است هر چند که وی کتاب خود را بعدها در قرن ۱ بعد از میلاد تألیف کرده است در باب طیسفون § 743.

حاصل آمده بود و ثانیاً آغاز روابط تجارتنی بین آسیای پیشین و چین که در قرن دوم قبل از میلاد شروع شد.

سلسله ساسانیان (قرن ۳ - ۷) که مثل هخامنشیان از ملوک فارس بیرون آمده و جانشین اشکانیان شد بمراتب پیش از اشکانیان از تفوق فوق‌الذکر استفاده نمود دوره دویست ساله اخیر سلطنت اشکانیان برای مملکت ایران دوره انحطاط سیاسی بود^۱ (هرچند که در این دوره هم دولت روم موفق نشد که حتی بین انهرین را مطیع خود ساخته و در آنجا استوار گردد) تصور این معنی بوسیله يك روایت معین و ملی ایران در تمام دوره سلطنت اشکانیان منتشر شده بود استقرار و تجدید دولت ایرانرا که بدست اسکندر خراب شده بود بساسانیان نسبت داده‌اند و همچنین بر قراری سیادت دین زردشت را مربوط به تشکیل سلطنت ساسانی دانسته‌اند ولی درحقیقت امر سقوط اشکانیان در حیات ایران با يك دوره تحویلی مثل زمان سقوط هخامنشیان توأم نبود طیسفون که پایتخت اشکانیان و در ولایت غیر ایرانی از لحاظ نژاد شناسی واقع شده بود در زمان ساسانیان هم پایتخت بود در آثار دوره که ساسانیان فقط شاهزادگان فارس^۲ بودند میتوان علائمی از نفوذ رسوم و آئین هخامنشی ملاحظه

(۱) اگر اشتباه نکنم تا با امروز عقیده کوشید را (۱۶۴) رد کرده‌اند که گوید: „Aller Wahrscheinlichkeit nach hat von dem Jahre 59 an Komisens die östlichste Satrapie des Arsacidenreichs gebildet.“ یعنی ظن قوی میرود که قومیسینی از سنه ۵۸ بصورت ساتراپ (ایالت) شرقی مملکت اشکانیان در آمده بوده.

(۲) راجع بانار: زبور رجوع شود مثلاً به Grundriss, II, 486-7 از قرار معلوم در Herzfubi „iranische Felschrieff“ درجائیکه از ارتباط بین آثار ساسانی و هخامنشی سخن میراند مخصوصاً در ص ۲۴۲ و بعد تا يك درجه طریق مبالغه بپسوده است.

نمود ولی در بناهایی که ساسانیان در زمان سلطنت خود برپا کرده‌اند حتی بناهای واقعه در حدود فارس هیچگونه آثاری از نفوذ مزبور دیده نمیشود^۱ صورت سوارهاییکه در زمان اشکانیان معمول شده بود در آثار صنایع ساسانیان هم مقام برجسته احراز کرده است ساسانیان در قسمت حمایت از مذهب و روحانیت و همچنین در امر جمع آوری کتب مقدسه سیاست آخرین سلاطین اشکانی را پیروی میکردند معبد واقعه در شهر کمنزک (عرب آن جنزه است) مدی (این معبد در سال ۶۲۳ بدست هراکلیوس امپراطور خراب شد) در زمان ساسانیان هم معبد عمده دولتی بود زبانی را که موسوم به زبان فرس وسطی و تفسیر کتب مقدسه و همچنین تالیفات دیگری که اغلب دارای مضامین مذهبی بودند بآن زبان نوشته میشد در دوره اسلام هم زبان «پهلوی» یعنی پارتی میخواندند بهمین جهت است که عقیده آندره آس را که زبان فرس وسطی را یکی از لهجه های جنوب غربی ایران خوانده مشکل بتوان مبنی بر دلیل شمرد^۲

جنبه ایرانی دوات ساسانی مثل دولت اشکانی بیش از هخامنشی بود پادشاهان ساسانی خود را «شاه شاهان ایران» و بعد «شاه شاهان ایران و غیر ایران» مینامیدند در ضمن کلمات اخیر فکر ملی با فکر جهانگیری بطرز خوشی بهم پیوسته است همانطور که امپراطورهای روم را سلطان عالم می نامیدند بعدها هم در شرق سلاطین ساسانی را

(۱) ادوارد مییر (Geschichte des Alterthums. III, Th. I, 122) گوید: „Von einer Anlehnung der sassanidischen Kunst an die achaemenidische ist nirgend etwas zu spüren.“ یعنی در هیچ جا ابدأ ارتباطی بین صنایع هخامنشی و ساسانی محسوس نمیشود.

(۲) GS 1911. 2: „ein südwestiranischer Dialekt“.

شاید از روی استحقاق بیشتری باین عنوان میخواندند در محاربات و مصادمات فتح و غلبه با ساسانیان بود، دامنه نفوذ دولت ساسانیان اگر نفوذ سیاسی نباشد در هر حال نفوذ اقتصادی آنان بمراتب وسیعتر از روم بود تجارت با هندوستان و چین چه در خشکی و چه در دریا با اتمام در دست ساسانیان بود ساسانیان تشکیلات دولتی نیرومندی ایجاد کرده بودند که شاید دو تاریخ آسیای پیشین منظم تر از همه بود^۱ دولت ساسانیان حتی در مواقع بزرگترین تزلزلات داخلی میتوانست جنگهای فاتحانه بکند مراحل ترقی و انحطاط تدریجی که در تاریخ دوره هخامنشی و مخصوصاً اشکانی مشهود میگردد در تاریخ ساسانیان دیده نمیشود دولت ساسانیان «گوئی که بیک ضربت^۲» تاسیس یافته بود متعاقب نهایت شکوه و جلال دولت ساسانی که ظاهراً بوسیله بدل قوای فوق العاده حاصل آمده بود بلافاصله سقوط آن بوقوع پیوست

نکته فوق الذکر میرساند که عظمت ایران در زمان ساسانیان تا یکدرجه دارای جنبه مصنوعی بود و شاید این عقیده را رد میکند که دوره ساسانیان در تاریخ ایران از هر حیث و من جمله در تاریخ حیات مدنی ایران بهترین ادوار بود در حقیقت امر دوره ساسانیان فقط برای تقدم مدنی ایران در آتیه مقدماتی فراهم ساخت در دوره ساسانیان ایران از حیث درجه نسبی تمدن اعم از مادی و معنوی بمراتب پست تر از بیزانس بود مثلاً تجارت دنیا در دست ایرانیان

(۱) عقیده نیولد که است در (Geschichte der Perser und Araber zur Zeit

„Für den Orient fast das : گوید der Sassaniden, aus Tabari, 1879, 453)

Muster eines wohlgeordneten Staats“.

(۲) عین عبارت نیولد که است (ZDMG XXXIX, 347): «mit einem Schlage

gegründet.

تمرکز داشت ولی وسیله و آلت این تجارت سکه طلای بیزانس بود ایران دارای مسكوك نقره بود و حال آنکه در زمان هخامنشیان پادشاهان ایران پول طلا سکه میزدند و یونانیها فقط مسكوك نقره داشتند ایران در کارهای ساختمانی و آبیاری و ایجاد رشته های صنعتی جدید از خدمات اسرای بیزانس استفاده میکرد در قسمت تمدن مادی هم مقام برجسته را ترجمه هائی احراز کرده بودند که از یونانی و هندی و همچنین تصنیفات مؤلفین سامی (آرامی) میشد ولایت سامی بابل در بین ممالک پادشاه ایران بیش از همه اهمیت اقتصادی داشت و ثلث عائدات پادشاه را بابل میداد بعد از بابل دومین کانون تمدن را ولایات شرقی ایران تشکیل داده بودند که قسمتی از آنها در انتهای مملکت (مرو) و قسمت دیگر خارج از حدود آن (باختر) واقع شده بودند در ولایات داخلی ایران فقط شهرهای غیر مهمی قرار گرفته بودند طرز قدیمی طبقه بندی سکنه از برکت مذهب حاصل شده بود حق احترام را فقط در بزرگ طبقات سه گانه ذیل قائل بودند: روحانیون ، اشراف ، سپاهی و فلاحین . - طبقه چهارم یعنی تجار و صنعتگران با سائر طبقات مساوی الحقوق محسوب نمیشدند عدم تناسبی که بین این رژیم و حوائج زندگانی در کار بود یکی از علل طغیانهای مکرر بر ضد اقتدارات دوات و باعث چندین فقره انفکاک از مذهب مملکتی واقع شده بود

مذهب مانئی که مرکب از اختلاط زردشتی با بودائی و عیسوی بود و فرقه مزدکیان که از بین پیروان مانئی بیرون آمده بود در مقابل

رژیم طبقاتی فوق‌الذکر اولی فکر زهد و تقوی و دومی فکر اشتراک (کمونیسم) را قرار دادند در اواخر قرن پنجم و اوائل قرن ششم قباد پادشاه طرفدار اشتراکیون شد و ظاهراً امیدوار بود که با مساعدت اشتراکیون قوه روحانیون و اشراف را در هم خواهد شکست بعد از رفع بحران اشتراکی و وضع طبقات تجدید شد ولی فرق اساسی که ایندفعه داشت این بود که طبقه مستخدمین کشوری در ردیف طبقه روحانیون و اشراف سپاهی سومین طبقه زمامدار را تشکیل دادند فلاحین یا طبقه وضع شهری بهم مخلوط و یک طبقه تشکیل دادند تغییرات فوق‌الذکر که در وضع طبقات سکنه بعمل آمد ظاهراً دال بر قوت گرفتن طبقه شهرنشین می‌باشد ولی ترقی عمده زندگی شهری فقط در دوره اسلام روی داد.

عناصر اجتماعی که نسبت به پیروان مزدک و هانی بیشتر گرد اعتدال می‌گشتند مجذوب مسیحیت می‌شدند تشکیل کلیسای مخصوص و مستقل مسیحی در ایران (سال ۱۴۰) که در قید بستگی به کلیسای روم نبود یکی از مهم‌ترین وقایع تاریخ مسیحیت بود بطوریکه در «عالم اسلام»^۲ اظهار شده است بنا بر این فکر عیسویت بیش از فکر امپراطوری روم عمومیت یافته بود از روی آثار قدیمه زبرخاکی که در آسیای وسطی کشف شده بثبوت رسیده است که ایرانیان عیسوی در مملکت ساسانیان بزبان مادری عبادت می‌کردند و از این نکته همچو استنباط شده که عده جامعه های مسیحی بمراتب بیش از آن بوده

(۱) در این باب مخصوصاً Th. Nöldeke, 15-467.

(۲) В. Бартольд, Мусульманский мир, II.

که تاکنون تصور میکردند^۱ سابق براین اشاره شد که مسیحیت در ولایات غربی مملکت ساسانیان یعنی از مصب فرات و دجله تا ارمنستان و قفقاز موفقیت خاصی کسب کرده بود ولایات مزبوره باستانیهای بعضی جامعه های یهودی با التمام عیسوی خالص شده بودند زردشتیها مثل ابن بود « که از روی زمین محو شده اند^۲ » لیکن در حین تفسیر این واقعه باید همواره بخاطر داشت که اطراف غربی مملکت ساسانیان با وجود اینکه پایتخت در آنجا بود معیناً نه از لحاظ ترکیب سکنه ایرانی بود و نه از حیث مذهب زردشتی. - مطلب مهمتر این است که برای ترویج دین مسیح از سیادت دولت ساسانی در راههای تجارتنی بری و بحری استفاده می کردند و علت ظهور جامعه های مسیحی در هندوستان و آسیای وسطی و چین همین قضیه میباشد ولی در اینجا هم هنوز معلوم نشده که آیا عناصر ایرانی الاصل در ترویج دین مسیح تا چه اندازه در ردیف آرامی ها شرکت داشتند در هر حال با وجود نظر خصومتی که سلاطین ساسانی نسبت به مسیحیت داشتند و گاهی هم نه بنام مذهب خود بلکه مثل حافظین مدنیت بت پرستی بر علیه مسیحیت قیام میکردند معیناً عدّه از زردشتی ها و حتی مغها در جزو پیروان جدید مسیحیت بودند غلبه مسیحیت در بیزانس و امتناع ساسانیان از قبول دین مسیح برای اولین دفعه در تاریخ بر رقابت بین دو دولت بزرگ دنیا و یا دو دولت بزرگ « غرب » و « شرق » رنگ مبارزه مذهبی داد که سابقاً در بین نبود و این جنبه مذهبی بعد ها هم

F. C. Andreas, SPAW 1910, 871. (۱)

Mitt. des Seminars für Orient. E. Sachau کلمات است در (۲)

Sprachen, X, (1907), Westas. Stud., 72: „Wie von der Erde weggefegt“.

که بجای سیادت دین زردشت سیادت دین اسلام برقرار شد باقی بود.
موضوعی که تا کنون چندان محقق نشده این است که آیا
دوره اسلام در حیات ایران چه اهمیتی داشته و همچنین اهمیت ایران
اسلامی در بین ممالک آسیائی و اروپائی که معاصر آن بودند تا چه
اندازه بوده ؟

متخصصین در تاریخ ایران قبل از اسلام اغلب حیات ایران را
در دوره سیادت اسلام فقط انحطاط تدریجی تمدن قدیم میدانند
یوستی Justi کلماتی را که کنت ده وگه *de Vogüé* محقق شام
راجع باسلام گفته است شامل ایران دانسته محقق مزبور گوید « در تحت
نفوذ اسلام مثل نفوذ يك بلیه طبیعی سرچشمه های حیات عقلی
و معنوی در همه جا خشک شده و جامعه بشریت از جاده طبیعی
خود بخارج پرتاب میشود » *Justi* گوید که فاتحین عرب متصرفات
خود را دستخوش انحطاط ساخته و مردمرا « با آن تعصب مذهبی
که مخصوص نژاد عرب است ^۱ » تعقیب و منهدم می ساختند نظر
A. Christensen این است که قوای اخلاقی و سیاسی ملت ایران
با انقراض دولت ساسانی درهم شکست بعقیده عالم مذکور دموکراسی
که اسلام آورده بود مخصوصاً برای ایران مهلك بود « هروجین متعصب
قرآن موفق بامری شدند که مزدکیها نتوانستند از پیش ببرند چه طبقات
اشراف بتدریج در بین سایر طبقات گمشده و صفات خاصه آنان
معدوم می گشت ^۲ »

عقیده دیگر اینکه مقام ایرانیان در تاریخ دنیا نه با دوره

(۱) Grundriss, II, 549.

(۲) A. Cristensen, L'empire des Sassanides, 110.

سلطنت داریوش پایان آمد و نه با انقراض سلسله ساسانیان
بسر رسید لئیندر در « تاریخ عالم » خود این عقیده را
صریحتر از همه بیان کرده و گوید :

« ایرانیان همواره بعد از دوره های فشار و تضییقات قد
علم کرده ذات ملی خود را نجات داده و قسمت معتابیهی
از روح خود را در فاتحین خود یعنی یونانیها و اعراب و ترکها
و مغولها دمیده و برای خود بعد از دوره های خرابی موجبات
مدنیت جدیدی را فراهم ساخته اند حتی استقلال سیاسی خود را
بعد از فواصل متمادی دوباره بدست آورده اند راست است
پس از آنکه قومیت اصلی بدرجه تغییر یافت که تقریباً شناخته
نمیشد بالاخره قوه پافشاری و ایستادگی به تحلیل رفت
با اینحال هر قدر هم که دلیل همچوانتظاری ضعیف باشد باز
شاید همچو مقدر است که ایرانیان بار دیگر ذات اصلی خود را
از پرده امتزاج و زوائلی که بر روی آن کشیده شده مستخلص
خواهند ساخت^۱ »

بنا بر این عقیده مثبت لئیندر و هکذا عقاید مخالف آن مقید
بدین امر قرار داده شده که آیا پاکی نژاد خالص ایرانی تا چه اندازه
محفوظ مانده است در این باب از قدیم يك فرق اساسی بین فتح
یونان و فتح عرب ذکر کرده اند نیولده که Th. Nöldeke گوید
که نفوذ یونان در ایران يك نفوذ سطحی بود و حال آنکه نفوذ مذهب
و عادات عرب در تمام حیات ایران تأثیر داشت^۲ همانطوریکه مسئله
نتایج اختلاط نژادی اقوام مختلف فیه است موضوع نتایج اختلاط
مدنی هم مایه بحث و اختلاف میباشد مثلاً راجع بزبان فارسی جدید

(۱) Th. Lindner, Weltgeschichte. I. 161.

(۲) Th. Nöldeke, Aufätze zur persischen Geschichte, 1887, 134.

همچو اظهار عقیده شده که این زبان « دلیل همان اختلاط مسعود ذات هند و اروپائی و ذات سامی است که در دوره عباسیان^۱ در مشرق زمین واقع شد » عالم نامبرده « ملاحظت و روانی روح سامی » را عزیت عمده ادبیات عرب بل ادبیات فارسی جدید دانسته و ادبیات پهلوی را بکلی فاقد آن می‌شمارد^۲ مزایای ادبیات فارسی جدید از حقایق مسلمه و این عقیده را که دوره اسلام در تاریخ ایران بلا شك دوره انحطاط ایران بوده رد میکند شکل آثار ادبی که از ایران قبل از اسلام باقی مانده دلیل روشنی است بر اینکه « ایرانیان دور از عوالم شاعرانه^۳ بودند » ولی ایرانیان دوره اسلام ادبیاتی ایجاد کردند که نه تنها در ادبیات سائر ملل شرقی و خاصه ترکها نفوذ بخشید بلکه در اساتید و شعرای کلاسیک اروپا هم تأثیر نفوذ نمود^۴ نه وطن پرستان ایرانی که سعی کرده‌اند ثابت کنند که فتح عرب فقط انحطاط تمدن را همراه خود آورده و نه علمای اروپا هیچیک نتوانسته‌اند منکر این قضیه باشند که از ایران قبل از اسلام آثار ادبی برجسته‌ی نماینده‌است بلکه هر دو دسته همینقدر توانسته‌اند اظهار کنند که آثاری بوده ولی بواسطه بربریت فاتحین از بین رفته است ولی در حقیقت بهر اندازه که تاریخ قرون اولیه دوره اسلام روشنتر میشود افسانه

Fr. Veit, Studien zur vergleich. Literaturgeschichte, herausg. v. (۱)

Prof. Dr. M. Koch, VII, 393.

(۲) ایضاً 394.

Гурьев, лит. соч., II, 212. (۳)

(۴) کافی است که « West-östlicher Divan » تألیف گوته (۱۸۱۴ - ۱۹)

نام برده شود راجع به نفوذ هند و ایران در ادبیات آلمان A. P. J. Remey, The

influence of India and Persia on the poetry of Germany, New-York, 1901.

که غالباً راجع بانهدام عمدی آثار ادبی قبل از اسلام بدست اعراب تکرار میشود بیش از پیش مورد تردید واقع میگردد^۱

آنچه راجع بنظم و شعر گفته شد ممکن است سائر رشته های تمدن معنوی را هم شامل بشود زبان عربی در ادبیات منظومه بیش از ادبیات منظومه رواج داشت ولی بعد از حمله مقول استعمال زبان عربی مثلاً در تألیفات تاریخی بکلی متروک شد^۲ ایران در دوره اسلام برای اولین دفعه تاریخ نویسی موثقی یافت و حال آنکه حتی دولت ساسانی هم بجای تاریخ رسمی فقط بداستان رسمی اکتفا میورزید در علوم ثابتة مثل ریاضی و نجوم و غیره پیشرفتهای عمده حاصل شد در ابتدا تألیفات علمی را غالباً بزبان عربی مینوشتند و بعد بفارسی بنای نگارش را گذاشتند در قرن چهاردهم تألیفات نجومی فارسی را در بیزانس بزبان یونانی ترجمه میکردند^۳

مراتب مسطوره فوق صنایع و مخصوصاً معماری را هم شامل میباشد در سنوات اخیر تشبثاتی که مشکل میتوان آنها را قرین موفقیت دانست بعمل آمده تا بین ظهور زبان فارسی جدید و ادبیات فارسی از یکطرف و ظهور صنایع ایرانی - اسلامی از طرف دیگر ارتباط نزدیکی از حیث مکان و زمان برقرار سازند^۴ در اینجا قانع کننده تر از همه کلمات عالم فوق الذکر است^۵ که راجع باشکال خشک

(۱) ZA, XXVI, 264. مثلا

(۲) C. Brockelmann, Geschichte der Arab. Litt, II, 192.

(۳) K. Krumbacher, Gesch. der Byzant. Litt. 2 622-3.

(۴) E. Herzfeld, Der Islam, XI, (1921), 107-174.

و اعتراضات پارتولد در Har. AHMEB. II, 371-2.

(۵) Herzfeld, Der Islam, XI, 156.

و «رگود چهار صد ساله» معماری دوره ساسانیان نسبت به ترقیات سریعه طرزهای معماری اسلامی از اوائل قرن یازدهم تا دوره اوج ترقی آن در قرن پانزدهم بیان کرده است اگر بطوریکه بعضی از محققین تصور میکنند^۱ دوره ترقی معماری ایران در قرن پانزدهم پایان رسید در اینصورت تاریخ مزبور تقریباً مصادف با آغاز دوره رگودی است که در ادبیات هم پدید آمد بعضیها مایل بدانند که در باره معماری دوره صفویه یعنی بناهای قرن هفدهم يك اهمیت مستقلى قائل بشوند

مشکل تر از همه تحقیق مسئله تمدن مادی ایران است مؤلفین مسلمان در باب عائداتیکه از بعضی ولایات ایران در دوره دولت ساسانیان و در زمان دولت های مختلفه اسلامی میرسیده ارقامی ذکر کرده اند^۲ از ارقام مزبور میتوان همچو استنباط کرد که عمران مملکت در دوره اسلام باستثنای فواصلی که شاید چندان طولانی نبوده اتصالاً رو بمنزله میرفته عین این عقیده را در مبنای همین قبیل مدارك ارقامی راجع بسائر ممالک اسلامی مثلاً مملکت مصر^۳ حاصل کرده اند لیکن اگر ترقی تمدن مادی بدون ترقی تمدن معنوی امکان پذیر باشد پذیرفتن این مدعا مشکل تر است که تمدن معنوی ممکن است با وجود انحطاط تمدن مادی ترقی کند و انگهی يك سلسله اطلاعاتی

(۱) مثلا E. Diez, Chirasanische Baudenkmäler (1918).

(۲) مثلا و. پارتولد - Персидская надпись на стене авийской мече-ти Манучо. 1911, 20-21. مؤلف این است که برای اثبات این مدعا که دوره سلاجقه هم نسبت بزمان ساسانیان دوره انحطاط ایران بوده درحین شمردن عائدات پادشاه ایران بجای پول نقره پول طلا مینویسد بدون اینکه تغییری در ارقام بدهد.

بما رسیده دائر بر اینکه در دوره اسلام شهرهای بزرگی در ایران ایجاد شده و طرز جدید ابنیه شهری با میدان بازار آن در وسط شهر^۱ در همان دوره اسلام معمول شده و حال آنکه در زمان هخامنشیان اینقسم میدان از مختصات شهرهای یونان و در نزد ایرانیان معروف نبود^۲ از جمله مطالبی که در تألیفات راجعه بتاریخ عالم^۳ هم مورد تصدیق واقع شده این حقیقت است که فتح اعراب در آسیا برخلاف فتح ژرمنها و سلاوها در اروپا باعث تکثیر عده بلاد گردید ولی این نکته از مختصات دوره سلطنت اعراب است و شامل ادوار سلطنت ترکها و مخصوصاً مغولها نمی باشد عقیده نیز اظهار شده دائر بر اینکه بسیاری از بلادی که بدست مغولها تارومار شد یا ابداً ترمیمی نیافت و یا بقراء مفلوکی مبدل گشتند عده نفوس و ثروت و اهمیت تجارتنی و صنعتی تمام بلاد بدرجه تنزل یافت که نسبت بعظمت سابق آنها ابداً قابل مقایسه نبود^۴ و حال آنکه در حقیقت امر عواقب خرابیهای مغول مثل هر خرابی که از جنگ وارد میشود تا این اندازه طولانی نبود^۵ و مانع از آن نشد که چندین شهر مهم جدیدی ایجاد گردد درحین بیان علل ترقی ایران در دوره اسلام باید از داخل کردن عوامل غیروزیسی مثل نفوذ مذهب و اختلاط نژاد خودداری کرد واضحترین و ساده ترین علت این ترقی اولاً میدان وسیعی بود

(۱) *Enz. des Islam*, II, 12 (unaufhaltsamer, Rückgang u 42, (mehr als 1000 jähriger Niedergang).

(۲) *ZA*, XXVI, 254-5.

(۳) هرودوت (ج ۱ ص ۱۵۳).

(۴) *Pl. Lindner, Weltgeschichte*, I, 223.

(۵) *II*, 98. ایضاً.

که مسلمین مسخر ساخته بودند و بعد زمینه که در پرتو این ظفر برای ارتباطات وسیعه در دنیا از لحاظ تمدن و تاریخ فراهم شده بود^۱ چه بعد از اسکندر اولین مرتبه بود که ولایات شمال شرقی مملکت سابق هخامنشیان با سائر قسمت ایران یک واحد سیاسی کاملی تشکیل داده بود مملکت سغدیها (بایران علیا)^۲ موسوم گردیده و بین ایران علیا و ایران غربی بیش از هر زمانی ارتباط مدنی برقرار شده بود تجارت شام و مصر در غرب بطرف شرق متوجه شده بود تجار ایرانی از این پیش آمد استفاده کرده و در سواحل مدیترانه و بحر احمر^۳ جامعه های تجارتی تشکیل داده بودند هر چند مهاجرین مزبور بزودی ملیت و زبان خود را از دست دادند. — وحدت مدنی عالم اسلام نه تنها از انقراض سیاسی که در قرن یازدهم شروع شد آسیبی نیافت بلکه علائق تمدن بیش از پیش محکمتر گشت در خود ایران موافقی بر طرف شد که سابقاً دائره ترقی را تنگ کرده بودند مثل سیادت مذهب قدیم و طرز طبقه بندی که در پرتو مذهب معمول شده بود اشکال علمای اروپا در فهمیدن این جریانات از آن سبب است که کیفیت جریانات تاریخی ایران بکلی یک شکل دیگری غیر از کیفیت قضایای تاریخی اروپا داشته است برای یک نفر مورخ و حتی مستشرق^۴ اروپائی تصور این امر بسی مشکل است که چگونه تمدن

(۱) در این زمان (۱۹۲۳) E. Herzfeld باین قضیه اشاره می کند Oriental Studies presented to E. G. Browne, 198.

(۲) کلیات ن. مار. ۱۴. (ЗВО, XVIII, прил. 14.)

(۳) Fihrist, 18., 2.

(۴) راجع به طرابلس (شام) BGA, VII, 327. راجع به عدن و جدّه BGA, III, 98.

(۵) رجوع به مقال کرده. Музейнический впр, 76.

و مخصوصاً تمدن مادی میتواند پیشرفتهائی کند بدون اینکه در قسمت تشکیلات دولتی موفقیت هائی حاصل شده باشد و حال آنکه تشکیلات دولتی ایران در دوره اسلام اصلاً شباهتی هم به دولت های عظیم هخامنشی و ساسانی ندارد اعراب در بسیاری از امور تقلید بایران قبل از اسلام نموده و از خدمات مستخدمین ایرانی الاصل استفاده میکردند کلماتی که بسلیمان خلیفه نسبت میدهند معروف است که گفته :
مرا شکفت آید از ایرانیان که هزار سال سلطنت کردند
و ساعتی محتاج ما نشدند و حال آنکه ما صدسال سلطنت کردیم
و یک ساعت نتوانستیم بی آنها بسر بریم^۱ در جائی دیگر کلماتی
یکی از بزرگان ایران نسبت میدهند که بامیر خراسان که عرب بوده
خطاب کرده و میگوید : ما ایرانیان در پرتو حزم و خرد و رفتار
شایسته چهارصد سال^۲ از دنیا خراج گرفتیم و حال آنکه نه کتاب
فصیح و مقدس داشتیم و نه رسولی (که فرستاده خدا باشد)^۳ البته
تشکیلات دولتی خلفا عین تشکیلات ساسانیان نبود ولی دنباله تکامل
آن بود هنگامی که انحطاط خلافت شروع شد سلسله های ایرانی الاصلی
ظهور کردند ولی در بین این سلسله ها فقط بمؤسس خاندان آل زیار^۴
که در قرن دهم ظهور کرده همچو نسبت میدهند که وی مصمم بود
بغداد را مسخر ساخته طیسفون^۵ را دوباره پایتخت قرار داده خود را

Recueil de textes relatifs à l'histoire des Seldjoucides, II, 57. (۱)

préface, VII. ایضاً (ترجمه)

متن مورد دوره سلطنت ساسانیان است. (۲)

طبری ج ۲ ص ۱۶۳۶. (۳)

Ст. Лян-Шуэнь. Мусульм. дин.: 112. (۴)

Th. Eclipse of the Abbasid Caliphate, I, 317. (متن) (۵)

IV, 358. Ibn-el-Athir, VIII, 226. (ترجمه)

« شاهنشاه » بنامد عمر دولت و اقتدار آل بویه^۱ که در همان قرن ظهور کرده بود بیشتر بود عضدالدوله دیلمی (۹۴۹ - ۹۸۳) که مقتدرترین پادشاه این سلسله بود مثل برخی دیگر از سلاطین آل بویه لقب خود را بر روی سکه شاهنشاه نقش کرده بود عضدالدوله دیلمی یگانه پادشاه مسلمان ایرانی الاصل است که خیال سلطنت دنیا را در سر داشت کلماتی را که باسکندر و بعد به تیمور^۲ نسبت داده اند به عضدالدوله هم نسبت میدهند که تمام روی زمین برای دو پادشاه بسیار تنگ است^۳

در قرن یازدهم ایران از سمت شرق بدست سلسله ترکان سلجوقی مسخر شد از آن زمان بعد ایران تقریباً همیشه تحت سلطه سلسله‌های ترك و یا مغول واقع بود سلسله‌های ایرانی الاصل فقط در بعضی از ولایات سلطنت داشتند خاندان آل مظفر که در قرن چهاردهم^۴ در فارس و کرمان سلطنت داشتند شاید قویترین سلسله ایرانی الاصل باشند کریمخان (۱۷۵۱-۱۷۷۹) که اصلاً از طایفه اکراد زند و تمام ایران را بغیر از خراسان در حیطه تصرف داشت شاید مقتدرترین پادشاه سلاطین ایرانی الاصل بود

سلسله‌هایی که از نژاد ترك و مغول بودند تا سلسله قاجاریه غالباً بقوه جنگی ایل خود اتکا داشتند ولی در اداره امور مملکت بیشتر از کردانی ایرانیان استفاده میکردند بسیاری از آنان حامی ادبیات و علوم فارسی بودند بعضی از این سلسله‌ها مثل سلجوقیان

(۱) Ст. Лэн-Шуль, 115-8.

(۲) В. Бартольд, Улугбек и его время, 33-34. راجع به تیمور

(۳) (ترجمه) VI, 36 : (متن) Eclipse etc. III, 39.

(۴) Ст. Лэн-Шуль, 209.

در قرن یازدهم در رأس امپراطوریهای وسیعی قرار گرفته بودند که
ایران فقط قسمتی از آن را تشکیل میداد در این قبیل موارد هم
تعیین ارتباطی که معمول تاریخ اروپا است یعنی ارتباط بین اقتدار
سلاطین و بسط معاملات تجارتنی رعایای آنها خالی از اشکال نیست
بظوریکه ابو شجاع مورخ که در بهترین ادوار سلسله سلجوقیان
میزبسته اشاره میکند تجار حوالجائی بمبالغ زیاد مینوشتند که بمراتب
زودتر از حوالجاتیکه بابت عائدات مملکتی صادر میشد بمصرف فروش
میرسید^۱ از این کلمات میتوان استنباط نمود که برای تجارت بین المللی
تشکیلاتی وجود داشت که بدست خود تجار ایجاد شده و مقید
به تغییرات سیاسی نبود تجار مسلمان بممالکی داخل میشدند که بکلی
خارج از منطقه نفوذ دول اسلامی بود تجارت عمده ظاهراً تجارت
مبادله بود البته بی نظمی های سیاسی ممکن نبود که در فساد مسکوکات
تأثیراتی نداشته باشد از اول فتح اسلام تا قرن یازدهم میتوان خرابی
دائمی پول نقره را مشهود ساخت بهمین جهت در اوائل قرن یازدهم
ورود مسکوکات نقره (درهم) ممالک اسلامی بارونای شرقی موقوف شد
این بحران نقره بتدریج از شرق بغرب سرایت کرده ولی در مغرب زمین
زودتر از شرق خاتمه یافت^۲ در ضرب مسکوکات طلا (دینار)
بیشتر دقت میشد در قرن یازدهم هنوز در تصرفات سابق بیزانس پول
طلا و در ممالک سابق ساسانیان پول نقره باقی بود ایران در اوائل قرن
یازدهم شاید در تحت تأثیر بحران نقره پول طلا را اختیار نمود ظاهراً
اهمیت بین المللی پول طلای بیزانس بدینار اسلامی نارت رسید عقیده

(۱) (ترجمه) VI, 143; (من) Eclipse etc., III, 138-139.

(۲) В. Бартольд, Бугльтура Мусульманства, 80.

اظهار شده که «بزانت» مارکوپولو در حقیقت همان دینار است^۱ ولی در دوره مغول ضرب سکه طلا دوباره موقوف گشت و فقط در قرن هیجدهم تجدید شد پول نقره در دوره مغول مجدداً رواج یافت و در قرن چهاردهم در ممالک دول سه گانه مغول یعنی ایران و اروپای شرقی و ترکستان تدریجاً یک سیستم پولی برقرار شد کلمه دینار را نام مسکوک نقره قرار دادند که در ابتدا وزن آن سه مثقال و بعد دو مثقال^۲ بود هنوز معلوم نشده که آیا این اندازه توحید پول تا چه درجه موجب توسعه روابط تجارتمی واقع گردید کلیتاً تاریخ اقتصادی عالم اسلام و خاصه ایران از جمله مسائلی است که مورد تحقیقات و مطالعاتی واقع نشده است اما راجع باینکه اروپا در قسمت معاملات پولی نه تنها در تحت نفوذ عالم اسلام بلکه در تحت نفوذ دنیای ایران واقع شده بود شاهد این مدعا مثلاً این مطالب است که السنه اروپائی کلمه چک را از زبان فارسی اتخاذ کرده اند^۳

در دوره اسلام ملک ایران فقط یک مرتبه یعنی در حمله مغول بدست ملت غیر مسلم مسخر گردید ولی سی سال بعد از مرگ مؤسس سلطنت مغول فاتحین ایران بالقطع دین اسلام اختیار کردند در این زمان مملکت ایران در عالم اسلام از این حیث مقام خاص دارد که مذهب رسمی آن تشیع است که بر طبق آن اولاد فاطمه بنت پیغمبر (س) و علی و زوجه فاطمه و را جانشین قانونی پیغمبر (ص)

(۱) رجوع شود به: Путешествие Марко Поло, перевод И. П. Мик-
аева, стр. 75; Yule, The book of Ser Marco Polo, II, 592.

(۲) - Бартольд, Перенос надписи на стене андийской ме-
ети, 18-19.

В. Бартольд, Мусульманский мир 95 (۳)

و پیشوای جامعه مسلمین میدانند^۱ محققین اروپائی غالباً ارتباط بین تشیع و ایرانیّت را بزمانهای قبل نسبت داده و جمعی هم گفته اند که تشیع از همان ابتدا شکل ایرانی^۲ اسلام بود ولی این عقیده نه تنها با تاریخ بلکه با اوضاع و ترتیبات معاصر هم مطابقت نمیکند چه در این زمان هم تعصب اعراب بین النهرین در تشیع بمراتب بیش از ایرانیان^۳ است وانگهی از تاریخ قرون وسطی نمونه مثل سلسله آل مزید^۴ (قرن ۱۱ - ۱۲) داریم که در عهد وی تشیع و ملیت عرب بهم پیوسته بود^۵ ولی با اینحال تشیع و ایرانیّت در همان قرون اولیه اسلام بهم نزدیک شدند روایت معروف راجع بوصولت امام حسین^۶ فرزند علی^۷ و فاطمه^۸ با دختر آخرین پادشاه ساسانی در قرن یازدهم مشهور شده بود^۹ علاوه بر موضوع سلسله اصلا تشیع از زمان قدیم در بعضی نقاط ایران مذهب توده های ملت شده بود در تحت لوای تشیع نهضت های ملی متعددی بوقوع میپیوست از اوائل قرن شانزدهم ببعد باستثنای انقطاع قلیل مدتی که در قرن هیجدهم روی داد مذهب تشیع مذهب رسمی ایران میباشد

(۱) B. Бартольд, Ислам, 45. مثلا

(۲) Gobinau, Les religions et les philosophies dans l'Asie Centrale, 57-58. مثلا

(۳) Th. Lyell, The Ins and Outs of Mesopotamia, 1923, 39-40. مثلا

(۴) Ст. Лэн-Буль, 97. (۵)

(۵) راجع به لقب «پادشاه اعراب» مثلا Recueil etc. Seldjucides, II, 102, 103, 122, 2

St. Lan-Poole, Saladin, 37.

راجع به جنبه ملی جنگ سال ۱۱۲۳ :

راجع به تشیع : G. Weil, Geschichte der Chalifen, III, 242 از روی ابن اثیر

ج ۱۰ ص ۴۳۹ راجع به تعصب تشیع در حله که پایتخت آل مزید بود

ترجمه جغرافیای تاریخی ایران تألیف استاد بارتولد در فصل کردستان و بین النهرین

(۶) Jaqubi. Hist. II, 293. u 363. (۷)

از جمله سائر طریقه های مذهبی که در ایران ایجاد نشده
لی شیوع عمده در این مملکت یافته طریقه تصوف است^۱
بنا بقول یکی از محققین معاصر^۲ این نکته را میتوان يك قاعده
عمومی دانست که در غزلسرائی ایرانیان روح تصوف در حماسه
آنان روح ملیت و در مرثیاتی آنان احساسات مذهبی (روح
تشیع) رسوخ یافته است ارتباط بین تشیع و تصوف بعدها برقرار
گردید مخصوصاً در قرن شانزدهم که در ایران دولت شیعه تشکیل یافت
آشکار شد^۳ در اوائل همچو ارتباطی در بین نبود مبرزین شعرائی
صوفی سنی^۴ بودند نهضت مذهبی اخیر ایران که باسم نهضت بایبه
و بهائیه^۵ معروف میباشد از ظهوراتی است که علل آنرا فقط در زمینه
تصوف میتوان درك نمود
ظهور دولت معظم در اوائل قرن شانزدهم در ایران يك واقعه
محلی نبود چه تقریباً در همان اوان دول معظم دیگری در عالم اسلام
ظهور کردند کلیتاً قدرت و استحکام دولت يك فرق اساسی است
که تاریخ دوره اخیر عالم اسلام با تاریخ دوره قرون وسطی دارد
یکی از علمای معاصر^۶ که متذکر این فرق شده اشعار میدارد که
تنها علتی که ممکن است در اینجا بیان نمود همان انتشار اسلحه
ناریه است که در تحت نفوذ اروپا در همالک اسلامی انتشار یافته بود

(۱) در اینباب مثلاً B. Bartold, Islam, 55-56.

(۲) F. Rosen, ZDMG, 76 (1922) 105.

(۳) B. Bartold, Мир Ислама, 55-56.

(۴) E. G. Browne در Lit. hit. of Persia, I, 437 متوجه نکته فوق شده است

(۵) Мир Ислама, I, 423-424.

(۶) E. Zachau, SPAW, 1922, 270. 274.

چه از این حیث و چّه از سائر جهات عالم اسلام نتوانست در پیشرفت فنون اروپا همقدم شود قطع نظر از اینکه کلیتاً ترقیاتی در تمدن حاصل شده بود. — احیای سیاسی اسلام از رکود و انحطاط تمدن جلوگیری نکرد ایران در دورهٔ که یکدولت معظم و شیعه بود هیچ چیز گرانبھائی نه بعالم اسلام و نه بتمدن بشریت تقدیم نکرد و حال آنکه بھران اندازه علم پیشرفت میکند بھمان درجه هم مقام خدماتیکه ایران در قرون وسطی باوجود ضعف سیاسی و اختلافات مذھبی باسلام و تمدن بشر کرده است رفیعتر میشود و شرکت مردمان ایرانی الاصل در تألیف کتب علمی بزبان عربی^۱ و نفوذ تمدن « بغداد — ایران »^۲ در تمدن اسلام غربی و افریقائی بیش از پیش قیمت پیدا میکند

زمانیکه ادبیات ایران بوجود آمدن تنها ایرانیان از آن بهره مند نشدند بلکه چه بسا مللی که از این ادبیات برخوردار گشتند « اگر زبان عربی برای عالم اسلام همان اهمیت را داشت که زبان لاتینی در اروپا دارا بود پس اهمیت زبان فارسی را میتوان با اهمیت زبان فرانسه^۳ و یا بعقیده یکی از محققین با اهمیت فرانسه و ایتالیائی^۴ بروی هم رفته مقایسه نمود » در عهد ممالیک مصر که در آن دوره مصر هیچگونه بستگی سیاسی بایران نداشت در اداره امور مملکت بتدریج بجای اصطلاحات عربی اصطلاحات فارسی معمول میشد در دوره ممالیک

Ср. Мир Ислама, I, 240 (۱)

C. H. Becker (ZA, XIX, 428). کلمات (۲)

B. Бартольд, Мусульманский мир, 48. (۳)

F. Veit, Stud. zur vergl. Literaturgeschichte, VII, 391. (۴)

C. H. Becker, El, II, 16. (۵)

مثل ادوار گذشته نفوذ صنایع ایران در صنایع مصر^۱ دیده میشود ایران بیش از سائر ممالک اسلامی مثل يك مملکتی در نظر اروپائیهما جلوه مینمود که دارای تمدن عالی و میتوانست تا یکدرجه با اروپا طرف مقایسه واقع بشود^۲ عقیده علمای اینعصر در طی بیانات كـ بکر^۳ اظهار شده که شرق اسلامی بهترین آثار تمدن خود را رهین منت یونانیان و ایرانیان است معارف دوره اسلام با معارف یونان يك فرق متمایزی دارد که معارف دوره اسلام را بمعارف معاصر اروپا نزدیک میسازد و آن اینست که علمای اسلام نسبت بسابق علوم ثابته را بیش از علوم ادبی و اخلاقی^۴ مورد توجه قرار دادند و علت این فرق را فقط ممکن است ائز نفوذ هند و ایران دانست

M. Van Berchem, Mélanges H. Degenbourg, (1909), 378. (۱)

Мир Ислама, I, 9; В. Бартольд, Культ. Мусульм., 105. (۲)

Der Islam, III, 294. (۳)

В. Бартольд, Мусульманский мир. 24. (۴)

باختر و بلخ و تخارستان

قدیمترین مرکز تمدن ایران و شاید مرکز تشکیلات دولتی ایران که ما از آن آگاهییم باختر و یا بلخ کنونی بوده که در جنوب آمودریا (جیحون) واقع میباشد این مدنیت اولیه مسلماً بمراتب پست‌تر از تمدن مللی بوده که در آن زمان در اطراف دریای مدیترانه و حوضه فرات و دجله زندگانی میکردند حتی چندی بعد که قسمت شرقی ایران در جزو امپراطوری هخامنشیان که ایرانیان تشکیل داده بودند در آمد رسوم و آئین باختریها و سغدیها فرق فاحشی با آئین و عادات ساکنین نصفه غربی ممالک داشت بنا بگفته سترابون سغدیها و باختریها در زمان قدیم یعنی بطوریکه از متن کتاب معلوم میشود قبل از اسکندر مقدونی از حیث طرز زندگانی و عادات و اخلاق چندان فرقی با کوچ نشینان نداشتند^۱

نظر بفقدان دلائل موثقه ما نمیتوانیم قضاوت کنیم که آیا روابط با آسیای پیشین یعنی آشور و بابل و بنا با آرینهای هند نفوذی در تمدن سغدیها و باختریها بخشیده یا نه کشیه های آشور افسانه های راجعه به سفرهای جنگی آشوریها را با آسیای وسطی تأیید نکرده و کلیتاً از این قبیل سفرهای دور و دراز سخن نمیرانند احتمال قوی مبرود که روابط تجارتنی در بین بوده ولی در اینباب ما فقط میتوانیم حدسیاتی بزنیم و مبنای حدسیات ما هم عبارت است از زمان ظهور مواد معدنی آسیای وسطی در غرب بخصوص در خرابه های بلاد قدیمه

و همچنین انتشار نباتات و حیوانات آسیای وسطی از قبیل شتر باختری و یا دو کوهانه که تصویر آن در ستون مخروطی که سال ۸۴۲ در زمان سلیماناسار دوم پادشاه آشور نصب گردیده دیده میشود در اینجا شترهای دو کوهانه را در جزو خراجی ذکر میکنند که یکی از پادشاهان ارمنستان کنونی تقدیم کرده بود حتی بعضی از محققین (هومل)^۱ اظهار میدارند که کلاه ساربانان شترهای مزبور شبیه به کلاه قرقیزها بوده است وطن اصلی اسب را هم آسیای وسطی میدانند صورت اسب در آثار دوره چهارده سلسله اول مصر دیده نمیشود بلکه از زمان هجوم هیکسوسها که یحتمل سه هزار سال قبل از میلاد بوده مشهود میگردد (تعیین تاریخ صحیحتر سلسله های مصر هنوز مورد بحث است) از جمله مواد معدنی میتوان لاجورد را نامید که بلا شك در آسیای وسطی استخراج میشده بنا بقول ماسپرو^۲ لاجورد در جزو اشیائی بود که فراغه سلسله دوازدهم از آسیا دریافت میکردند از لاجورد رنگ آبی ساخته و آنرا برای تزئیناتی بکار میبردند که ما در دیوارهای قصر آسورناسیرهابال پادشاه آشور که در نیمه اول قرن نهم سلطنت میکرده مشاهده میکنیم (یوستی ۲۶۴)^۳ این مسئله نیز مورد بحث است که آیا در شریعت زردشت که مذهب ملی ایرانیان گردید میتوان آثار و علائم مللی را یافت که دارای تمدن عالیتری بودند یا نه هویت زردشت مانند هویت مؤسین سائر مذاهب بعدها موضوع روایات موهومی واقع گردیده ولی با اینحال قدیمترین نکات اوستا که اصلیت آنها از روی علائم

زبان‌شناسی مدال می‌گردد بقصیده اولدنبرک^۱ و سائلی بدست میدهد که
میتوان هویت و مذهب این پیغمبر را تصور نمود
الدنبرک معتقد است که نه تنها زردشت بلکه ویشتاسب پادشاه
باختر که پیغمبر بوی خطاب میکند از اشخاص تاریخی بودند در ردیف
نام ویشتاسب از حوتاوس ملکه و دونفر از اعوان پادشاه ذکر میشود
این پادشاه ابتدا در اطراف خود شکوه و جلالی را که بعدها هخامنشیان
داشتند ندارد و ویشتاسب رئیس یک مملکت جنگجوی نیرومند
نبوده بلکه پیشوای ملت زارع و مالدار میباشد زردشت پادشاه و
مقربان او را مثل دوستان خود و حامیان و مدافعین دین وی
خطاب میکند بطوریکه میدانیم اساس دین زردشت وجود دو مبدأ
نیکی و بدی است در مبارزه بین این دو مردم و حیوانات عملاً شرکت
دارند بدیهی است که همچو دینی میبایستی در سرزمینی ظاهر شود
که فرق فاحشی بین دو نقطه متضاد یعنی صحرای بی آب و علف
و واحه های پرطراوت شدیداً نمایان بوده و انسان باید سعی کند
تا هر قطره آب را برای شرب اراضی خود بکار برد و موفقیت‌هایی که
از مدنیت حاصل می‌گردد مستلزم آن باشد که آنها را دائماً از ریگهای
صحرا و هم از «سواران دشت نشین که مردها را مقتول و حیوانات را
بغارت و زنها و اطفال را باسارت می‌برند (چنانکه در یکی از سرودها
مذکور است) محافظت نمایند در عوض کار و زحمت اجر بزرگی دارد
و در جائیکه زارع زحمت کش از غارتگری کوچ نشینان در امان است
تقریباً هیچ موجبی ندارد که از پیش آمد های نا مساعد جوی بیمناک

باشد بهمین جهت است که تکامل تدریجی پرستش طبیعت در اینجا نسبت به هند بکلی شکل دیگری بخود گرفت بطوریکه اولاد نبرک میثوسد در مملکت زردشت فلاسفه وجود نداشت نه از تفکرات عمیقه در معقولات و علم ما بعد الطبیعه اثری بود و نه برای نجات از غم دنیا و حرص وجود داشت بلکه در آن مملکت ملتی بود نیرومند که دارای سلامت و نشاط زندگانی و عادت بر آن کرده بود که موجودیت و بقاء خود را در سایه زحمت و مبارزه ایجاد و حفظ کند البته معنای نیکی و مبارزه آن با بدی با فقدان « تفکرات عمیقه در عالم ماوراء الطبیعه » ممکن نبود آن علو مقامی را که بعدها کسب نمود داشته باشد برای پیروان زردشت خوبی با فائده یکان بود و بدی با ضرر ضمناً بین کار و زحمت برای نفع عامه و اهتمام برای رفاهیت شخصی فرقی نمیگذاشتند هر کس که زن و اولاد دارد در صحرا زراعت میکند و احشام و سائر اموال خود را محافظت مینماید و همینطور کسی که راه میسازد و پل بنا میکند و حیوانات مضره را منهدم مینماید هر دو به نیکی خدمت میکنند برخلاف دین مسیح که بدی را در مقابل بدی ذم کرده و محبت بدشمنان را تبلیغ میکند مبارزه با بدی و بدکاران را در معنای تحت اللفظی آن میفهمند مطابق آوستا کسیکه بظالم و بدکار خوبی میکند خود بدکار است و کسیکه با اندیشه و گفتار و کردار خود به ظلم و بدی ضرر میرساند آهوراهزدا از او خوشنود است مبارزه بین خوبی و بدی در دنیای حیوانات هم جریان دارد از جمله حیواناتیکه نماینده و مظهر نیکی هستند یکی سگ است که میدانیم در آوستا بالاخص از آن تعریف شده و دیگر خرو،

که رسیدن روز را بشارت داده از مردمان دعوت میکند که بر خیزند و تنای نیکی گفته با بدی مبارزه کنند و همینطور سایر حیوانات مار و مورچه و موش و گز و غیره اینها نمایندگی و از مخلوقات اهریمن هستند انهدام حیوانات مضره یکی از وظایف هر شخص دینداری است برای مبارزه با بدی و تصفیه نفس خویش از بدی توصیه میشود که انسان علاوه بر کارهاییکه در جریان زندگانی میکند به یکسلسله آداب و موهومات هم عمل کند خوبی و بدی مظهر خدایان بزرگ هستند خدای نورانی آسمان هرمز (اصلاً آهورامزدا) است و اهریمن (آنکره مینبوش) عنبریت ظلمت و مرگ و خالق و حافظ هر چیز مضر و هرگونه بلایا و مصائب و معایب است ستایش اولیه طبیعت هم قائل بوجود فرشته های نور و نیکی و ارواح ظلمت و بدی میباشد چنانکه میدانیم در ایللیاد سلطان سلطنت تحت الارضی را در یکجا (IX ۴۵۷) دزه ئوس کاتاختونیوس مینامند مخصوصاً این ثنویت در داستان قربانی که قبل از جنگ تن به تن منه لای با پاریس در موقع عقد قسم نامه بین یونانیها و اهل تروا کردند شدیداً ظاهر و آشکار میباشد چه يك گوسفند سفید بافتخار خورشید و يك گوسفند سیاه بافتخار زمین قربانی نمودند (ج ۳ ص ۱۰۴-۱۳۰) لیکن در مذهب اولیه آریین ها چه در هندوستان و چه در یونان نور را با نیکی و ظلمت را بدی يك صفت قرار نمیدادند حتی به خدایان روشنائی و نور بعضی آرزوها و تمایلات خود برستی و گاهی تمایلات یستی را نسبت میدهند همان « حسادت خدایان » میرساند که انسان با وجود پاکی وجدان باز هم عیببستی در مقابل خدایان قبل از هر چیزی

احساس ترس و وحشت کند تکامل افکار و اخلاق میبایستی که نسبت
باین خدایان نظر منفی تولید نماید همانطوریکه بعقیده یکنفر بودائی
کسیکه بمنزات قدسیت نائل گردد مقام وی از خدایان مجمع الارباب
هند بالاتر است همینطور هم در اوستا کلمه *daéva* (دیو بفارسی
جدید) که همان *devah* سانسکریت و بمعنی خدایان است فقط
در معنی ارواح خبیثه استعمال میشود در بین خدایان روشن هرگز
خالق زمین و آسمان فقط یکی از هفت «مقدسین بيمرك» (هفت
امشاسپند *amesha spenta*) است هرچند در قدیمترین سرودها
امشاسپندان بیشتر مظهر بعضی صفات الهی هستند تا خدایان مستقل
از جمله اینها یکی آمده است که مطابق *Ita* بزبان سانسکریت و مظهر
آن نظم و انتظام دنیوی میباشد که استحکام و توسعه آن مقصود مبارزه
بین نیکی و بدی است علاوه بر آن مذهب زردشت ستایش بعضی
خدایان ایران قدیم را مثل میترا (مهر) خدای آفتاب و تشری
خدای باران که با عفریت خشکسالی جنگ میکند از بین نبرد
راجع باینکه آیا آریین ها کی و از کجا به باختر آمده و شهر
باختر را (که بعدها بلخ شد) بنا کردند ما را آگاهی نیست علت
انتخاب این محل همان حاصلخیزی فوق العاده واحه ایست که در
مخرج رود باکتروس (بلخ آب امروز) در جائیکه از کوهها خارج
میشود تشکیل شده و از این حیث بر سایر واحه های سرزمین مزبور
برتری داشت باختر و همینطور بعدها بلخ که شهر عمده این صفحه
واقع شده بودند مرکز تجارت با هندوستان بودند هرچند بعضی
از قلععات آباد بوسیله طرق مناسبتر و سهلتری با حوضه رود هند

متصل بودند بطوریکه بعد ها ملاحظه خواهیم کرد ارتباط بلخ
 با هندوستان غالباً از جلگه خلم بود و نه از جلگه بلخ آب. رود هائی
 که از دامنه های شمالی هندوکش جاری میشوند همه آنها متوجه
 آمودریا ولی فقط عنده معدودی از آنها به آمودریا میرسند بلخ آب هم
 که در زمان جغرافیا نویسان عرب در ریک ها ناپدید میشد به آمودریا
 نمیرسد ولی اگر بقول نویسندگان کلاسیک اعتماد کنیم در آن زمان
 رود بلخ آب (باکتروس) برود آمودریا میریخت و حتی برای
 حمل و نقل مالالتجاره هند مورد استفاده بود ولی این خبر مثل
 سایر اخباریکه نویسندگان کلاسیک در باب رود های محلی دارند
 سخت مشکوک است بنا بگفته آمیان مارسلین^۱ حتی کشتی ها میتوانستند
 از هرات تا بحر خزر بیایند مشکل میتوان قبول کرد که در ظرف
 هزار سال که بین جغرافیا نویسان یونان و عرب فاصله بود وضع آنها
 در ایران باین درجه کلی تغییر یافته باشد در صورتیکه در عرض هزار سال
 بعد یعنی از زمان جغرافیون عرب تا با امروز در این قسمت تغییرات
 بس ناچیز و غیر مهمی روی داده است اقوی احتمال بر این است
 که مالالتجاره را همیشه با کاروان به باختر حمل میکردند و نه
 از راههای آبی. موقعیت بلخ که در مرکز دنیای ایران شرقی
 قرار گرفته بود میتواندست که یکی از موجبات ترقی اهمیت سیاسی
 و تجارتی بلخ واقع گردد یعقوبی جغرافیا نویس قرن نهم (۲۸۷-۲۸۸)
 که هر چند این قسمت از نگارشاتش کاملاً مبتنی بر اساس نیست مینویسد
 که بلخ به یک فاصله و مسافت از فرغانه و ری و سجستان و کابل

و قندهار و کشمیر و خوارزم و مولتان واقع شده بود مابین و تعریف
مفصل شهر باختر را در دست نداریم همینقدر میدانیم که شهر
در جلگه که رودخانه از جبال جاری میشود بفاصله سه روز راه
تا جنوب آمو دریا واقع و ارك شهر در محل بلندی قرار گرفته بود
(توه‌اشك)^۱

جغرافیایان و یسان عرب اطلاعات مفصلتری میدهند و بنا بقول آنها
مسافت بین بلخ و ساحل آمو دریا را دو روزه طی میکردند این
مسافت را دوازده فرسخ معین کرده اند فرسخ از قدیم الایام در ایران
معمول بوده لیکن اندازه آن دقیقاً معین نبود مقایسه فاصله هائیکه
جغرافیایان و یسان عرب ذکر کرده اند با فواصل امروزه و ادار میکند همچو
حدس بزنیم که در دوره آنها فرسخ تقریباً برابر شش ورست بوده
شهر در وسط جلگه و بفاصله چهار فرسخ در نزدیکترین جبال
واقع شده بود از قلعه قهندز این شهر در آن دوره هیچ ذکری
نمیشود تمام واحه بلخ مثل حوالی سایر شهرهای بزرگ مانند سمرقند
و بخارا برای محافظت از تاخت و تاز کوچ نشینان به باروی طویلی
محاط بود طول این بارو را در تمام موارد و من جمله در تعریف شهر
بلخ دوازده فرسخ معین کرده اند (بعقوبی ۲۸۸) در دوره استیلای
عرب باروی مذکور نبود و خود شهر مثل شهرهای بزرگ به شهر
و یا مدینه (که بفارسی شهرستان میگفتند) و به دجله خارج شهر
ربض منقسم میشد در تألیفات جغرافیایان و یسان عرب اصطلاح فارسی
(ببرون) دیده نمیشود^۲ در تمام شهرهای بزرگ قسمت داخلی شهر

W. Tomaschek, Bahra. (۱)

B. Бартольд, Туркестан в эпоху монгольского нашествия, 80. (۲)

و یا شهرستان در میان باروی مخصوصی قرار گرفته بود
محوطه بین این بارو و باروی خارجی شهر را ربض می‌گفتند
ظاهراً در اوائل معنی کلمه ربض همین باروی خارجی بود و غالباً
در این معنی استعمال میشود مدارك قلیلی که راجع به تاریخ بعضی
شهرها در دست ماست و مخصوصاً اطلاعات نسبتاً مفصلتر ترشخی
نویسنده قرن دهم راجع به نقشه بخارا می‌رسانند که شهرستان قدیمترین
قسمت شهر بوده که در دوره سیادت انحصاری اشراف ملاک بنا شده
بود و ربض محل سکونت تجار و صنعتگران و مرکز بازارها بوده
هر اندازه که طبقه اشراف ملاک رو با انحطاط رفته و طبقه تجار
و صنعتگران ترقی میکرد همان درجه هم زندگانی از شهرستان به ربض
منتقل میشد

جغرافیایانویسان عرب با آن تفصیل و دقتی که بخارا و سمرقند
را توصیف کرده اند بلخ را تعریف نمیکنند خود امتداد شهر بحساب
فرسخ و همچنین تعداد دروازه‌ها باختلاف معین شده یعقوبی دروازه‌های
ربض را چهار و جغرافیایانویسان قرن دهم هفت ذکر کرده اند شباهت
بلخ به سایر شهرهای بزرگ و ادار میکند همچو حدس بزنیم که برخلاف
قول یعقوبی چهار دروازه باید مربوط به شهرستان باشد و نه ربض
جغرافیایانویسان اسامی دروازه‌های شهر را تمام برده و من جمله
باب هندوان و باب یهودان را ذکر می‌کنند این اسامی حاکی
از وجود محله‌هایی است که تجار هندی و یهودی سکونت داشتند
حتی امروزه هم که اهمیت تجارتی بلخ بکلی از بین رفته معیناً در
شهر عده زیادی سکنه یهودی سکونت دارد که در محله مخصوصی

زندگی میکنند و همچنین عده کسبه هندی اقامت دارند^۱ خانهای بلخ مثل خانه های تمام بلاد ایران و آسیای وسطی از گل ساخته شده بود بنا بقول جغرافیانویسان عرب قسمت عمدت بازارها در شهرستان و اطراف مسجد جامع بود که در مرکز شهرستان قرار گرفته بود از طرف دیگر در قرن دهم یکنفر جغرافیانویس گمنام ایرانی که نسخه تالیفش را در بخارا کشف کرده اند و اطلاعات مفصلی راجع باسیای وسطی میدهد مینویسد که بسیاری از بازارها در ربض بود

از جمله عمارات شهر غیر از مسجد جامع عمارت نوبهار را ذکر میکنند که از ابنیه قبل از اسلام بود

در قرن دهم عمارت نوبهار خراب شده بود جغرافیانویس ایرانی این عمارت را از ابنیه سلاطین قدیم ایران میشمارد ولی تشخیص جغرافیانویسان عرب صحیحتر است و اینها بر آنند که نوبهار معبد پیروان مذهبی بود که سلاطین چین و شاه کابل پیرو آن بودند یعنی معبد بودائیها بود (نوبهار *nava vihara*) ابن الفقیه (۳۲۲-۳۲۴) راجع باین معبد شرح مفصلتری مینویسد که از قرار معلوم تا یکدرجه بافسانه شبیه تر است مطابق تعریف ابن الفقیه این بنا مرکب بود از گنبد بزرگی که ۱۰۰ عرش طول شعاع آن بود و ایوانهای مدوری در اطراف داشت در گرداگرد عمارت ۳۶۰ حجره برای خدمه معبد ساخته بودند که هر یک از آنها فقط سالی یک روز بعبادت میپرداختند معبد در قرن هفتم پا برجا بود و سوآن - تسان زوار بودائی وصف آن را شرح داده است سیاح مزبور در یادداشتهای خود (ج ۱ ص ۳۰)

معد را در جنوب شرقی شهر نشان داده ولی در ترجمه حال همین
ساح (۶۲) در جنوب غربی آن مذکور شده است خرافا نویسندگان
عرب همنتقدر منوینند که معد در رخص واقع بود و رود بلخ آب
از جنب دروازه بوبهار میگذشت و فوفا محتمل است که وارد شهر
مشد گفته های محمود ابن اسر ولی مورخ بخارائی در قرن هفدهم
این حدس را تائید میکنند^۱ بنا به قول محمود دروازه بوبهار در سمت
جنوبی شهر واقع بود و در زمان وی بدروازه حواجه سلطان احمد
موسوم بود از يك سرح چینی معلوم میشود که در این معد چند تن
از مقدس بودائی مدفون بودند در شمال معد مدفنی برای حفظ
استخوانها ساخته بودند که در قسمت فوق ارتفاع آن بود و در جنوب
آن معد دیگری بود که خیلی قدیمی میدانستند کلتا در زمان سوان نشان
در بلخ تا یکصد در بودائی و قریب سه هزار راهب وجود داشت
بنا بر این شهری که در آنجا برای اولین دفعه قائل بدهب
در رشت شدند یکی از کابوهای عمده مدهب بودائی واقع گردید
علت این واقعه قصانای تاریخی بود که بعد از انهراس سلطنت هخامنشی
بدرست اسکندر مقدونی باحس را از بنه ایران جدا نموده و ارتباط
برونکی بس باختر و هند برقرار ساخته بودند

مملکت یونان - باحس در غرب تا هر رود بسط یافته بود
که تا با مرور در امداد معنائی سرحد بین ایران و افغانستان
و در حران سفای خود سرحد بین ایران و روسیه میباشد سلاطین
یونان - باحس در سمت جنوب سرفی متحد ماوراء هندکش را

که در آن زمان در جزو هندوستان بود مطیع خود ساخته بودند ولایتی را که در حدود جریان علیسای هیرمند واقع شده و امروزه شهر عمده آن قندهار است و نزد نویسندگان کلاسیک به آراخزیا (در اوستا Harak-hushti) معروف بوده گاهی در جزو هندوستان محسوب میکردند ايسدور خارا کسی^۱ در تعریف ولایات پارتی مملکت آراخزیا را « هندوستان سفید » نامیده

دوره سنها قدرت سلطنت یونان - باختر ربع اول قرن دوم قبل از میلاد بود یوفیدم و پسرش دیمتری تمام ولایات هند را تا دریا تحت اطاعت خود در آورده و در سمت شمال شرق تمام ولایات کوهستانی را تا مانتسرها یعنی چینی و فونها که کوتشمید^۲ آنها را یکی از اقوام تبت میدانند بتصرف در آورده بودند توماشک^۳ ظاهراً از روی دلائل بیشتری آنها را هون میدانند که در تواریخ چینی هم هون - نو نوشته شده است کوتشمید (۴۴) تصور میکند که مقصود از این اسفار و جنگها ایجاد روابط تجارتي منظم با چین بوده ولی مشکل این حدس مبتنی بر اساسی باشد زیرا چینیها تا عهد سفارت پجران تزیان هیچگونه اطلاعاتی راجع به « ملک غرب » نداشتند برای فضاوت در اهمیت تمدن مملکت یونان - باختر لازم است که در علم آثار قدیمه زیر خاکی و علم السنه تحقیقات اساسی بعمل آید و در صورت نیل بدین مقصود میتوان تشخیص داد که در السنه شرقی کدام اصطلاحات مدنی را از زبان یونانی اتخاذ کردهاند که از نفوذ یونان حکایت میکند شدیدتر از همه مدیابستی که نفوذ

(۱) Isidori Characeni.

(۲) Gutschmid, 45.

(۳) W. Tomaschek, Persien, 205.

صنایع یونانی ظاهر شود و در واقع هم سرهای یونانی زینت بخش قبرهای گلی هستند که پیروان زردشت استخوانهای اموات خود را بعد از جدا شدن استخوان از گوشت در آن می‌نهادند مجسمه‌هایی که از گل پخته غالباً در حوالی سمرقند می‌باشند با همان صراحت حاکی از نفوذ صنعت یونانی میباشد علمائیکه صنایع هند و مخصوصاً در مجسمه‌سازی تحقیقات کرده اند آثار نفوذ یونان را خاطر نشان میکنند پروفیسور هیرت^۱ چین شناس معروف در قدیمترین آثار صنایع چین که منسوب بدو قرن قبل از میلاد است علائم و آثار نفوذ صنایع باختری را مشاهده میکند ولی شاون^۲ چینی شناس دیگر این ارتباط را رد میکند اما راجع بدلائل ومدارک مربوطه بزبانشناسی یعنی عقیده که برطبق آن کلمه چینی پو - تاو بمعنی انگور همان کلمه یونانی بوتروس است (هیرت) در اینصورت شرابسازی را یونانیها به آسیای وسطی آورده و در آنجا چینیها با این صنعت آشنا شده اند از طرف دیگر میبایستی که یونانیها هم در تحت تأثیر و نفوذ تمدن شرقی و مخصوصاً مذاهب شرقی واقع شده باشند علی‌الخصوص مذهب بودائی که تبلیغ آن از قرن سوم قبل از میلاد یعنی از زمان سلطان اسوکی شروع میشود در نیمه اول قرن دوم ما تصویر بقعه بودائیرا در سکه اکافوکل پادشاه یونانی اراخزبا مشاهده میکنیم و در اواخر قرن دوم مناندر که قسمت معتنانه هند را در تصرف داشت بودائی بود و بعد از فوتش ویرا یکی از مقدسین بودائی نامیدند (کوشمیه ۱۰۵) بعد از سال ۱۷۵ قبل از میلاد که دولت یونان - باختر بواسطه

اغتشاشات داخلی متفرض گردید میبایستی که این واقعه موجب هجوم خانه بدوشهای آسیای وسطی واقع بشود که یحتمل با ایرانیان ساکن قرابت نژادی داشتند

در سال ۲۰۶ یوفیدم در محاربه با انیتوخوس کبیر شاهی تهدید کرده بود که عشایر صحرا نشین را به مملکت دعوت خواهد کرد و در نتیجه همین تهدید بود که انیتوخوس حاضر بعقد صلح گردید دیمتری پسر یوفیدم تحت فشار یوگرatید از ملك باختر رانده شد و فقط هندوستان یعنی مملکت ماوراء هندوکش را مالك بود یوگرatید مجبور بود که با اخلاف یوفیدم در هندوستان و پادشاهان یونانی حوضه رود هیرمند و علاوه بر آن بطوریکه یوستین^۱ مینویسد با ملل آریا و سغدیانا محاربه کند بهمین جهت یارتها که در آن دوره در تحت سلطنت مهرداد اول قوت گرفته بودند موفق گردیدند که ایالت آسیونا و توریوی یا را از تصرف باخترها خارج کنند بنا بقول کوتشمید (۴۹) قطعات مذکوره در جزو آریا بودند روایت دیگری هست که مهرداد ملك خود را تا هندوستان بسط داد ولی بطوریکه کوتشمید ثابت میکند یارتها بهندوستان هجوم نکرده بودند بلکه این تهاجم از طرف سگها که در نوارینخ چین باسم ملت سه مسطور است و در آنزمان از هفت آب رانده شده بودند بعمل آمده است بطوریکه معلوم شد این حرکت مربوط یکی از مهاجرت های مهمی در تاریخ آسیای وسط بوده تقریباً مقارن همین هجوم سگها مملکت سغدیانا هم بتصرف یواچژی ها در آمد و بنا بقول کوتشمید علت اظهارات یوستی

که سغدیه‌ها را در جزو دشمنان یوگرائید قرار داده همین فقره میباشد یواچژیها از مملکت سغدیان جلوتر رفته و ملک باختر را تصرف کردند سترابون^۱ بجای یواچژیها اقوام آسی‌ها و یاسیانها و تخارها و ساکارا اوکها را فاتح باختر مینامد و تروک پمپی (که یوستین از آن استفاده کرده) سارا اوکها و آسیانها ذکر کرده است یکی از فصول کتاب تروک پمپی که مفقود گردیده عنوان ذیل را داشته : چگونه آسیانها نزد تخارها پادشاه شدند

بطولومی در ردیف تخارها (بفتح تا) و یا تخارها (بضم تا) از قوم یات در سیر دریا سخن میراند کوشمید (۷۱) چنین نتیجه میگیرد که فاتح باختر تخارها بودند « آسیانها و آسی‌ها و یاتها و یواچژیها » کلماتی هستند که خواسته اند کم و بیش اردوی عمده تخار را که شاید تلفظ آن سخت و مشکل بوده ادا کنند « کوشمید علت بروز اختلاف قولرا بین چینیها که فقط از یکدولت فاتحین باختر اسم میبرند و نویسندگان کلاسیک که اسم سارا اوکها و یا ساکارا اوکها را هم ذکر میکنند بدین نحو بیان میکنند که ساکارا اوکها صفحه مرگیانرا که سابقاً قسمتی از مملکت باختر بود مسخر ساخته بودند و بعدها این صفحه را پارتها از آنان گرفتند فرهاد دوم جانشین مهرداد اول ساکارا اوکها را مغلوب ساخت ولی در اواخر سلطنت فرهاد همین سکیثها (سکها) شکستی به پارتها دادند خود فرهاد در جنگ کشته شد سکیثها ملک پارتها را غارت کرده و بعد مملکتی را که بنام آنان با اسم سکاستن و یا سجستان و سیستان کنونی نامیده شد منصرف

گردیدند بخاطر آنکه از تخارها مانده اسم صفحه تخارستان است که در دوره جغرافیایانویسان عرب بدو معنی استعمال میشده در آن زمان مراد از کلمه تخارستان در معنای محدود این کلمه مملکتی را در نظر داشتند که در جنوب آمور دریا و سمت شرقی بلخ واقع و شهر عمده آن طالقان (طالقان کنونی) بود که در شرق تا بدخشان و در جنوب تا هندوکش بسط داشت ولی تخارستان در معنای وسیعتر این کلمه در مورد مملکتی استعمال میشد که در دوکنار آمور دریا تا نزدیکترین جبال واقع بود و غالباً صفحه واقعه در شرق بلخ را هم باین اسم مینامیدند هرچند که ابن خردادبه جغرافیانویس قرن نهم در یک جا (۲۶) صفحات واقعه در ساحل جنوبی آمور دریا و پائین بلخ را الی حوضه رود مرغاب و شهر زم که امروز به کرکی موسوم است در جزو تخارستان ذکر میکند ظاهراً تخارها در مملکت واقعه در غرب بلخ نفوذ کمی داشتند ما دیدیم که در قرن دوم پارتها قسمت غربی باختریان را متصرف گردیدند بعدها در جنوب حوضه رود هیرمند دولت جداگانه از پارتها تشکیل گردید که قلمرو آن تا معصب هند بسط مییافت از بین یواچتری ها و یا تخارها بعد از یکصد سال سکونت در باختر قومی باسم قوشان ترقی کرده و بتدریج قسمت عمده هندوستان را مطیع خود ساخت سلاطین این طایفه خود را « ثابت در قانون » یعنی حامی آئین بودا مینامند فقط از قرن سوم بعد از میلاد تخارها را و یا بطوریکه منابع هندی مینامند سکها را از هندوستان بیرون میکنند و سلاطین آنها به بلخ مراجعت کرده و تحت نفوذ سیاسی و مدنی ساسانیان که در آن زمان تشکیل شده بود در میآیند نفوذ ساسانیان هم در القاب مثل لقب

شاهنشاه و هم در شکل سکه که از روی سکه ساسانیان تقلید شده بود محسوس و نمایان است (شیخ‌ت) ^۱ از قرن پنجم سلطنت و سیادت قومی با اسم هونهای سفید و یا یقاتله شروع میشود اینطایفه بعقیده اکثر علما شاخه از یواچژی ها و یا تخارها بودند پریسک نویسنده قرن پنجم این هونها را کیداریتا مینامد این کلمه بطوریکه کوتشمید (۱۷۰) بیان میکند از کلمه Kidara مشتق است و Kidara (که در زبان چینی تسزی دولو میخوانند) مؤسس سلسله جدیدی بود که در بلخ تشکیل سلطنت داده و صفحات واقعه در جنوب هندوکش را مسخر ساخته بود دولت یقاتله تا نیمه قرن ششم برقرار بود و در نیمه قرن ششم بدست ساسانیان که با خوانین ترک متحد شده بودند منقرض گردید اعراب یقاتله را با اسم هیطل (و هیاطله در جمع) میشناسند و در معجم البلدان یاقوت نیز تلفظ آن بهمین شکل ذکر شده است املائی این کلمه که بزبان یونانی هفتالیتهای و آبدلای و بشامی Abdel و بارمنی Heptal است ظاهراً دلالت بدان دارند چنانکه توماشک ^۲ نیز ملتفت شده است که بجای کلمه هیطل و هیاطله (با یا) باید هیطل و هیاطله (با با) خواند و همین کلمه است که بشکل یقتل در آمده است (یقتل نام قریه بود در کوهستان تخارستان) و اکنون در بدخشان قریه را بدین اسم مینامند از قرار معلوم مسکن عمده یقاتله شمال آمو دریا و لا اقل محل واقعه در غرب بلخ بوده جغرافیا نویسندگان عرب مینویسند که آمو دریا فاصل بین سمت خراسان و هیطل بوده و حتی راجع به شجره دو برادر یکی بنام خراسان دیگری با اسم هیطل (یا هیطل) از اولاد سام افسانه نقل

میکنند (مقدسی ۲۶۱) دولت یغانه بدست ترکان منقرض گردید در قرن هفتم در زمان سیوان - تسان مملکت تخارستان (در معنای بسیط این کلمه) به ۲۷ ولایت کوچک منقسم بود که در تحت اطاعت ترکان بودند در دوره فتوحات اسلام در اوائل قرن هشتم اسم قوم هبطل ذکر میشود در این مملکت ظاهراً اقتدار ساسانیان چندان اهمیتی نداشت و تا زمان فتح عرب در بلخ و صفحات واقعه در دو طرف جریان علیای آمو دریا که در قید بستگی بلخ بودند مذهب بودائی سیادت و حاکمیت داشت فتح بلخ بدست اعراب بنا به بعضی اخبار در زمان خلافت عثمان و بنا به برخی روایات در دوره سلطنت معاویه واقع شد از قرار معلوم شهر مقاومت شدیدی کرده بود زیرا خراب کشته و مدتی از عرصه وجود خارج شده بود

شهر جدید اعراب موسوم به بروقان در دو فرسخی بلخ بنا شده بود معبد نوبهار خراب ولی مکان آن حتی در دوره قتیبه ابن مسلم در قرن هفتم برای بومیان محل مقدسی بود شاهزادگان تخارستانی که بر ضد قتیبه شورش کردند در همین مکان بعبادت پرداخته بودند (طبری ج ۲ ص ۱۲۰۵) در سال ۷۲۵ امیر اسد مجدداً بلخ را ترمیم نموده و اعراب را از بروقان بدانجا انتقال داد و از آن بیعد دیگر از بروقان ذکری نمیشود مرمت و تجدید عمارت شهر به خانواده معروف آل برمک که یکوقتی متولی نوبهار بودند واگذار شده بود چنانکه میدانیم برامکه در دوره خلفای عباسی مأمور تشکیلات و آبادی و عمران امپراطوری خلفا بودند در زمان خلفای عباسی و سلسله های اولی ایران : طاهریان و صفاریان

و سامانیان در بلخ و تخارستان (در معنی محدود این کلمه) سلسله بومی مخصوصی سلطنت داشت که ضرب سکه میکرد ولی مورخین نظر باینکه چندان اهمیتی نداشته اسمی از آن نمیبیرند سکه شناسان این سلسله را آل ابوداود مینامند و وجه تسمیه سلسله نام ابوداود محمد ابن احمد بوده که در اواخر قرن نهم در بلخ سلطنت میکرد و بلخ در این دوره مرکز و انبار مال التجاره برای تجارت با هندوستان بود از بلخ به هندوستان چند راه است دره رود خلم که مثل بلخ آب از هندوکش سرانبر شده و تا آمو دریا نمیرسد همیشه یش از راههای دیگر اهمیت داشته از بلخ تا خلم دو روز راه حساب میکردند در این زمان آخرین قریه که با آب بلخ آب مشروب می شود قریه گورمار است افسانه هست که گویا علی در همین مکان با مار جنگ کرده است از آنجا تا خلم که امتداد آن ۲۴ میل انگلیسی است بهیچوجه آب وجود ندارد فقط در این اواخر قریه کوچکی در نیمه راه با اسم نایب آباد بنا شده است که آب چشمه یکی از ارتفاعات مجاور را بدانجا آورده اند در نزدیکی محلی که خلم از کوهها خارج میشود امروز شهر مستحکم تاشقرغان واقع میباشد که در قرن هیجدهم احمد شاه مؤسس دولت کنونی افغانستان در چند ورستی (۲ - ۳ میل انگلیسی) جنوب خلم قدیم بنا کرده و بعد سکنه خلم را بشهر جدید انتقال داده اند خرابه های خلم قدیم بنا بشرح ایت چیزی جالب توجهی ندارد شهر تاشقرغان امروزه هم اهمیت تجارته عمده دارد در همین شهر است که تمام کاروانهای بین بخارا و هندوستان

منزل کرده و به تمام مملکت مال التجاره توزیع میشود .
از خلم بیعد راه داخل در دره تنك رودخانه میشود بنا بگفته
سیاحان دره بقدری تنك است که بین تخته سنگهای نیز و مرتفع بزحمت
جا برای رودخانه و راه طرفین آن میماند حتی در يك جا فاصله بین
تخته سنگ ها به چهل فوت میرسد از خلم تا سمنجان (سمنکان)
دو روز راه حساب میکردند در قرن هفتم اسم شهر سمنکان (املائی
چینی آن خلو - سی - مین - تیزیان است) در کتاب سیوان - تسان ذکر
میشود و در اواخر قرن چهاردهم هم در دوره سفر تیمور به هندوستان
بهین اسم نامیده میشده در تاریخ اسفار تیمور قریه باسم غزنيك
(حالیه غزنيك) در راه بین خلم و سمنکان ذکر میشود که بفاصله
۱۵ میل انگلیسی از خلم واقع و در آنجا تنگنای دره وسعت یافته
و بشکل دره بالنسبه وسیعتری که سبززار است درمیآید اما سمنکان
محل وقوع این شهر بلا شك در جای قلعه ایبك بوده که در وسیعترین
قطعه خلم واقع و دارای اهمیت سوق الجیشی بزرگی میباشد حوالی
ایبك معروف به کثرت حاصلخیزی و تمام این محوطه دارای اشجار
و باغات و در حومه آن آثار کثیری از یادگارهای دوره سیادت
مذهب بودائی باقی مانده است یعنی مغاره هائی که زهاد و رهبانان
کننده و بقعه هائی که برای حفظ استخوانها ساخته بودند شاهراه بزرگ
از سمنکان و با ایبك بطرف شرق از طریق جبال واقع شده بود
تا جائیکه با دره رود دیگر موسوم به آق سرای که ایندوره بمناسبت
اسم شهر عمده این محل آب قندز نیز مینامند متصل میشد شهر
بغلان در دره آق سرای بفاصله دو روز راه از سمنکان واقع شده

و امروزه نیز بهمان اسم برقرار میباشد در قرن هشتم دره خلم یعنی جبال بین سمنکان و بغلان و حوالی آن نقاط عرصه کارزار بین قتیبه و شاهزادگان تخارستانی واقع شده و شرح این جنگها را طبری مفصلاً تعریف کرده است (ج ۲ ص ۱۲۱۹ و بعد) در آندوره هم محل کوهستانی اشکمش بهمین اسمی که امروزه معروف است مذکور گردیده است از بغلان بعد از طی سه روز مسافت به اندراب میرسیدند که مستقیماً در پای سلسله عمده جبال هندوکش واقع و اهمیت تجارتی بزرگی داشته از جمله گردنه هائیکه سمت جنوبی هندوکش در حوضه هند و به دره پنجهر که حالیه پنجشیر است میرود بعقیده کوستنکو^۱ کوتل خاواک از همه مناسبتر است دره پنجشیر مخصوصاً بواسطه معادن نقره که در آسیای وسطی اسلامی پرثروت ترین معادن محسوب بوده و تا با امروز برقرار است معروف بوده شهر گریاب (بفاصله دو میل راه از اندراب) و شهر پنجشیر (بفاصله یکروز راه پائین تر) و شهر پروان و یا فروان (دو روز راه هم تا آنجا) که در نزدیکی محل ریختن رود غور بند به پنجشیر واقع و تا با امروز بهمین اسم مانده سه شهری بودند که در دره پنجشیر واقع شده بودند در نزدیکی پروان راه دو شعبه میشود: یک راه مستقیماً از طریق چاریکار و استالف رو به جنوب و بدره کابل و راه دیگر رو به جنوب غربی و مخالف جریان غور بند از پهلوئی قریه که بهمین اسم معروف و در اواخر قرن هشتم بتصرف اعراب در آمد به بامیان میرود راه دیگری هم از دره خلم به بامیان میرفت دره خلم در بالای

۱. Костенко, Туркестанский край, II, 190. (۱)

ایبک دوباره تنگ میشود و در این راه چند گردنه کوهستانی واقع شده و جنوبی ترین آنها آق رباط است که تا باهروز سرحد بین کابلستان و ترکستان افغان منسوب میشود جغرافیا نویسان قرن دهم فقط با عبارات مجمل و مختصری این راه را که از بلخ به بامیان میرفته ذکر میکنند ضمناً از بلخ تا شهر هادر شش روز و تا بامیان چهار روز حساب میکردند قریه هادر در حال حاضر هم دائر است و در نزدیکی آن خرابه های شهر قدیم نمایان میباشد ذکر اسم هادر میرساند که مقصود راهی است که از دره بلخ آب بدره خلم میرود و نه راه صعب تر که مخالف جریان بلخ و تا منابع آن میرفته در این راه دومی محل بند امیر بس جالب توجه است در اینجا رودخانه بواسطه سد های طبیعی که بشکل تخته سنگها واقع شده اند به ۵ و ۶ دریاچه مملو از هرگونه ماهی منقسم میشود محل مزبور در جزو اماکن متبرکه محسوب و زیارتگاه زوار است

و نیز از بلخ راهی از وسط خلم بطرف شرق و بدخشان و از آنجا به تبت میرفته یعنی به قسمت علیای شعب رود هند که تبتی هاسکونت داشتند شهر طالقان که تا باهروز بهمان اسم (طالخان) باقی است و در آن زمان بزرگترین شهر تخارستان بود در سر راه فوق واقع شده بوده در قرن دهم طالخان سه برابر کوچکتر از بلخ بود بعد ها اهمیت آن تنزل کرد و در سال ۱۸۳۷ عده خانه های شهر را سیصد الی چهارصد باب ذکر میکنند شهر در کنار یکی از شعب آق سرای واقع است مقدسی (۳۰۳) میگوید که دو شعبه نهر یعنی لابد دو شعبه از آمودریا از شهر میگذشته از خلم تا طالقان چهار روز راه حساب میکردند شهر

وروالیز (ولوالیز و ولوالیج هم مینوبسند) در این راه واقع بود
شکی نیست که طالقان و همینطور وروالیز در دره آق سرا و شعبه های
آن واقع شده بودند و نیز از دره آق سرا راهی به اندراب و از آنجا
از طریق هندوکش امتداد دارد قندز که امروزه مهمترین شهر این دره میباشد
در قرن دهم وجود نداشت در دوره اسفار چنگیز خان یعنی در قرن
سزدهم قندز بعنوان پایتخت مملکت مخصوصی ذکر میشود در قرن
نوزدهم قندز شهر عمده مالک وسیع خان های ازبک بود که چند ولایت
واقع در طرفین آمو دریا را هم در قید اطاعت داشتند

از طالقان بعد از طی هفت روز راه بشهر عمده ولایت بدخشان
میرسیدند احتمال کلی دارد که شهر بدخشان در جای فیض آباد که امروزه
شهر عمده این ولایت است قرار گرفته بود یعقوبی جغرافیا نویسی قرن
نهم (۲۸۸) شهر جرم را در ولایت بدخشان که در این زمان هم برقرار
است آخرین شهر بلاد شرقی میداند که جزو بلخ و بر سر راه مملکت
نبت واقع شده بودند علاوه بر آن بدخشان در سر راه مستقیم واقع
شده که از بلخ بشرق و از راه یامیر به ترکستان شرقی میرود بواسطه
پیچیدن رودخانه پنج در این قسمت و نظر بسختی راه در ساحل یمین
رودخانه حتی مرآوده بین ولایات واقع در ساحل یمین پنج معمولاً
از راه بدخشان صورت میگرفت

اما راجع با اهمیت خود ولایت بدخشان ایت^۱ آنجا را مملکت
سردسیر و فقیری نامیده که بواسطه نقصان اراضی قابل زراعت هیچوقت
نمیتواند ثروتمند بشود از طرف دیگر جغرافیایانویسان و سیاحان قرون

وسطی بدخشان را نه تنها بواسطه پول و معادن لاجوردش تعریف میکنند بلکه بواسطه خوبی آب و هوا و کثرت دره های آباد و مرغوب و مراتع بسیار عالی ثناخوان بدخشاند^۱ بدخشان کراراً دست بدست شده و بعمر خود تغییرات مهمی در سلسله سلاطین دیده است با اینحال در قرن نوزدهم حکمرانان بدخشان که ملقب به میر (امیر) بودند خود را از اولاد اسکندر کبیر دانسته و من باب دلیل این مدعا بعضی اشیائی از دوره تمدن یونان - باختر (مسکوکات و پیاله های نقره و غیره) نزد خود نگاه داشته بودند بدخشان آخرین ولایتی است از ولایات ساحل یسار پنج که در قرون وسطی تا یکدرجه در قید بستگی بلخ بودند ولایات واقع در سمت بمین آمودریا که تا این اواخر در جزو ملک خوانین بخارا داخل بودند ولی با بلخ نسبت به سمرقند و بخارا بوسیله راههای مناسب و سهل تری مربوط بودند از لحاظ تاریخ در مقدرات بلخ شریک بودند با وجود اهمیت تجارتي که بلخ دارا بوده معهدنا مقدسی جغرافیا - نویس اواخر قرن دهم (۴۰۲) آنجارا شهر ملالت آوری مینامد که در خارج شاهراه بزرگ واقع شده و این اشاره ظاهراً دلیل تنزل تجارت با هند میباشد

در قرن یازدهم در دوره غزنویان که بلخ یکی از پایتخت های سلطان محمود معروف گردید اهمیت مخصوصی کسب نموده هرچند که در سال ۱۰۰۶ مورد تهاجم و تخریب قراخانیان واقع گردید قبل از این واقعه رود آمو دریا مثل این زمان سرحد بین ترکستان و ممالک سی ایران اعلام شده بود ولی سلطان محمود بعد از غلبه به قراخانیان

(۱) اسناد بارتولد. Turkestan. ۱۱۷.

ولایات واقع در سمت یسار رودخانه را که در جزو بلخ بودند به ممالک خود ملحق ساخت در نیمه قرن یازدهم بلخ بتصرف سلاجقه در آمد و سلاجقه ولایاتی را که در جزو بلخ بودند مستخر ساخته و هندوکش سرحد مملکتی بین متصرفات سلاجقه و غزنویان گردید در قرن دوازدهم که ملت کوهستانی غور در مرحله ترقی قدم گذارد و شرح آن ذیلا گفته آید بلخ هم بتصرف غور درآمد در زمان چنگیز خان شهر را خراب کردند و تا نیمه اول قرن چهاردهم بحال خرابی بود در این دوره هم مثل قرن یازدهم رود آمودریا سرحد بین ملک اولاد جغتای و اولاد هلاکو اعلام شد لیکن دیری نگذشت که سرحد را دوباره بهم زدند خوانین جغتای در قرن سیزدهم در بلخ و ولایات مجاور استحکام یافته بودند مورخین اسلام ترمیم و تجدید آبادی بلخ را به گبک خان جغتایی که در سال ۱۳۲۶ وفات یافت نسبت میدهند ولی ابن بطوطه (۳) که در سال ۶۲۰-۵۸) که در سال ۱۳۳۳ در بلخ بود شهر را بحال خراب و ویران یافته بود در سال ۱۳۶۸ امیر حسین سلف تیمور به ترمیم قلعه هندوان که سابقاً اربک بلخ بود تصمیم گرفت اهالی شهر را جبراً بقلعه انتقال دادند بنحویکه شهر رو بخرابی گذاشت بعد از خلع حسین بنست تیمور در سال ۱۳۷۰ قلعه را خراب کردند و باهالی امر شد که بشهر قدیم عودت کنند در حوالی بلخ تیمور از امرا و سرکردگان جغتایی بیعت گرفت . در قرن پانزدهم شهر در جزو قلمرو آل تیمور داخل بود و بعد ها بین خوانین ازبک و شاهان ایران و مغولهای کبیر هند که در قرن هیجدهم دولت جدید التاسیس افغانستان جایگزین آن گردید مانده کشمکش بود ازبک ها اکثریت سکنه بلخ و ولایات شرقی و غربی آنرا تشکیل دادند

ولایت واقع بین مرغاب تا سرحد بدخشان به ترکستان موسوم گردید و تا با امروز که در جزو قلمرو افغانستان شده بهمین اسم باقی است این ولایت قبل از اینکه جزو افغانستان بشود گاه در یداستیلای امرای مستقل ازبک و گاه در حیطه تصرف خوانین بخارا بود خوانین بخارا بجهاتی که معلوم است اهمیت مخصوصی به بلخ میدادند که حتی در قرن نوزدهم در تصرف آنها بود بلخ در دوره رونق و ترقی خوانین بخارا شهر مهمی بود و کما فی السابق به ام البلاد و قبه الاسلام معروف بود حتی در قرن هفدهم ما تعریف مفصلی راجع به بلخ در کتاب بحر الاسرار فی مناقب الاحرار تألیف محمود ابن امیر ولی میخوانیم^۱ بلخ در سال ۱۸۵۰ جزو افغانستان شد و ترکستان افغان فقط در حدود سال ۱۸۸۰ کاملاً مطیع گشت

از جمله سیاحان زمان اخیر که بسیاحت بلخ رفته اند برنس در سال ۱۸۳۲ فریه در سنه ۱۸۴۵ و ایت در سال ۱۸۸۶ بلخ را سیاحت کرده اند مخصوصاً ایت خرابه های شهر را مفصلاً تعریف کرده و نقشه افغانستان را منضم نموده است

قطر. دائره باروی قدیم تقریباً $6\frac{1}{2}$ میل انگلیسی و دارای چهار دروازه بوده (در زمان محمد ابن امیر ولی بلخ شش دروازه داشت) از طرف شمال غرب خرابه های قلعه مرتفعتری بشهر وصل میشود در زاویه جنوب غربی قلعه (مطابق نقشه جنوب شرقی) ارك مخصوصی واقع است که ارتفاع آن از ۵۰ فوت بیشتر است قلعه و ارك بهیچوجه سکنه ندارد بنا به مشاهدات ایت در قلعه ابداً آب وجود ندارد و معلوم هم

نیست که در قدیم از جایی بدرون قلعه آب میآوردند ارك (قهندز) در قرن هفدهم هنوز برقرار بود و در آن زمان به «شهر درون» معروف و چهار دروازه داشت در این زمان فقط قسمت جنوبی شهر مسکون است در جنب دروازه غربی سد محراب مرتفع نمایان است که بقول سکنه از بقایای آثار مسجد جامع میباشد قدری که بطرف شرق برود آثار چهارسو یعنی گنبد مرکزی بازار دیده میشود در بلخ مثل سائر شهرهای بزرگ افغانستان مانند هرات دو رشته خیابان عمده از جنوب بشمال و از غرب بشرق احداث کرده بودند که بازارهای سرپوشیده را تشکیل میدادند و در محل تقاطع این دو خیابان بنای گنبدواری برقرار بود قدری شرق تر آثار دو دروازه عالی دیده میشود ایت اشعار میدارد که آثار خندق قدیم در تمام محوطه از زاویه جنوب غربی شهر یعنی از برج آذران تا زاویه جنوب غربی قلعه نمایان است بقول ایت شهر قدیم در اینجا تمام میشده و قسمت غربی را بعدها متصل کرده اند لیکن از تعریف ایت میتوان عکس این مطلب را استنباط نمود بدین معنی که قسمت شرقی جدیدتر از غربی است ایت از دو عمارت دیگر تعریف میکند بدون اینکه محل وقوع آنها را نام ببرد یکی از این دو مسجد سبز است که مقبره یکی از مقدسین در آنجا واقع شده و دیگری خرابه‌های مدرسه است که سبحان قلی خان که در نیمه دوم قرن هفدهم در اینجا حکمفرمائی میکرد بنا نهاده بود احتمال قوی می‌رود تمام شهری که در نقشه ترسیم و در کتاب ایت تعریف شده است منسوب بدوره ازبکها است خرابه‌های شهر قدیمی را خود افغانها در سمت شرقی شهر فوق‌الذکر میدانند و آنجا را شهر هندوان نامیده و میگفتند که این بلخ را

چنگیز خان خراب کرد و از آن پس شهر جدیدی بنا شد آیا این شهر با ارك سابق الذكر متصل بوده ؟ امروز که چیزی معلوم نیست شاید قلعه و ارك در جای ارك شهر قدیم واقع بودند که بدست چنگیز خان خراب و امیر حسین مرمت نمود و در جای خرابه های هندوان شهرستان قبل از مغول واقع بوده است بطوریکه برنس (ج ۲ ص ۲۴) اشعار میدارد خرابه هائیکه امروزه در سطح زمین نمایان است منسوب بدوره اسلام است و این مطلب حقیقتاً بیشتر قرین صحت و صواب می باشد سائر سیاحان از قبیل فریه (ج ۱ ص ۳۸۹) تصور میکردند که در اینجا آجرهایی با خطوط میخی خواهند دید ولی این تصور تأیید نشد ایت دو تپه بزرگ را که در جنوب شهر معروف به تخت رستم و تپه رستم دیده است بدوره بودائی منسوب میدارد بملاحظه محلی که تپه ها در آنجا واقع شده احتمال دارد دو دستگاه عمارت نوبهار که سیوان - تسان (رجوع شود به صفحه ۵۸) در قرن هفتم تعریف کرده است در همینجا واقع بوده تپه رستم بنای مدوری بود که از خشت خام ساخته بودند که ۵۰ یارد (یارد برابر سه فوت است) قطر دایره بنیان آن و ۵۰ فوت ارتفاع داشته روی قسمت بالای بنا را از آجر ساخته بودند عمارت دارای بام مسطحی بوده و در داخل آن چهار حجره مدور ساخته بودند که بواسطه خراب شدن بام مدور آنها کشف شد و بدین جهت ممکن است حجره های دیگری باشد که هنوز دست نخورده است در یائین عمارت چهار مدخل حفر کرده بودند که در وسط با هم متصل میشدند شخص محقق نتوانسته معین کند که آیا این مدخل ها را از ابتدا ساخته بودند یا اینکه بعدها و شاید در موقع حفریات وحشیانه حفر کردند در این زمان مدخلها

بقدری پرازخاک شده که عبور از آنها ممکن نیست تخت رستم نیه ایست بهمین بزرگی ولی مدور نیست و شالوده آن شکل دوزنقه دارد از آجر اثری نیست شاید عمارت را از گِل ساخته بودند بام بالای آن بکلی مسطح است و در بعضی جاها از اثر باران سوراخ شده معلوم نیست که در داخل آن حجراتی بوده در حوالی شهر نیه های دیگری موجود است که محقق مزبور تصور می کرده از این قبیل آثار اینیه بودائی مشاهده خواهد نمود اسم تخت رستم بطوریکه ایت (۳۲۱) ذکر میکند عنوانی است که اهالی محل به خرابه های بقاع بودائی میدهند

مزار شریف در شرق بلخ واقع و امروزه مهمترین مکان مقدس مسلمین این ولایت است معلوم نیست که در زمان قدیم در همین جائیکه اکنون مکان مقدس مسلمین است مکان مقدسی از بودائی و دیگری بوده یا نه در قرون وسطی قریه خیر در اینجا واقع بوده بطوریکه کارناتی سیاح تعریف میکند در نیمه اول قرن دوازدهم شایعه منتشر شد که علی خلیفه در همینجا مدفون است عده مدعی بودند که پیغمبر را در خواب زیارت کرده و این واقعه را از خود حضرت رسول شنیده اند در مجلس والی صحبت این داستان بمیان آمد فقیهی جداً اظهار نمود که این مطلب حقیقت ندارد زیرا علی هرگز در این صفحات قدم نگذاشته است شب مرد فقیه در عالم رویا دید که ملائکه نزد وی آمده و او را بسوی قبر برده و جسد علی را که بهمان حال اصلی باقی بود نشان داده از اینکه نسبت کذب به پیغمبر داده بود مورد ضرب و ملامتش قرار دادند فقیه با آثار ضربات وارده از خواب بیدار شده و شبان سوی والی رفته و ماوقع را نقل کرده والی باتفاق جماعت گشیری

از مردم به محل معهود آمده و جسد خلیفه را که بحال اصلی باقی بود معاینه کرده امر داد که در آنجا مقبره عالی بنا کنند^۱ حکایت گرانتهی با اینکه موهوم و افسانه است معهداً نقل قول صحیحی است از آنچه که در بلخ شنیده بود مضمون اشعار فارسی نیز بهمین منوال است و بطوریکه ایت^۲ تعریف میکند اشعار را بدور ضریح کمدهاند بنای گونی مزار از اینیه است که نسبتاً چندان قدمتی ندارد این بنا را سلطان حسین از اولاد تیمور در سال ۱۴۸۱ (۸۸۶) هجری ساختن بنای قدیم را چنگیز خان خراب کرده از قراریکه اسفزاری مورخ (ورق ۴۳) مینویسد قبر علی مجدداً در سال ۸۸۵ هجری کشف شده مزار با گنبد کبودش یگانه عمارت برجسته شهری است که در نزدیکی مکان مقدس ایجاد گردیده. نایب عالی خان والی که مذهب تشیع داشت در سال ۱۸۶۶ مزار شریف را مقرر خود قرار داد و از این تاریخ مزار مهمترین شهر ترکستان افغان شد

در قسمت غربی با کترینان قدیم یعنی در مملکت واقعه بین مرغاب و بلخ وضع محل نوعی دیگر است رود آمو در باقدری پائین تر از بلخ بسمت شمال غربی می پیچید از طرف دیگر جبال بسمت جنوب غربی متوجه میشوند بنا بر این فاصله بین رود و منطقه معموریکه متصل بجبال است بمراتب زیاد تر میشود البته رودخانههای کوچکی که از دامنه شمالی جبال سرزیر میشوند قبل از اینکه به آمو دریا برسند در ریثت زار فرو میروند سرزمین بی آب و شن زار که بین مرغاب و آمو دریا واقع است در سمت جنوبی خود بزمین مرتفع و

В. Варгольд, Туркестан, I, 21-22. (۱)

late, Afghanistan, 280-281. (۲)

مسطح قره بل که ارتفاع آن از $۳\frac{۱}{۲}$ الی ۴ هزار فوت است منتهی میشود از سمت جنوبی خخله مرتفع مزبور رودهای موسوم به شور که مملو از آب شور هستند جاری میشوند قسمتی از این رودخانههای کم آب و شور به قلعه ولی که شعبه مرغاب است ریخته و قسمت دیگر به رود کيسار میریزند که بعد از اتصال با آب میمنه و شیرین نکای آب اند خوی نامیده میشود بعضی رودخانههایی که نسبتاً بزرگتر و جزو رشته آبهای مرغاب هستند بدرجه شورند که نه تنها برای شرب آدمیان بلکه جهت شرب اراضی هم پیده صرف میباشد لیکن در سمت جنوبی صحرا (چول) اگر زارعین نتوانند زندگی کنند در هر حال طوایف کوچ نشین ممکن است بسیر برند از این حیث بین صحرای واقع در نزدیکی میمنه و صحرای نزدیکی اندخوی فرقی وجود دارد بدین معنی که در نزدیکی میمنه مراتع بسیار عالی واقع شده در صورتیکه مراتع واقع در پائین دوات آباد تدریجاً باراضی لم یزرع و باثری که با ریلکهای متحرک پر شده مبدل میشود از اطلاعات جغرافیا نویسان عرب معلوم میشود که در عرض هزار سال اخیر دایره منطقه متمدن و معمور بدرجه ناچیز و غیر قابل اهمیتی تنگ تر شده در آن زمان هم بین بلخ و مرو صحرای لم یزرع واقع شده بود که قسمتی از آن ریلک زار بود آب بلخ آب در شمال شرق تا قریه سیاهگرد واقع در ۵ فرسخی بلخ میرسید در این زمان هم قریه بهمین اسم برقرار و در نزدیکی آن خرابهای شهر قدیم واقع است نهرهایی که در قدیم از بلخ آب کشیده بودند مثل این دوره بسمت شمال غربی متوجه بودند جغرافیا نویسان عرب در ضمن تعریف راهی که از بلخ

اولین شهر مهم سمت غرب که اشبورقان و یا شپورقان (در این زمان شبرغان) میرفته در هفت فرسخی بلخ از قریه پر جمعیت و پر آب دستجرد سخن میرانند آب برای این قریه فقط از بلخ آب میتوانستند بیاورند از آنجا که میگذشت صحرا شروع میشد در پنج فرسخی بلخ قریه سدره واقع بود بنا بگفته قدامه (۱۶۱-۱۶۲) ابتدا در اینجا يك بوته سدر که نام قریه از آنجهت سدره نامیده میشد (کلمه عربی است) و منزلگاهی در وسط بیابان واقع بود در موقع زلزله سال ۲۰۳ هجری (۸۱۸-۸۱۹) چشمه کوچکی که در نزدیکی بوته جاری بود بجوی بزرگی مبدل شده و رو بصحرا جریان یافت و دیگری نگذشت که بیشه ظاهر و بعد این قریه تشکیل یافت از این قریه تا شبرغان شش فرسخ راه بود بنابراین از بلخ تا شبرغان کلیتاً ۱۸ فرسخ حساب میکردند آنچه و تملیک که اولی تا باهر وز بحال شهر مهمی باقی و دوری بشکل خرابه و ویرانه نمایان است تقریباً در جای همان سدره و دستجرد دوره اعراب واقع میباشند در این زمان از منبعی که سرچشمه سیل مخصوص بود ذکری نمیکند آبهای بلخ آب تا آنچه میرسند بنا بقول ایت^۱ در آنجا آب زیادی که برای شرب اراضی قابلیت دارد بطرف صحرا جاری میشود و فقط برای استفاده از این آب آدم نیست اون پایکال در شمال غرب تملیک واقع بوده ایت (۲۵۴) خرابه های شهر مهمی را بشکل يك سلسله خانهای بزرگ و مرتفع مشاهده کرده و پیدا کرده که یکوقتی باغ و تاکستان مخصوصی هر خانه را احاطه کرده بوده احتمال کلی دارد قریه هم که

میگوید يك ساعت قبل از رسیدن به نملیک خرابه های شهر قدیم باختری را با تل های بزرگی از آجر مشاهده نمود همان خرابه های فوق الذکر را دیده است اگر در اینجا حقیقتاً شهر باختری وجود داشته باید یوکرانیدیه باشد که یوکرانید پادشاه ساخته بود توماشک^۱ یوکرانیدیه را در محل خلم قرار میدهد لیکن کوتشمید^۲ کلمات بطلمیوس را نقل میکند که مطابق گفته وی شهر در ساحل یساررود بلخ یا این شهر بلخ واقع بوده این خطه فقط در قرن نوزدهم خالی از سکنه شد و این موقعی بود که افغانها این صفحه را بعد از مقاومت شدید سکنه ازبک مسخر کردند شهورقان در جزو ولایت گوزکان و با گوزکانان که اعراب جوزجان گویند داخل بود منطقه معمور دو رودخانه که از کوهها سر ازین شده و در ریک زار فرو میروند در جزو گوزکان بود در این ایام رود های مزبور اسامی مخصوصی ندارند و باسم شهرهائیکه در کنار آنها واقع شده اند موسومند رودخانه شرقی را معمولاً آب شبرغان مینامند رود غربی مرکب است از دو رشته رودخانه : آب قیصر با شعبه آب میمنه و شیرین تکای. - رود غربی بعد از اتصال دو رودخانه فوق آب اندخوی نامیده میشود این نکته که آیا گوزکان از چه تاریخی مثل يك ولایت مستقل یا بعرضه وجود گذاشته معلوم نیست جغرافیدانویسان کلاسیک همچو ولایتی را نمیشناسند باکتریان را بلاواسطه بنا می‌دهند در قرن دهم (مفدسی ۲۹۸)

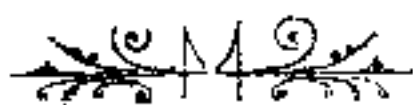
نستند که گوزکان سابقاً ولایت مخصوصی نبود بلکه

در جزو ولایت بلخ داخل بود در قرن نهم (یعقوبی ۲۷۷) فقط منطقه معمور رود شبورقان و ولایت کوهستانی گرزوان را که در قسمت علیای رود آب میمنه واقع است کوزکان مینامیدند مقر حکمرانی امرای عرب در این ولایت انبار بود که بفاصله يك روز راه در جنوب شبورقان و شاید در محل شهر کنونی سرپل واقع بود شهر یار بومی در قریه کند درم گرزوان که در فاصله چهار روز راه از شبورقان واقع بود سکونت داشت پایتخت قدیم کوزکان شهر شبورقان بود و این قول را روایات طبری (مارکوارت ۸۷) تأیید میکند در آن زمان هم مثل امروز بین شبورقان و شیرین تکای صحرائی واقع بود که عربها القاع میگفتند که بمعنای جلگه و زمین پست دارای آب را که آمده است منزلگاه القاع ظاهراً در نزدیکی نقطه واقع بود که آب بعضی رود های کوچک در يك زار فرو میرود در قرن نهم منزلگاه مزبور در جزو کوزکان محسوب بود (ابن خرداد به ۳۲) شهر عمده منطقه معمور قیصر و شیرین تکای فاریاب بود احتمال کلی میرود که فاریاب در محل شهر کنونی دولت آباد و یا قدری جنوبی تر در جاییکه حالیه قریه خیر آباد برقرار است واقع بود علاوه بر این دیه کوهستانی با اسم یهودان یا یهودیه ذکر میشود که در قرن نهم زمان یعقوبی (۲۸۷) امیر فاریاب هنوز در آنجا اقامت میکرد دیه مزبور در محل کنونی میمنه واقع بود هر چند که بین یهودیه و انبار فقط يك روز راه حساب میکردند در تالیفات جغرافیایانویسان قرن دهم اسم میمنه دیده نمیشود در نگارشات مؤلفین قرن سیزدهم (جوزجانی ۳۷۸-۳۹۹-۴۰۰) بشکل

میشود ولی قبل از آن زمان هم وجود داشته خواهی‌جسته حسن میمندی (۹۹۸-۱۰۳۰) وزیر سلطان محمود از این دبه بیرون آمده در اواخر قرن دهم در زمان مقدسی (۲۹۸) یهودیه را پایتخت گوزکان می‌شمردند از اسم شهر معلوم میشود که جماعت کثیری از قوم یهود در آن زندگی میکردند

جغرافیایان و نویسان قرن دهم چند راه بین بلاد گوزکان تعریف میکنند ولی بذکر بعضی اطلاعات اکتفا کرده و هیچیک از شهرها را مفصلاً تعریف نمیکنند ما همیشه قدر میدانیم که در یهودیه مسجد جامعی بوده دارای دو مناره ولی در گوزکان عموماً رسم احداث مناره معمول نبوده و در زمان ابن حوقل (۳۲۱) امیر و بزرگان و اهالی مدتهای مدیدی ساختن مناره را اجازه نداده و میگفتند که تغییر آداب و رسوم اجدادی مستحسن نیست این ولایت در زمان مقدسی (۲۹۸) هنوز به کثرت جمعیت معروف نبوده در شهرهای واقعه در جبال از وجود باغات و تاکستان سخن میرانند در باب بلادی که مانند شبرغان در جلگه واقع بودند مینویسند که اراضی زراعتی آنها بیشتر و باغات کمتر بوده راجع به شهر اندخود و یا اندخوی که شمالیترین بلاد بود مینویسند شهر کوچکی است در میان دشت دارای هفت قریه در اینجا کوچ نشینانیکه صاحب گوسفند و شتر هستند زندگی میکنند « از فاریاب تا اندخوی سه روز و از اندخوی تا کرکوه یا کرکی واقعه در امودریا سه روز راه حساب میکردند شهر یار گوزکان در قدیم صاحب لقب گوزگان خدایه بود در قرن دهم سلسله بومی آل فریغون که سلاطین آن بامیر ملقب بودند

در گوزگان سلطنت میگردند این سلسله را سلطان محمود غزنوی مخلوع ساخت بعد ها شبورقان و سایر بلاد معمولاً در مقدرات بلخ شریک بودند در قرن نوزدهم شبورقان و سرپل و میمنه و اندخوی هر یک پایتخت ممالک کوچک ازبک ها بودند و عبارت بودند از شهر و اربک های علیحده که به تمام شهر مسلط بود تمام این بلاد در موقع تسخیر مملکت بدست افغانه صدمه های سخت دیدند در این زمان از خرابه های شهر ها و عمارات قدیم تقریباً آثاری پدیدار نیست در نزدیکی اندخوی خرابه های وسیعی از شهر قدیم پدیدار است ولی بنا بگفته ایت در اینجا هم آثاری که قدیمتر از قرن چهاردهم باشد دیده نمیشود در تاریخ غالباً از اربک شبورقان سخن میرانند بنا بقول شرف الدین (ج ۱ ص ۲۲۱) این اربک همان قلعه سفید دز است که در شاهنامه فردوسی ذکر شده است از قراریکه *توماشک* مینویسد شبورقان شهر باکتری سوروگانا (Surogana) است که در تالیفات جغرافیانویسان کلاسیک دیده میشود بنا بقول اصطخری (۲۷۱) و ابن حوقل (۳۲۲) ولایت کوزگان معروف به چرمهائی بوده که از آنجا بسایر نقاط خراسان میبردند



مرو و جریان مرغاب

گوزگان از سمت غرب محدود به واحه مرغاب و شعبه های آن بود که در قدیم مرکیانا میخواندند مرغاب که مهمترین رود های تمام این صفحه است به مراتب بیش از رود های مجاور بطرف شمال جریان دارد و قسمتی از جریان آن از وسط صحرای ویکزار میگذرد منطقه معموری که در بقیه مسیر رود واقع شده محوطه کوچکی را اشغال کرده است بدین جهت راه بین مرو و بلخ که مهمترین بلاد خراسان عرب محسوب میشدند بدو از مرو در امتداد مرغاب رو به سمت جنوب تا جبال رفته و بعد در امتداد جبال از راه فاریاب (یعنی دوات آباد) و شیورقان بطرف شمال شرق ممتد میشد شهر طالقان در قسمت شرقی حوضه مرغاب واقع شده بود و مسافت بین طالقان و مرو رود که در ساحل مرغاب بود و فاریاب یعنی دولت آباد بیک اندازه یعنی سه روز راه بود این مسئله که آیا مرورود و طالقان در کجا واقع بودند هنوز مختلف فیه است تا کنون این قضیه کاملاً حل نشده که آیا مرو رود در محل مروچاق کنونی واقع بوده یا قدری جنوبیتر در محل بالامرغاب تفصیل خط سیر جغرافیا نویسان عرب ظاهراً بر له بالامرغاب شهادت میدهند از جمله نقاط واقعه در این خط قصر احنف ابن قیس است که از آنجا راه مستقیمی از مرغاب به بلخ میرفت و ممکن است که در محل دبه کوچک ترکمن نشین موسوم به قراول خانه واقع در نزدیکی محل ریختن رود قلمه وای به مرغاب واقع بود در نزدیکی این دبه

تپه‌هایی با قطعات آجری و سائر آثار عمارت پدیدار است^۱ درشش میلی بالا مرغاب مدخل دره بطول ۱۴ میل واقع است و ظاهراً این دره همان است که قدامه جغرافیانویس (۱۶۱) از آن سخن میراند در نزدیکی مدخل شمالی و همینطور مدخل جنوبی برجهای سنگی بالای تخته‌سنگها واقع شده که محافظت معبر را میکنند برج شمالی ظاهراً همان « قلعه عمرو » جغرافیانویسان عرب است کلمات قدامه که مدخل دره در يك فرسخی مرو رود واقع شده بود بیش از سائر مآخذ بر له بالامرغاب و بر علیه مرو چاق دلالت میکنند تا آن اندازه که از روی نکارشات و تعریفات ایت میتوان قضاوت نمود در راهی که از مرو چاق به قراول خانه میرود هیچگونه دره واقع نشده است راه مزبور در طول ساحل یعین رودخانه و از پای تپه‌ها عبور کرده و دو مرتبه رشته این تپه‌ها را تقاطع میکند دلیل ذیل هرچند که کمتر اساس دارد لیکن خالی از اهمیت نیست شرف الدین یزدی (ج ۱ ص ۳۱۱) راجع به مرو رود میگوید که در زمان وی آنجا را مرغاب مینامیدند مرو چاق تا آن اندازه که معلوم است بدین اسم نامیده نمیشده از طرف دیگر بالامرغاب گاهی مرغاب نامیده میشود چنانکه فریه سیاح در سال ۱۸۴۵ آنجا را بهمین اسم نامیده است^۲

اما مغاره‌هایی که مسکن آدمیان بوده و در تعریفات قدامه ذکر میشود در این زمان هم در وادی مرغاب اغلب غارهایی در میان تخته سنگها دیده میشود ایت (۲۲۲-۲۲۳) راجع به بعضی از آنان که در ساحل یسار رود واقع است تحقیقاتی کرده ولی چیز جالب توجهی بدست

نیاورده است بنا بگفته ایت در این مغاره ها اکنون چیزی وجود ندارد که بتوان از روی آن وضع زندگانی ساکنین این مغاره ها را استنباط نمود راجع بمغاره های واقعه در جای دیگر مرغاب یعنی در نزدیکی پنجده و حدود خاک روس تحقیقات مفصلتری بعمل آمده کاپیتان انگلیسی^۱ شرح مغاره ها را با نقشه آنها ذکر کرده است مغاره ها را در کوهها دو طبقه از سنک کنده اند طبقه زیرین مرکب است از يك دالان و چندین حجره که در طرفین تقریباً بيك اندازه واقع شده و هر حجره چاهی دارد در طبقه بالا سه حجره دیگر قرار گرفته است در هیچ جا کتیبه هائی دیده نشد مغاره های طبقه زیرین بکلی خالی بود ولی بدرجه خوب محفوظ مانده که گویا ساکنین آن تازه آنها را ترک گفته اند

بعد از خروج از دره ظاهراً راه رو سمت علیای مرغاب میرفته و بعد مجدداً رو بشمال و بیکی از وادیهای واقعه در طرفین و از وسط سلسله جبال تیر بند ترکستان و وادی رود قره جنگل به قلعه ولی میرفته طائقان بنا بقول اصطخری (۲۷۰) در محل کوهستانی واقع بود و برطبق گفته یعقوبی (۲۸۷) که اطلاعات تاریکی راجع باین صفحات داشته در وسط دو کوه بزرگ واقع شده بود طائقان ممکن بود که یا در نزدیکی قلعه تخت خاتون و یا در محل قلعه قدیمی قورماخ و جنب صفحه جنوبی وادی قلعه ولی واقع شده باشد قورماخ تا نیمه قرن نوزدهم قلعه عمده ساکنین جدید این سرزمین یعنی جمشیدیها بود اگر در اینجا ازکی واقع بود پس خود شهر ممکن بود محوطه را نارود قلعه ولی اشغال کند و ممکن است تپه هائی که ایت (۲۱۱) در ضمن

توصیف این محل ذکر میکنند در جزو شهر داخلی باشند اريك طالقان که موسوم به نصرت کوه بود و در تاریخ اسفار چنگیز خان مذکور گردیده شش ماه در مقابل قشون مغول مدافعه کرد در قرن نهم شهر بدرجه بزرگ بود که دو مسجد جامع داشت طالقان معروف به پارچه های پشمی خود بود (بعقوبی) ولایت کوهستانی قسمت علیای مرغاب به عزج یا غرچستان (غرچستان) موسوم بود اهالی این ولایت را غرچ میگویند غرچ يك اصطلاح قومی است که تا با امروز بشکل غلج در آسیای وسطی باقی مانده که در مورد سکنه آریائی ولایات کوهستانی سمت علیای آمو در با استعمال میکنند این اصطلاح بعقیده نوماشک از کلمه gar (کوه) زبان باکتری قدیم مشتق میباشد اینکه در هر دو مورد يك کلمه استعمال شده از اینجا معلوم است که کلمه غرچستان در مورد ولایت کوهستانی زرافشان علیا هم استعمال میکردند سمعانی نویسنده قرن دوازدهم از يك دیهی سخن میراند که در «غرچستان سمرقند» واقع بود این ولایت (غرچستان مرغاب) ملوک مخصوصی داشت که صاحب لقب شار بودند اصطخری (۲۷۱ - ۲۷۲) و ابن حوقل (۳۲۳) از دو شهر عمده این ولایت نام میبرند که یکی از آنها بیشین (جوزجانی افشین میخواند) در سمت شرقی و یمین مرغاب بفاصله يك روز راه بالای دیزه (قریه دیزه در انتهای جنوبی دره فوق الذکر واقع بود) و دیگر شهر شورمین که در جبال و بفاصله یکروز راه در جنوب شهر اوای واقع بودند در قرن دهم دین اسلام در غرچستان منتشر بود لیکن هنوز ملوک دجلی سلطنت داشتند در اواخر

(۱) В. Бартольд. Туркестан, 180, و نیز مقاله Malqan در

قرن دهم در زمان مقدسی (۳۱۴) مرورودهم در جزو قلمرو ملوك
غرچستان داخل بود سلسله بومی غرچستان در قرن یازدهم بدست سلطان
محمود غزنوی مخلوع گردید

در این زمان وضع صفحه مرغاب نسبت بدوره جغرافیایانویسان
عرب بکلی دیگرگونه است ایت (۲۲۴) این قضیه را مورد توجه قرار
میدهد که جغرافیایانویسان عرب از باغات مرورود سخن میرانند و حال
آنکه امروزه در مروچاق و نه در بالا مرغاب درخت که سهل است
بوته هم وجود ندارد اهالی کوچ نشین این ولایت که جمشیدیهای آریائی
و تراکه ترك نژاد میباشند هر دو بیک درجه کمتر مشغول باغبانی هستند
در صورتیکه باغبانی از مردمانیکه مایل بزنگانی تخته قاپو نیستند
بیش از عمل زراعت فدا کاری مینخواهد.
در هیچ زمان يك منطقه سراسر معموری در مرغاب نبوده صخره
های مرتفعی که در بعضی نقاط و مخصوصاً در امتداد ساحل بسار مستقیماً
با رودخانه متصل شده و سواحل آنرا بچند وادی منقسم میسازند مانع
از آن است که منطقه ممتد معموری وجود داشته باشد وادی مروچاق
در سه میلی شمال قلعه کنونی مروچاق که در آنجا از هر دو
طرف تپه ها برود خانه میرسند تمام میشود بعد از وادی مروچاق
واحه آباد مرغاب پنجده است (تراکه این نام را تحریف و پندی
کرده اند) پنجده بنا به تعریف است (۱۸۴) عبارت از يك وادی ممتد
و بارکی است که ۲۵ میل طول آن و تقریباً دو میل حد وسط
عرض آن میباشد بطوریکه کاپیتان de Laessoe^۱ تعریف میکند

خرابه های شهر بزرگ در جنوب قریه پنجده قدیم نمایان است این خرابه ها در ساحل یمن محاذی پنجده قدیم و پائین هم دیده میشود تا آن اندازه که معلوم شده است پنجده باین عنوان برای اولین دفعه در اوایل قرن سیزدهم در کتاب یاقوت مذکور گردیده^۱ در دوره تیمور تراکه این نام ایرانی را به پندی مبدل کردند (شرف الدین ج ۱ ص ۳۵۳) در این زمان مقدار اراضی مزروعه در وادی پنجده فوق العاده ناچیز است بطوریکه ایت (۱۸۹) اشاره میکند وادی پنجده قادر نیست که آذوقه سکنه خود را تهیه کند و تا موقع تعیین سرحدات در سال ۱۸۸۵ از میمنه به پنجده غله میاوردند در این زمان دیه عمده صفحه پنجده قریه تخته بازار است که نقطه سرحدی قلمرو روس است و امیر افغانستان باتباع خود اجازه میداد که برای تجارت بدانجا روند راه آهن تا این مکان نمیرسد و فقط تا پل خشتی (بفارسی) و طاش کپرو (ترکی) واقع بر رود کشک نزدیکی جائیکه این رودخانه به مرغاب میریزد امتداد یافته و از آن بعد از وادی کشک بطرف سرحد افغانستان می رود

صفحه آباد پنجده از منطقه معمور مرو بواسطه صحرای ریکزار وسیعی جدا شده که در قرن نهم و دهم نیز همین صحرا را می بینم در این زمان آبادی ساری یازی که اکنون ایستگاه راه آهن است سرحد منطقه معمور پنجده محسوب میشود پیشکوههای خاکی و تپه هائی سنگلاخ تقریباً تا هفتاد ورست دیگر تا پستهخانه چارواخ ادامه دارد در قرون وسطی جنوبی تر بن نقطه که در قید بستگی مرو بود

دیه قرینین محسوب میشد که در ۲۵ فرسخی مرو واقع و اسم خاص آن برکدیز بود و عربها از آنجا نیکه گاه در جزو مرو و گاه در جزو مرو رود بود قرینین نامیدند دیه مزبور در روی تپه بلندی در کنار رودخانه واقع بود صحاری مزروعه در اینجا دیده نمیشد و شغل آتش پرستانی که در این سرزمین سکونت داشتند آن بود که الاغهای خود را به مسافرین کرایه میدادند پروفسور ژوکوسکی^۱ ظاهراً از روی اساس و دلائلی قرینین را در جای کنونی امام بابا قرار میدهد که در سی ورستی پائین ساری یازی واقع و در آنجا بالای تپه مرتفعی يك کاروانسرای قدیمی و در پائین آن قبرستان قدیمی از مسلمانان دیده میشود علاوه بر قرینین در قرن دهم چند آبادی دیگر که پائین تر از آنجا قرار گرفته بودند فقط عبارت از چند پستخانه و کاروانسرا بودند حتی در باب منزل دوم که از مرو به مرو رود میرفت یعنی در مورد محوطه که در نش فرسخی بین فاز قدیم و ۷ فرسخی مرو و دیه مهدی آباد واقع بود مینویسند که این راه از وسط صحرائی لم یزرع عبور میکرد (قدامه ۱۶۰) در این زمان بطوریکه پروفسور ژوکوسکی تعریف میکند (مرو ۱۷۵) راه یستی عالی از آنجا عبور میکنند و نهرهای عمیق قدیم و قنوات متعددی راه را تقاطع میکنند راه از وسط اراضی که ذرت و خربزه زراعت میکنند و گاهی از وسط جنگل های وسیعی که از چوب توغ پوشیده شده عبور میکنند « نهرهای زراعتی قدیم منسوب بزمان بعد از جغرافیانویسان عرب است و شاید مربوط بدوره ترقی و تعالی مرو در قرن پانزدهم در زمان سلطنت تیموریان میباشد حدس اخیر بیشتر مقرون بعوایب

است چه اسفزاری مورخ هراتی که در سال ۱۴۹۲ مینوشته میگوید که در دوره سلطنت سلطان حسین که در سال ۱۴۶۹ بتخت سلطنت جلوس نمود بواسطه قنوات جدیدالاحداث منطقه معمور بین بالامرغاب و مرو و همچنین بین مرو و سرخس توسعه عمده یافت مورخ نامبرده اظهار میدارد که در هر يك از این صفحات اراضی که سابق بر این بائر و لم یزرع بود مشروب و مزروع گردید بطوریکه بین بلاد فوق الذکر يك منطقه سراسر آباد و معموری تشکیل یافت لیکن این روایت مشکل قرین صحت باشد (ژوکوسکی ص ۷۱).

مرو و واحه آن عجالتاً یگانه ولایتی است در آسیای وسطی که در باب آن تحقیقات تاریخی و جغرافیائی مفصلی که عبارت از کتاب مبسوط پروفیسور ژوکوسکی «خرابه های مرو قدیم» باشد وجود دارد شهر مرو در تمام طول قرون وسطی در سمت شرقی واحه واقع بود موجودیت مرو بسته بوجود سدی بود که در این زمان به سلطان بند معروف و در چندی قبل دوباره ترمیم و دائر گردیده است سد مذکور که برای اولین دفعه در قرن دهم نام آنرا ذکر میکنند چند مرتبه گاهی بواسطه آب مرغاب و گاهی بدست فاتحین مرو که میخواستند شهر را بواسطه محرومیت از آب مجبور به تسلیم سازند خراب گردید (ژوکوسکی ص ۱۷۴-۱۷۵) در وسط راه بین سد و شهر مرو دبه زرق واقع بود که در آنجا نهر بزرگ به انهار کوچک منقسم میشد در اینجا آسیایی بود که یزدگرد سوم آخرین پادشاه سلسله ساسانیان را در آنجا بقتل رسانیدند پروفیسور ژوکوسکی قریه مزبور را در جای خرابه های کنونی ترکمن قلعه قرار میدهد خود شهر بطوریکه پروفیسور ژوکوسکی

ثابت کرده است تدریجاً بسمت غرب منتقل میشده

قدیمترین خرابه های شهر قدیم در کافر قلعه است (مرو ص ۱۱۱ و بعد) بطوریکه پروفیسور ژوکوسکی ثابت کرده است کافر قلعه در قرن دهم شهرستان یعنی شهر داخلی مرو بوده و سعت شهر با محلات حوالی شهر تقریباً چهل ورست مربع بود در قرن دهم که خراسان و ماوراءالنهر در تحت سلطنت یک سلسله درآمد شهر اهمیت نظامی خود را فاقد گردید و در همان دوره ارك شهر بحال خراب و ویران افتاده بود شهرستان چهار دروازه داشت پروفیسور ژوکوسکی دروازه های شهر را در دیوارهای غربی و شرقی شهر قرار میدهد یعنی بهمان شکلی که در ازمنه بعد مرسوم بود لیکن در سائر بلاد بزرگ آسیای وسطی (بلخ هرات سمرقند) که هر یک دارای شهر ستانی یا چهار دروازه بود دروازه ها را روبه چهار سمت عالم ساخته بودند و این حدس که در مرو نوع دیگر بود مشکل اساسی داشته باشد زیرا در مرو چهار راه باهم تقاطع میکردند : راه سرخس و خوارزم و بخارا و مرو رود

از قرار معلوم در شمال و با سمت شمال شرقی خرابه های دیگری دیده میشدند که بر « مرو قدیم » موسوم و زیر ريك مانده بودند حتی در قرن پانزدهم بطوریکه نویسنده حافظ ابرو شهادت میدهد در موقع باد شدید که ریکها را با خود میبرد در آنجا آثار دیوار و ابنیه نمایان میگردد در سمت غربی خرابه های شهر قدیم کافر قلعه شهر دیگری موسوم به سلطان قلعه واقع بود (مرو ص ۱۱۹ و بعد) در مرکز مربع داخلی خرابه های عمارت گنبدوار بزرگی واقع است که همان مقبره سلطان سنجر میباشد خرابه های سلطان بلاغ آثار مرو در دوره سلاجقه

است که دیوار آنرا ملکشاه ساخته بود و این عمارت مرتفع مقبره سلطان سنجر (بکسر سین) و یاسنجر (بفتح سین) است که در سال ۱۱۵۷ وفات یافت سلطان سنجر این مقبره را در زمان حیات خود ساخته بود و حتی در قرن سیزدهم بطوریکه رشیدالدین مورخ مینویسد مرتفعترین عمارت مسلمین عالم محسوب میشد^۱

مغولها در سال ۱۲۲۲ مرو را خراب کردند پروفسور ژوکوسکی (مرو ۱۷۳) چنین حدس میزند که اردوگاه مغول در جای خرابه‌های واقع در شایم قلعه (در جنوب غربی کافر قلعه) واقع بود در سال ۱۴۰۹ شاهرخ ابن تیمور در جای جدیدی شهر مرو را بنا کرد آثار این شهر خرابه‌های بایرام علی و عبدالله خان میباشد که بهم متصل و از حیث حدود و وسعت از پیشیان به مراتب کوچکترند

پروفسور ژوکوسکی راجع بقراع واحه مرو نیز اطلاعاتی جمع آوری کرده است و از روی این اطلاعات معلوم میشود که این واحه در قرون وسطی هم مثل امروز محوطه کوچکی رو بچهار سمت شهر اشغال کرده بود راجع بسرحد جنوبی این واحه در فوق ذکری شد از طرف سمت شمال شرقی شهر زاهی به بلخ میرفت در پنج فرسخی شهر قریه کشماهن (کشمیهن) که حالیه به کشیمان معروف است واقع بود از اینجاریک زار شروع میشد و از کشمیهن تا ساحل آمودریا فقط پستخانه‌ها را نام میبردند در سمت چپ راه بفاصله یک فرسخ از کشمیهن دیده هرمز فره واقع بود که بعد مخفف کرده مسفرا نامیدند (در پنج فرسخی مرو) راه خوارزم که از وسط ریک زار میگذشت

از این قریه میرفت و ریکزار بلاسطه از پس دبه مذکور شروع میشد از سمت جنوب غربی مرو راهی بسرخس میرفت در این راه چند نقطه را نام میبرند و راجع بنقطه دومی یعنی قلعه دندان کن که در ده فرسخی مرو بود مینویسند که در وسط بیابان قرار گرفته بود محوطه خود قلعه بیش از ۵۰۰ گام نبود و در نزدیکی آن محلی برای کاروانیان ساخته بودند (ژوکوسکی مرو ۲۱-۲۲)

موقعیت مجرد مرو و قرب ریکزار تجارت شهر را اتصالاً در معرض خطر قرار میداد صیانت و حفظ واحه مرو از تاخت و تاز ایلات کوچ نشین فقط در ادوار نادره دولت های مقتدر میسر میشد همین است علت انحطاط و تنزل شهر که در ابتدا بر سر شاهراه بزرگ از آسیای غربی با آسیای شرقی واقع بود در این سرزمین در قرن سوم قبل از میلاد اثیوخ سوتر (۲۸۰-۲۶۱) شهر انطاکیه را بنا کرده و بدور واحه دیواری بطول ۱۵۰۰ و با چهل میل جغرافی بنا کرد پروفورژو کوسکی (۴-۵) باستناد نکته فوق ثابت میکند که محوطه واحه در آن زمان بقدر این ایام بود تاخت و تاز عشایر میبایستی که از اهمیت تجارتنی مرو کاسته باشند این بدور خاراکسی که نگارشاتش مقارن میلاد

از راهی که از مرو سوی آمودریا میرود ذکر نمیکنند و تجارتنی که مؤلف مذکور تعریف کرده است تا مرغاب میرسیده (احتمال قوی دارد تا نزدیکی مرو ورود زمان بعد) و از آنجا رو بجنوب سمت هرات کنونی میرفت بعقیده پروفورژو کوسکی در جای مرورد شهر اسکندریه مرکیانا واقع بوده که اسکندر مقدونی ساخته بود راجع به مرو دوره ساسانیان اطلاعی در دست نیست مگر قول مختصر مؤلف شامی

نرن هفتم که پروفیسور ژوکوسکی (۸) نقل کرده است مطابق روایت مذکور واحه مرو در آن زمان محاط بدیواری بود که محیط دائره آن ۱۲ فرسخ بود امرای عرب خراسان غالباً در مرو زندگی میکردند بطوریکه پروفیسور ژوکوسکی (۱۰) اشاره میکند مرو یک مرکز طبیعی بود که اعراب استیلا و اقتدار خود را از آنجا بداخله ترکستان بسط و توسعه میدادند

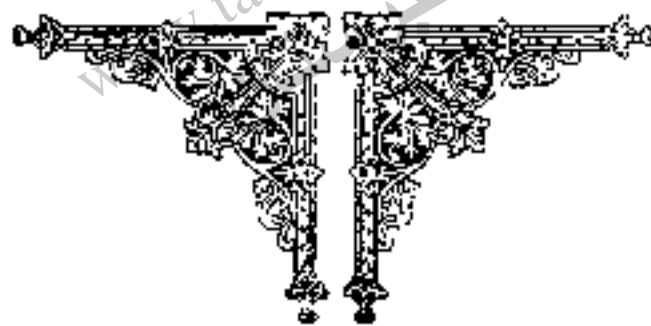
اتحطاط و تنزل شهر تا یکدرجه از زمانی مشهود میگردد که ظاهریان پایتخت خراسان را به نیشابور انتقال دادند و با اینکه در قرن دوازدهم سلطان ستجر در مرو اقامت گزیده بود معهذا نیشابور تا حمله مغول مهمترین شهر خراسان بود ولی در آن زمان هم شاهراه تجارتنی از مرو می گذشت یعنی بنحویکه جغرافیا نویسندگان عرب در قرن نهم و دهم از ابن خرداد بعد تعریف میکنند از بغداد راه از طریق همدان و ری به نیشابور از آنجا از طریق سرخس به مرو میرفت و در مرو راه دو شعبه میشد یک راه رو بشمال شرق به بخارا و سمرقند و راه دیگر رو بجنوب شرق به مرو رود و بلخ میرفت فقط سامانیان موفق باستحکام امنیت و انتظامات در راه گردیدند قبل از سامانیان یعنی در قرن نهم بنا بگفته یعقوبی جغرافیا نویس (ژوکوسکی ص ۱۴) جنب هر یک از منازل راه سرخس به مرو که از وسط صحرا میگذشت قلعه ساخته بودند و در این قلاع اهالی از ناخت و تاز ترکها که اغلب به بعضی از این منازل هجوم میاوردند دفاع میکردند

در سنه ۱۲۲۱ مغولها مرو را خراب کردند و دیگر شهر

توانست از ضربت این قتل و غارت قد علم کند در سال ۱۲۵۰

ارغون حکمروای مغول بعضی ابنیه در دیه رازق آباد در جنوب شهر بنا کرد (ترکستان قسمت اول ۱۱۷) در آن زمان قریه ماهان واقع در سه فرسخی مرو نقطه مهم واحه واقع گردید و در قرن چهاردهم در دوره تیمور پادشاه ترکمن نژاد مخصوصی از خود داشت بر اثر تزلزل مرو شهر هرات رو بترقی گذاشت و با اینکه هرات هم بدست مغولها خراب و ویران گردید معیناً در زمان همان او غدی خان جانشین چنگیز خان ترمیم یافت و تجدید عمارت مرو فقط سال ۱۴۰۹ انجام گرفت و این شهر جدید مرو از حیث وسعت و بزرگی به مراتب کوچکتر از مرو دوره قبل از مغول بود هرات در دوره تیموریان شهر مهم خراسان و پایتخت مقتدرترین نمایندگان این سلسله بود پس از آنکه صفویه دولت جدید ایران را تشکیل دادند مرو (با واحه آن) غالباً معرض حملات ازبک های بخارا و خیوه و همینطور ترکمن های مطیع خیوه که بتدریج تمام ولایات سواحل مرغاب را اشغال کرده بودند واقع میشد بدین جهت تجارت ایران با ماوراءالنهر از راه قوسی هرات بجزریان افتاد و هرات مهمترین مرکز تجارتی آسیای وسطی گردید حکمرانان هرات از زمان سلسله کرت ها در قرون وسطی تا فرمانروایان افغان در قرن نوزدهم همواره سعی بودند تمام ولایات را تا مرغاب و همچنین منطقه معمور این رودخانه را مطیع خود سازند و گاهی هم موفق میشدند در قرن نوزدهم قضایا و کیفیات همیشه بحال افغانه مساعد نبود در حدود عشر چهارم قرن نوزدهم که ایرانیان هرات را محاصره کرده بودند خوانین خیوه تمام وادی مرغاب را تا پنجاه و وادی کشک را تا قلعه مور مطیع خود ساختند از نیمه قرن نوزدهم بعد

نزاع بر سر تصرف ادبی مرغاب فقط بین طوایف مختلفه ترکمن ادامه داشت طایفه سارق که در تحت فشار طایفه تکین از مرو خارج گشته بودند پنجاه و مروچاق را متصرف شدند در سال ۱۸۶۰ دولت ایران به مرو قشونکشی کرد ولی هیچگونه موفقیتی نیافت پیشرفت روسها از شمال و حرکت افغانه از جنوب بیشتر قرین موفقیت گردید در سال ۱۸۸۴ تصرف مرو بدست روسها و بالا مرغاب و مروچاق بدست افغانه در یک موقع واقع گردید و همین پیش آمد موجب اختلاف سرحدی شد که نزدیک بود منجر بجنک روس و انگلیس بشود این مصادمه منتهی بدان شد که افغانها بر اصرار دولت روس ازینجده صرف نظر کردند



هرات و جریان هریرود

جغرافیا نویسان عرب راههایی را که وادی مرغاب را با وادی رود مهم دیگر یعنی هریرود متصل میکنند و هرات هم در این دومی واقع بوده بتفصیل شرح نمیدهند از هرات رو بشمال شرق تا مرو شش روز و از هرات رو بشمال غرب تا سرخس پنجروز راه حساب میکردند مملکت بین هرات و هرورود را کنج رستاق و ولایت بین هرات و سرخس را بادغیس مینامیدند بعدها کلمه بادغیس بسط معنی یافته و به تمام قسمت شمال غربی افغانستان کنونی اطلاق میشد (حافظ ابرو در قرن پانزدهم تمام ولایت بین هریرود و مرغاب را بادغیس مینامد) در کنج رستاق و همچنین در بادغیس از چند شهر نام میبرند که اهمیت بزرگی نداشتند از سمت جنوب غربی درودخانه کوچک یعنی کشک و کاشان به مرغاب میریزند این دو رودخانه چندان بکثرت آب معروف نبوده و گاهی در تابستان در قسمت سفلی مسیل خود بکلی خشک میشدند در دوره جغرافیانویسان عرب آب این دو رودخانه برای شرب مصنوعی اراضی کفایت نمیداده در کنج رستاق و همینطور در بادغیس اراضی زراعتی فقط با آب باران و یا آب چاه مشروب میشدند شرب اراضی زراعتی با آب باران غالباً در نقاط کوهستانی معمول است که باران بیش از جلگه میبارد و این قسم کشت و زرع را زراعت بهاری گویند

قسمت شمال غربی افغانستان موضوع تحقیقات مبسوط اعضای

کمیون سرحدی انگلیس در سال ۱۸۸۵-۸۶ واقع گردید راه عمده

از هرات به مرو در قرون وسطی ظاهراً از وادی کشک عبور میکرده و نه از وادی کاشان چنانکه خرابه های متعدد سواحل کشک و پل قدیم در آبادی چهل دختران که اغلب در تاریخ تیمور و تیموریان ذکر میشود دال بر این مطلب است^۱ در دوازده میلی (انگلیس) شمال چهل دختران پست کشک روس واقع شده است در کشک نزدیکی آبادی کنونی قلعه مور شهر بغشور واقع بود که از آنجا علاوه بر راه هرات به مرو رود راهی هم از مرغاب و قلعه احتف (در این زمان قراول خانه) بطرف غرب و بادغیس میرفت خرابه های بغشور محوطه بزرگی را اشغال کرده اند در وسط این محوطه بر روی تپه مصنوعی و مرتفعی آثار قلعه قدیم که از آجر ساخته اند نمایان است يك راه دیگری از قسمت علیای مرغاب و از بلاد غرچستان به هرات ذکر میکنند که از قریه کروح که در این زمان هم برقرار است (در شمال شرقی هرات) میگذشته جبالی که بین هریرود و رشته انهار مرغاب قاسم آب بودند در قدیم باسم یاروپامیس معروف بودند این اسم را جغرافیا نویسان معاصر هم غالباً استعمال میکنند برای تمام این رشته جبال کلمه بومی مخصوصی نیست ولی هر سلسله کوهی نام خاصی دارد مثلاً رشته غربی که از شمال بوادی هرات محدود است به کیتو و یا کوه بابا موسوم است ارتفاع سلسله عمده تقریباً بده هزار فوت میرسد و تدریجاً رو به شرق بالا میرود گردنه های کوهستانی بسی سرایشیب است ولی با اینحال انگلیس ها بدون زحمت زیاد بنه سنگین خود را بدانجا حمل کرده بودند از طرف شمال غرب راه هرات کاملاً مفتوح است در این زمان دامنه های شمالی جبال را اقوام کوچ نشین

و نیمه کوچ نشین اشغال کرده اند یعنی جمشیدیها که چنانکه فوقاً دیده شد از نژاد ایرانی هستند و طائفه هزاره که از اقوام مغولهای هستند که در قرن سیزدهم بدین سرزمین آمده و ایرانی شده اند قریه عمده جمشیدیها كَشَك و دیه عمده هزاره ها قلعه نو است که در ساحل کاشان واقع شده قلعه نو در قرن نوزدهم مقر فرمانروای مستقل هزاره بود محوطه مزارعی که شرب مصنوعی و طبیعی (دیمی) دارند بمراتب کمتر از زمان پیش است و جود خرابه های زیاد میرساند که این سرزمین در زمان سابق بهتر از این دوره مسکون و معمور بوده بادغیس بواسطه مراتع عالیه خود همیشه کوچ نشینان را بسوی خود جلب میکرد و بدین جهت در اینجا ممکن نبود که تمدن ساکن (تخته قاپو) ترقی کند در سال ۱۲۷۰ برای خاطر بادغیس ناآبرو جنگ بین مغولهای آسیای وسطی و ایران مشتعل گردید فزیه سیاح (ج ۱ ص ۳۶۴) مراتع واقعه در نزدیکی قلعه نو را بهترین مراتع تمام آسیا مینامد

مسلمین اسکندر کبیر را بانای هرات و مرو میدانستند در اینصورت روایات مورخین یونان راجع به بنای شهر اسکندریه در ولایات آریاموید داستان فوق الذکر است بطلیموس تحت عنوان (Aria metropolis) همچنین ایزیدور خارا کسی غیر از شهر آرتاکوان پایتخت قدیم بومی از این شهر هم نام میبرند بدین جهت محل وقوع شهر آرتاکوان بین علما موضوع بحث بود بعقیده توماشک شهر آرتاکوان در جای اَرَك هرات واقع بوده که بعدها در زمان ساسانه کرت (قرن ۱۳-۱۴) باسم اَخْتَبَر الدین معروف گردید بواسطه حاصلخیزی فوق العاده هریرود شهر هرات در دوره سامانیان با اینکه از راههای بزرگ تجارنی در کنار واقع شده بود معیناً

یکی از مهمترین بلاد خراسان بود

ما دیدیم که راه ایران به ترکستان از نیشابور به سرخس و از سرخس به مرو میرفت و از مرو راهی بسوی بلخ جدا میشد که مال التجاره هند را بدانجا میآوردند هرات بیک اندازه با سیستان و ولایات جنوب غربی ایران تا فارس تجارت میکرد طول و عرض شهر بیک فرسخ بود هرات مانند سائر شهر های بزرگ دارای شهرستان (اصل شهر) و ربض (محلات خارج) و قهندر (ارک) بود شهر چهار دروازه رو بچهار سمت عالم داشت از این دروازه ها دروازه شرقی یعنی دروازه کَشک تا کنون باین اسم نامیده میشود راه بلخ از دروازه شمالی و راه نیشابور از دروازه غربی و راه سیستان از دروازه جنوبی بود از این چهار دروازه فقط دروازه شمالی آهنبین بود و باقی را از چوب ساخته بودند قصر امیر در سمت غربی بفاصله بیک فرسخ در خارج شهر و در محل خراسان آباد واقع بود تقریباً تمام شهر بدیوار بیرونی محاط بود که در فاصله سی کام از دیوار درونی ساخته بودند تمام این دیوار ها را بواسطه طغیان اهالی خراب کردند همین مطلب را راجع بسائر شهر های بزرگ هم مثل سمرقند ذکر میکنند اصطخری (۲۶۴-۲۶۵) و ابن حوقل (۳۱۶-۳۱۷) محل ابنیه بزرگ هرات را مثل سائر شهر های بزرگ بدینسان معین می کنند که قصر امیر (در فوق گفته شد) و مسجد جامع (در مرکز شهر) و محابس (در سمت غربی مسجد جامع) و بازار ها (در قرب دروازه ها و اطراف مسجد جامع) واقع بودند در حدیچیک از شهر های خراسان مثل هرات عده مردمیکه وقت خود را در مسجد بسر میبردند زیاد نبود ابنیه هرات

مثل همه جا از کل بود سنگی که برای سنگ فرش لازم بود از کوه های واقع در نیم فرسخی شهر میاوردند کوهها در آن زمان هم عاری از جنگل بود و برای سوخت بونه های دشتی را که از هریرود رو به جنوب امتداد داشت بکار میبردند معبد آتش پرستان در قله کوه و کلیسای نرسایان بین کوه و شهر واقع بودند پارچه های هرات معروف و مخصوصاً بعد ها در دوره مغول بکنوع پارچه زر بفتی را که راه راه و دارای تصاویر بود بس گرانبها میداشتند از هرات مقدار کثیری کشمش و پسته و عسل و سائر تنقلات بخارج حمل میکردند در این زمان نیز اشجار میوه در دامنه های جنوبی جبالی که از شمال به وادی هریرود محدود است در کثرت و فور میباشد

تاریخ هرات در دوره قبل از مغول چندان جالب توجه نیست : شهر معمولاً در مقدرات سائر قسمت خراسان شریک بود و در هیچ زمان مقر شهر یاران مستقل و مقتدری نبود هرات بواسطه موقعیت جغرافیائی خود قبل از سائر بلاد خراسان بتصرف ملوک ولایت کوهستانی غور در آمد هریرود و رودخانههاییکه بسمت جنوب غرب و سیستان جاری میشوند از این ولایت بیرون می آیند در سمت شرقی هرات از چند دبه نام میبرند که مارآباد (در نقشه های جدید مروه) و اوفه (در نقشه های امروزی اوبه) از آن جمله است در فاصله دو روز راه از اوفه قریه چشت واقع بود و از آنجا داخل ولایت غور میشدند که به قلمرو سلسله ابوداود و کوزکان و غرچستان و ولایت هرات نافرآوه و یافراه محدود بود جغرافیا نویسندگان قرن دهم غور را بکانه ولایتی می نامند که از هر طرف به ممالک اسلامی محتاط و ناانحصار

سکنه آنجا کافر بودند همین واقعه که این کوهستانیان مدت مدیدی در مقابل فاتحین اسلامی مقاومت نمودند میرساند که به مملکت غور دست رسی نبود بنا بگفته فریه (ج ۲ ص ۱۵) تمام این مملکت کوهستانی را میتوان در منزله قلعه عظیمی دانست که در مرکز و مرتفعترین نقاط سر زمین بلند و بزرگ آسیا ساخته اند بقول اصطخری (۲۷۵) در زمان سامانیان از اهالی غور فقط کسانی پیرو اسلام آنها بصورت ظاهر بودند که در جوار ممالک اسلامی سکونت داشتند حنفی افغان نویس ایرانی که در قرن دهم میزیسته منته سدکه پادشاه غور که لقب غورشاه داشت مطیع سلاطین آل فریغون جوزجان گردید و پس از آن قسمت زیاد کوهستانیان دین اسلام قبول کردند اول کسی که وارد داخله مملکت غور گردید سلطان مسعود بود که در دوره سلطنت پدر خود سلطان محمود در سنه ۱۰۲۰ که در آن زمان مسعود امارت هرات را داشت بدین امر فائق آمد بیهقی مورخ (۱۲۸ - ۱۳۴) تفصیل این سفر را شرح داده است سفر سلطان مسعود به تسخیر چند دیه و قاعه غور و انقیاد یکی از سلاطین غور که اتباعش جنکی ترین غوریان محسوب میشدند تسخیر گردید مگر این پادشاه سابقاً پایتخت غور بود مالک این قسمت تمام مملکت را در قید اطاعت خود داشت قلاع غوریان غالباً بطور عمده برای حفظ نسوان و اطفال و اموال در ایام محاربات بنا شده بود زبان غوریان باندازد با زبان ساکنین جلگه تفاوت داشت که امر مسعود بتوسط مترجم با آنها در قرن یازدهم غورها قبول اسلام نهوده و اسما مطیع دولت

غزنوی شدند لیکن در قید سلطنت سلسله سوری که يك سلسله بومی بود باقی بودند و یکی از ملوک این سلسله که در قریه آهنگران غور سلطنت داشت در زمان سلطان محمود اسیر شده و انتحار کرد (قریه آهنگران شاید همان دیهی باشد که حالیه باین اسم در سمت علیای هریرود واقع است) در قرن دوازدهم سلاطین مقتدری از این سلسله بیرون آمدند که ابتدا غزنین و بعد هرات و قسمتی از خراسان و تمام افغانستان کنونی و قسمتی از هند را مسخر کردند در آن زمان پایتخت غور قلعه فیروزکوه بود که در قسمت علیای هریرود و ظاهراً در نزدیکی آهنگران واقع شده (جوزجانی ۱۰۴۷) جای این شهر که در اواخر قرن دوازدهم و اوائل قرن سیزدهم یکی از پایتخت های دولت مقتدر و مزین باینیه و عمارات عالیه بود دقیقاً معین نشده زیرا هنوز راجع به قسمت علیای هریرود چندان تحقیقاتی نکرده اند در سال ۱۸۴۵ که فریه (ج ۱ ص ۴۴۴ - ۴۴۵) وارد این سرزمین شده بود يك شاهزاده بومی بوی گفته بود که شهر قدیم شهرک واقع در نزدیکی دولت یار پایتخت سابق غور است و همچنین شهر قره باغ را که محاط به خرابه هائی است که در آنجا سکه هائی پیدا میکنند که بنا بقول صاحب منصب انگلیسی که آنها را رؤیت کرده بود متعلق به اسکندر کبیر میباشد پایتخت غور نامیده بود سلسله که به غوریان معروف است قبل از حمله مغول منقرض گشت قسمت غربی ممالک سلسله غور را سلطان محمد خوارزم شاه مسخر ساخت قلاع کوهستانی غور و غرچستان در مقابل لشکر مغول مقاومت سختی به متصد ظهور رسانیدند

هرات مثل سائر بلاد خراسان در سال ۱۲۲۱ بدست تولوی پسر چنگیز خان گشاده گردید و چون اهالی شهر به طیب خاطر قبل از یورش مغول تسلیم شدند تولوی شهر را عفو کرده و با عدام دوازده هزار نفر ساخلو شهر اکتفا و رزید ولی در همین سال پیشرفتهای موقتی جلال الدین خوارزم شاه موجب شورش اهالی شهر بر علیه مغول و باعث محاصره جدید شهر از طرف مغولها گردید پس از شش ماه محاصره در سال ۱۲۲۲ شهر مسخر و دستخوش تخریب کامل گردید عساکر مغول در زمان چنگیز خان در خراسان متوقف نشدند و در زمان سلطنت اوغدی مغولها مجبور شدند که ثانیاً این ولایت را متصرف شوند بدین جهت ولایت خراسان مورد خرابی و ویرانی جدید واقع شده و از اینرو دیرتر از ماوراءالنهر از صدمه وارده مرمت یافت هرات قبل از سائر بلاد خراسان ترمیم یافت بنا بر بعضی اخبار پارچه های استادان هرات بدرجه مورد پسند خاطر اوغدی خان واقع گردید که وی به صنعتگران هرات اجازه داد بوطن خویش عودت کرده و در آنجا بتاسیس کارخانهای خود همت گمارند در زمان سلطنت منکو (۱۲۵۱ - ۱۲۵۹) شمس الدین محمد کرت که اصلاً غور و قلعه خیصار را متصرف بود شهر هرات را بدست آورد اسم خیصار در تالیفات جغرافیا نویسان قرن دهم در بین راه هرات به غور بفاصله دو روز راه از هرات ذکر میشود (اصطخری ۲۸۵) شمس الدین مؤسس سلسله کرت گردید و بنا بر این در هرات دو باره سلسله غوری الاصل استوار شد

نقده. هرات مثل مهمترین شهر خراسان از این تاریخ شروع میشود بواسطه خرابی مرو و بلخ راه تجارتی که از آسیای غربی رو

ترکستان چین از شمال شرق و هندوستان در جنوب شرق میرفت متوجه هرات شد هرات تا زمان اخیر یعنی تا موقع احداث راه آهن ماوراء خزر این اهمیت تجارتي خود را دارا بود شهر هرات بواسطه موقعیت نافع تجارتي همیشه سرعت و در اندک زمانی از خدمات وارده از تاخت و تاز های طوایف کوچ نشین و سائر دشمنان خارجی قد علم میکرد بنا بگفته فریه (ج ۱ ص ۳۱۵ - ۳۱۶) هرات نقطه اتصال تمام راه هائی بود که به ممالک عمده آسیا میرفتند

سلسله کرت در تمام مدت استیلای مغول در ایران در هرات سلطنت میکرد. در قرن سیزدهم و چهاردهم فخرالدین کرت (۱۲۸۵ - ۱۳۰۷) ارك کنونی هرات را که در سمت شمالی شهر واقع و در آن زمان به اختیارالدین معروف بود بنا نهاد و نیز در دوره سلاطین کرت قلعه دست نیافتنی امان کوه و یا اشکبجه در چهار فرسخی جنوب غربی شهر بنامد مقتدرترین سلاطین آل کرت معزالدین حسین (۱۳۳۱ - ۱۳۷۰) بود که سقوط مغولهای ایران در زمان وی واقع گردید معزالدین حسین تمام ولایات را تا مرغاب در قید اطاعت خود در آورده و از آنجا ولایات شرقی را مورد تاخت و تاز قرار میداد چنانکه در سال ۱۳۶۸ شبورقان را تاراج و غارت کرد معزالدین تا سال ۱۳۵۶ اسماً مطیع آخرین پادشاه سلسله طغاتی مور مغولهای ایران بود و پس از فوت سلطان مغول پادشاه مستقلی شده و تا زمان مرگ در استقلال باقی بود هر چند که در سال ۱۳۵۴ بدست امیر قرغن پادشاه مملکت جغتای مغلوب گردید در زمان غیاثالدین پیرعلی فرزند معزالدین هرات در سال ۱۳۸۱ بتصرف تیمور در آمد عبدالرزاق سمرقندی مورخ (A 74 B)

که ماخذ اخبارش حافظ ابرو مورخ خراسانی است شرح مبسوطی راجع به هویت آخرین پادشاه هرات مینویسد و میگوید که غیاث الدین پادشاهی بود حلیم رعایا را آزار نمیکرد و در مدافعه شهر شخصاً مردانگی بمنصه ظهور رسانید ولی غلبه لذائذ نفسانی در وجودش بدرجه بود که قبل از وقت خود را مهیای مواجهه با محاصره نکرده بود و در صد جمع آوری قشونی برنیامد که بتواند حمله دشمن را دفع کند و اطمینان داشت که هر کس برای خاطر زن و فرزند جنگ خواهد کرد لیکن تیمور در همان آغاز محاصره وعده داد که جان و مال هر کس که در خانه خود نشسته و در مقاومت مسلحانه شرکت ننماید از تعرض مصون خواهد بود با این وضع کسی باو امر غیاث الدین توجهی نمیکرد و چون بوی توصیه کردند که چند نفر را برای عبرت دیگران بمجازات رساند پادشاه تسلیم شهر را به تیمور اصلاح دانست تیمور دیوار های داخلی و خارجی شهر را خراب کرده و غرامت بزرگی باهالی تحمیل کرد در سنه ۱۳۸۳ بعد از شورش اهالی شهر که قرین موفقیت نگردید تیمور غرامت بزرگتر از اولی از اهالی شهر دریافت نمود غیاث الدین را ابتدا در حکومت هرات باقی گذاشتند ولی در سنه ۱۳۸۲ به سمرقند برده و سال بعد بقتل رسانیدند

هرات بسرعت از خرابی های وارده قدم علم کرده و در زمان تیمور و تیموریان پایتخت خراسان بود چند سالی میرانشاه پسر تیمور در این ملک حکمرانی کرده و از سال ۱۳۹۷ شاهرخ پسر دیگر تیمور در مسند سلطنت هرات قرار گرفت شاهرخ بعد از فوت تیمور هم سکه به تخت سلطنت تمام ممالک نشست در هرات سکونت داشت در سال ۱۴۱۵

شاهرخ استحکامات هرات را که تیمور خراب کرده بود ترمیم و مستقر ساخت از سائر سلاطین مقتدر تیموریان سلطان ابوسعید در سال ۱۴۵۸- ۱۴۶۹ و سلطان حسین از ۱۴۶۹ الی ۱۵۰۶ در هرات سکونت اختیار کرده بودند دوره تیموریان درخشانترین ادوار تاریخ هرات است نام شاهرخ و سلطان حسین تا با امروز در خواطر سکنه هرات زنده و ورد زبانها است بنا بقول فریه (ج ۱ ص ۳۳۸) این دو نام معروف همه کس و حتی در کلبه های محقر مشهور است و مردم این دو نام را بر زبان جاری نمیسازند مگر با ستایش و احترام بعضی از ابنیه که تا با امروز محفوظ مانده منسوب بدوره تیموریان است در خود شهر فقط يك عمارت برجسته جلوه گر میباشد و آن مسجد جامع است که در سال ۱۲۰۱ سلطان غیاث الدین غور بنا کرده و بعد در دوره سلاطین کرت تعمیر و ترمیم شده است (اسفزاری ۱۳۱ B 10a 10a) مسجد جامع در سمت شمال شرقی شهر واقع شده است ابنیه و عمارات واقعه در حوالی شهر به زیبایی و قشنگی معروف بودند بهترین این عمارات در شمال غربی شهر واقع و معروف به «مصلی» (یعنی محل نماز) بود کلیتاً در حوالی شهر های بزرگ محلی را که مسلمین برای برگذار کردن مراسم دو عید بزرگ یعنی عید فطر و عید القربان در دهم ذیحجه جمع میشدند مصلی میگفتند مصلی هرات مرکب از سه بنا بود : مدرسه که در زمان ایت فقط دو محراب و چهار مناره از آن باقی مانده بود عمارت گنبد وار که مقابر بعضی از تیموریان در آنجا بود و مسجد بزرگ . بنا بقول اسفزاری (۱۳۱ B 10a 170) مسجد و مدرسه را ملکه گوهرشاد بیگم که قبرش در مصلی است در زمان سلطنت شاهرخ

بنا کرده ضمناً مورخ مذکور تاریخ وفات ملکه را هم ذکر کرده است که بسال ۸۶۱ هجری و یا ۱۴۵۷ میلادی بوده مسجد فوق الذکر دومین مسجد جامع هرات محسوب میشد فریه وایت از بزرگی و ظرافت گنبد و محرابها و تنوع تزئینات اظهار شکفت میکنند در این زمان ابنیه مذکور دیگر وجود ندارد زیرا امیر عبدالرحمن خان بواسطه اصرار مهندسین انگلیسی که منتظر محاصره هرات از طرف روسها بودند حکم به تخریب آن عمارات داد^۱

علاوه بر آن از نقاط جالب توجه اطراف تپه مصنوعی « تل بنگیان » (تپه تریاك كرش ها) است که در شمال شهر واقع شده ایت (۳۳) شنیده بود که آلودگان به این عمل در این تپه مجالس لهو و لعب ترتیب می دادند فریه (ج اص ۲ ۳۴) روایتی شنیده بود که به نظر خود وی هم بعد رسیده بدین معنی که گویا این تپه را نادرشاه برای توپ بستن بارك هرات ساخته بود احتمال کلی دارد که این تپه همان ارك هرات زمان قبل از مغول میباشد (اسفزاری ۱۱۰ ۲۱)

در سمت شرقی تل بنگیان بفاصله دو میل انگلیسی از شمال شرقی شهر محل کازرگاه واقع است (اصل کلمه کارزار گاه یعنی محل جنگ است که تحریف شده بنا بقول اسفزاری (۱۱۰ ۲۱) در سال ۲۰۶ هجری در این نقطه جنگی روی داد) که یکی از مقرهای سلاطین سابق هرات بوده و مقبره پیر هراتی خواجه عبدالله انصاری که یکی از مشایخ قرن یازدهم بود و مقبره وی را سلاطین تیموری در قرن پانزدهم بنا کرده اند در آنجا واقع شده است در پای قبر سنت مرمر عالی بیادکار کار گذاشته اند

اشخاص دیگری نیز در این مکان مدفون شده اند قبر دو ستمحمد خان امیر معروف افغانستان که در سال ۱۸۶۳ وفات یافت در همین مکان واقع است برای ابنیه و سنک های روی قبر مرمر سفید و سیاه بکار میبردند و مرمر سفید را در نزدیکی قریه او به و مرمر سیاه را در نزدیکی قریه شاه مقصود از کوههای شمال قندهار استخراج میکردند

بعقیده فریه زمانی بوده که تمام این عمارات و ابنیه در جزو شهر داخل بودند و شهر کنونی در دوره مشعشع تاریخ هرات فقط ارك بود لیکن هیچگونه مبنائی برای همچو حدس وجود ندارد اما راجع باینکه آیا هرات در دوره تیموریان چگونه بوده ما اطلاعات مفصلی در تالیفات مورخین اندوره مخصوصاً اسفزاری مییابیم از یذانات اسفزاری (۲۱۵) چنین استفاد میشود که نقشه شهر در آن زمان مثل امروز بوده: شهر محاط به باروئی بوده که پنج دروازه داشته و دو دروازه در سمت شمال واقع بودند اسامی دروازه ها همان نامهای کنونی بوده مگر دروازه جنوبی که نام دروازه فیروزآباد را که در قرن دهم معروف بوده از دست نداده بود و در این زمان دروازه قندهار معروف است اسفزاری شاگردان خود را مأمور ساخته بود که طول حصار شهر را مساحت کنند و معلوم شده بود که طول محیط دیوار شهر ۷۳۰۰ کام است از دروازه شمالی تا جنوبی ۹۰۰ کام و از شرقی تا غربی نیز همین اندازه بوده قول اسفزاری کاملاً مطابق حدود شهر کنونی میباشد که محیط آن بنا بگفته چون لوجین که مدت مدیدی در هرات بسر برده معادل يك فرسخ است (فریه ج ۱ ص ۲۳۳)

بعداز تیموریان هرات در جزو مملکت صفویه داخل گردید ولی

چند مرتبه بتصرف ازبک ها در آمد در اواخر قرن شانزدهم شاه عباس معروف حکومت ایرانیان را در هرات مستقر و سعی داشت اهمیت شهر را از نو ترقی دهد در قرن هیجدهم و نوزدهم شهر مایه کشمکش امرای افغان و شاهان ایران بود و عده نفوس شهر اگر بارقामी که سیاحان نقل میکنند اعتماد باشد دچار تغییرات بزرگی میشد فریه (ج ۱ ص ۳۲۶) میگوید که در سال ۱۸۳۸ عده نفوس شهر قبل از محاصره ایرانیان ۷۰۰۰۰ نفر بوده و بعد از محاصره فقط ۶۰۰۰ با ۷۰۰۰ باقی ماندند بار محمد خان حکمران جدی هرات (۱۸۴۲) که شخصیت وی هم تاثیرات بزرگی در فریه و سیاحان انگلیسی بخشیده بود سعی میکرد که اهالی را دوباره متوجه هرات کند و بواسطه اعلان عفو عمومی کسانی که در دوره جنگ های سابق به ایرانیان و یا انگلیس ها پیوسته بودند بران داشت که به هرات عودت کنند در سال ۱۸۴۵ که فریه به هرات آمد عده نفوس شهر ۲۰۰۰۰ الی ۲۲۰۰۰ نفر بوده حدس کرد و گف که در سال ۱۸۷۸ در هرات بود بر این است که عده نفوس شهر به ۵۰۰۰۰ نفر میرسید (کوستانکو ح ۲ ص ۱۷۴) وحشت و هراسی که بر اثر حرکت روس ها در سال ۱۸۸۵ تولید شد دوباره موجب تخلیه شهر از سکنه گردید ایت (افغانستان ۲۹) تخمین میزند که در شهر ذکوراً و انثاً بیش از ۱۰۰۰۰ نفر بود در سال ۱۸۹۳ ایت که بار دیگر به هرات آمد و در این سفر ثانوی بنا بقول وی (خراسان ۱۸) قریب به سه هزار خانوار در هرات سکونت داشته شهر محاط به خاکریز مر تفعی است که باروئی بر روی آن ساخته اند دو خیابان شهر یکی از شرق

به غرب و دیگری از شمال بجنوب با هم تقاطع میکنند و سر تا سر
و باتیر های چوبی پوشانده شده اند در محل تقاطع خیابانها کنبه چهار
سو واقع شده سقف چهار سو و خیابانها (بازار های) مجاور را از
آجر ساخته اند عمارت حکمران (چهار باغ) که در جنب مسجد
جامع واقع شده بهیچوجه جالب توجه نیست کلیتاً تمام ابنیه شهر را
(Afghanistan, 29) از گل ساخته اند بنا های سنگی ابدأ وجود ندارد
و عمارات آجری کمیاب

در پائین هرات در وادی هریرود چند قریه واقع است که در
هر يك از آنها بنا بقول سیاحان زمان اخیر در ردیف خانه های مسکونی
خانهای گلی زیادی دیده میشود و بدین جهت قراء مزبور بنظر اول
بمراتب پر جمعیت تر جلوه گر میشوند علت انحطاط تمدن در این
سر زمین مانند تمام صفحه باد غیس تاخت و تاز های تراکیمه بود در
قرون وسطی در وادی هریرود در راهیکه از هرات به نیشابور میرفت
بفاصله يك منزل از هرات شهر بوشنك (بوشنج) واقع بود که وطن
سلسله طاهریان است چندین قریه در جزو بوشنك محسوب بود در
بوشنك میتوانستند از آب هریرود استفاده کنند و پائین تر از این آب
هریرود مثل این زمان بقدری کم میشد که بشرب اراضی هم نمیرسید
در سال ۱۸۸۵ که اعضای کمیسیون سرحدی انگلیس چهل روست پائینتر
از شهر از رود هریرود میگذشتند (Proceedings 277) در این نقطه رودخانه
بچندین شعبه منقسم میشد و هیچیک از شعبات در آن فصل سال (نوامبر)
بیش از دوفوت عمق نداشت وادی هریرود متدرجاً تنگتر میشد و در نزدیکی
پل تیریل واقعه در ۷۵ ورستی هرات عرض آن يك میل انگلیسی هم
نمیرسید پل تیریل يك بنای ظریف و محکمی بوده و با اصلاحات مختصری

احتیاج داشته از تیر پل که میگذرد نرسیده به قریه کوهسان که بفاصله
 يك ميل انگلیسی در ساحل یمین رود خانه واقع است وادی هریرود
 مجدداً وسعت مییابد کوهسان در سال ۱۸۸۵^۱ آخرین قطعه مسکون بود
 که در طول سرحد غربی افغانستان واقع شده بود قلعه کوهسان بحال
 خراب افتاده بود فریه (ج ۱، ص ۲۷۱) در سال ۱۸۴۵ فقط ۴۰۰ خانه
 مسکون در کوهسان دیده بود در صورتیکه محوطه خرابه های شهر قدیم
 فضای بیشتری را اشغال کرده است سرحد بین افغانستان و ایران در رود
 هریرود تا قریه ذوالفقار است و ذوالفقار همان نقطه ایست که در سال
 ۱۸۸۵ نزدیک بود موجب قطع مذاکرات بین روسیه و انگلیس و آغاز
 عملیات خصمانه بشود اهمیت ذوالفقار در آنست که از اینجا معبری به
 سلسله ارتفاعات کوهستانی ساحل یمین رودخانه باز میشود و از آن بعد
 دنباله صخره ها در امتداد تقریباً چهل ورست رو بشمال تا پل خاتون
 کشیده میشود ایت (افغانستان ۷۶) تصدیق میکند که اشغال ذوالفقار
 برای روسها لازم بود تا بتوانند سرحد خود را يك کاسه کنند و صاحب
 نقطه سرحدی باشند که مطابق حوائج ستراتیژی بوده و بین خطوط حمله
 در طول هریرود و کشک ارتباط مستقیمی برقرار کنند بهمین جهت بود
 که افغانها و انگلیسها نمیتوانستند این نقطه را در دست روسها باقی
 گذارند و ایندفعه روسها مجبور به تسلیم شدند و بدین جهت راه ورود
 از شرق به قسمتی از دره هریرود در جنوب پل خاتون بروی آنها بسته شد
 پل خاتون بنائی است مانند بنای تیر پل و شباهت این دو بقدری
 زیاد است که انگلیسها هر دو پل را کار يك استاد میدانستند در این

نقطه هریرود تا شهر سرخس سرحد بین روسیه و ایران است سرخس قدیم واقعه در سمت یمن هریرود در تصرف روس و سرخس نو در حدود ایران است در قرن دهم در زمان اصطخری (۲۷۲) آب هریرود در مواقع کم آبی بسرخس نمیرسید در این زمان بنا بقول لساو که در سال ۱۸۸۲ در سرخس بوده مسیل رودخانه معمولاً خشک است^۱ با این وضع سکنه این سامان در قرن دهم میتوانستند زراعت خود را فقط با آببازان و یا آب چاه مشروب سازند کلیتاً اراضی مزروعه و فور نداشت و اطراف شهر بیشتر مرتع بود ثروت عمده اهالی عبارت از شتر بوده شهر سرخس بواسطه موقعیت تجارتهی خود که در سر شاهراه نیشابور بمرو واقع شده بود اهمیت تجارتهی بزرگی داشت و از حیث بزرگی برابر نصف مرو بود در این زمان بعد از احداث راه آهن ماوراء خزر اهمیت سرخس فقط از نقطه نظر ستراتیژی است سرخس روس عبارت از صد خانه و سرخس ایران دارای يك قلعه که در سال ۱۸۵۰ ساخته شده و عدم قلبی ساختن است هریرود (و یا بطوریکه در سمت سفلی مسیل خود معروف است رود تجند) در پائین سرخس در ریک زار فرو میرود راه آهن آسیای وسطی در نزدیکی ایستگاه تجند واقعه در ۱۱۸ ورستی مرو مسیل رودخانه را قطع میکند اما اینکه آیا رودخانه در يك زمانی بکثرت آب معروف بوده سئوالی است که جواب آن مشکل است سیاحان کمتر بدین سر زمین قدم گذارده اند و بدین جهت راجع برود خانه تصورات بس موهومی داشتند بطوریکه در سال ۱۸۴۵ فریه (۱۰۱ + ۲۷) ممکن دیده بود يك افسانه بومی را باور کند دائر بر اینکه هشتاد سال قبل از مسافرت وی یعنی در قرن هیجدهم هریرود متصل بمرغاب بود

سیستان ، قسمت جنوبی افغانستان و بلوچستان

دیدیم که هرات در آن زمانیکه از راه تجارتي شمال کنار افتاده بود مرکز تجارت با سیستان و ولایات جنوبی ایران بود در هریرود یکنفر از آتش پرستان پلی ساخته بود که بنا بقول مقدسی (۳۳۰) در تمام خر اسان نظیر نداشت اسفزاری در دوره تیوریان پل را به همان نامی که امروزه معروف است اسم میبرد و پل مالان مینویسد در کتب انگلیسی Pul-i-Malun و فریه (ج ۲، ص ۲۹) Peul-Malane نوشته اند در قرن نوزدهم یار محمدخان پل را تعمیر کرد بعقیده فریه اگر این پل در اروپا بود در انظار يك چیز بسیار عادی بود لیکن در افغانستان باعث حیرت عموم شده این پل را از آجر ساخته اند و دارای ۲۶ چشمه است و نیز برای حفظ پل از سیل سدی از شن ساخته اند

در قرن دهم باغات سمت جنوبی هرات تا يك فرسخ امتداد داشت بقاصله سه روز راه از هرات بلوك ولایت اسفزار واقع بود که در کمال آبادی و عمران و چهار شهر کوچکی داشت که نام یکی از آنها یعنی ادرس کن تا با امروز روی قریبه ادرس کند واقع در دو منزلی هرات مانده است قسمت علیای رود هاوردهم که ولایت مزبور را مشروب و رو بسمت جنوب غربی جاری شده بدریاچه هامون میریزد بهمین اسم معروف است تمام ولایت اسفزار که سه منزل راه امتداد آن بود بالتمام آباد و معمور و ابدأ اراضی باثری در آنجا نبود شهر اسفزار در يك منزلی جنوب

ادرس کند واقع بود اسم این شهر بشکل مخفف سبزوار و یا سبزار هم دیده میشود در زمان تیمور سال ۱۳۸۳ شهر سختتر از هرات دستخوش تاراج و قتل و غارت هولناکی گردید زیرا اهالی هرات بر علیه تیمور شورش کرده و حاکم تیمور را بقتل رسانده بودند پس از تصرف شهر بحکم تیمور مناری از دوهزار نفر انسان زنده ساخته و دست و پای آنانرا بسته روی هم سوار و روی آنانرا با خاک و قطعات آجر پوشاندند (شرف الدین ۳۶۰، ۱) شهر اسفزار بر خلاف هرات بواسطه ادامه شورش و قتل و غارت‌هایی که بدان مترتب بود در دوره تیموریان از صدمات وارده قدهلم نکرده معین الدین اسفزاری مورخ نام برده در ضمن توصیف وطن خود فقط از خرابه‌های بلاد و قلاع وسیع آن سخن میراند فریه (۳۷۰، ۲) مینویسد که در قرن نوزدهم خطه اسفزار از جنگ‌هایی که بین ولایت هرات و قندهار روی میداد در صدمه و زحمت بود فقط خرابه‌ها و قنوات خشک از رونق و عمران گذشته که شاید از زمان شاه عباس یعنی اواخر قرن شانزدهم و اوائل قرن هفدهم بود حکایت میکردند احداث و بنای يك سلسله کاروانسراها را که در جنوب هرات بر راه قندهار واقع است بزمان سلطنت شاه عباس نسبت میدهند که هرات را از ازبک‌ها گرفته و اقتدار خود را در این سرزمین مستقر ساخته بود در بین خرابه‌هایی که فریه (ج ۲ ص ۳۶۳) شرح داده است قلعه بزرگ سبا مذکور گردیده که بفاصله نیمساعت راه از اسفزار و در بالای کوه ساخته‌اند اهالی محل بنای قلعه را به اسکندر مقدونی نسبت میدهند اسفزاری همین خرابه‌ها را شرح داده و قلعه مزبور را عطف کوه نامیده است از تعریفات اسفزاری که از مسجد جامع هم ذکری نموده معلوم میشود که

این قلعه در دوره اسلام مسکون بوده در زمان اسفزاری البغازی نام را
بانی این قلعه مینامیدند

تمام راه را میبایستی از میان سلسله جبالی گذشت که برای عبور و مرور
اشکالی ندارد این راه بولایت سجستان و یا سیستان میرفت که در قرون
وسطی وسعت حدود آن بیشتر از حدود ولایت کنونی سیستان بوده که
مطابق قرار داد ۱۸۷۲ بین ایران و افغانستان تقسیم شده است
جغرافیانوسان قرن دهم بلاد سجستان را هم مستقیماً سرحد ولایت هرات
قرار میدهند ولی سرحدات آنرا باختلاف ذکر میکنند اصطخری در یکجا
(۲۸۲) قریه دره را (در دو منزلی جنوب اسفزار) در جزو ولایت
هرات می‌شمارد و در جای دیگر (۲۴۹) نه تنها قریه دره بلکه قریه
کوستان را که در يك منزلی شمال دره واقع بوده در جزو سجستان
محسوب میدارد در هر صورت شهر فراه که در يك منزلی جنوب دره
واقع بوده و تا با امروز بهمین اسم باقی است در جزو سجستان بوده بنا
بقول قریه در این زمان اهالی فراه امتناع دارند از اینکه شهر خود را
در جزو سجستان محسوب بدانند در زمان تیمور فراه شهر یار مخصوصی
داشت که در سال ۱۳۸۳ بطیب خاطر در قید اطاعت جهانگشا در آمد
فراه در ساحل یسار و جنوب رودخانه فره رود واقع است در قرن دهم
شهر در هر دو ساحل رودخانه واقع بوده قریه (۲۷۸، ۲) خرابه های
جنوب رودخانه را که بقاصله نیمساعت راه از شهر دره که از سه طرف
در میان کوه واقع شده است قدیمترین شهر فراه میداند بعقیده قریه
این شهر مدتها قبل از حمله اسکندر کبیر بنا شده لیکن قریه دلائلی در
اثبات عقیده خود اقامه نمیکند این بدور خاراکسی در يك قرن قبل از

میلاذ از کوه فرا اسم میبرد ولی راجع بمحلی که شهر در آنجا واقع بوده اطلاعات صریحه نمیدهد فراہ امروز بشکل هرات بنا شده لیکن بمراتب کوچکتر از هرات و دور آن هم خاکریز مرتفعی دارد سیستان کنونی به سه قسمت منقسم میشود که بنا به تعریفات کرزن (ج ۱ ص ۲۲۶) باقتضای فصل سال و مقدار آب گاه دریاچه و با طلاق و گاه زمین سفتی را تشکیل میدهند رود هارود رود وفرد رود و خاش و هلمند دو دریاچه و یا با طلاق تشکیل میدهند : هامون فراہ (محل ریختن دو رود اولی) و هامون سواران (محل ریختن دو رود دیگر) محوطه واقعه بین این دو معروف به نیزار و نی انبوهی در آن روئیده در مواقع کثرت آب دو دریاچه بهم متصل و نیزار زیر آب میماند و اگر آب زیاد تر گردد تمام جلگه هامون غرق آب میشود کمتر اتفاق میافتد که تمام هامون غرق آب بشود و غالباً فقط يك ثلث گود آنرا آب میگیرد بطوریکه اعضای کمیون سرحدی انگلیس در سال ۱۸۸۵ شنیده بودند تشکیل گود زره را اهالی محل بخاطر نداشتند و کلیتاً اغلب میتوان مسیل تمام رودها را خشک و بی آب مشاهده کرد تا اینکه گودها را مملو از آب دید چون وضعیت صفحه سیستان تا ایندرجه بسته بکثرت و یا قلت مقدار آب بوده لهذا مملکت غالباً دچار تغییرات میشده دریاچهها گاه پر از آب و گاه کم آب شده حتی بکلی ناپدید میشوند رودخانهها مسیل خود را تغییر میدادند بعضی اوقات بطوریکه در سائر نقاط آسیای وسطی هم اتفاق میافتد شعبه عمده رودخانه از نهر مصنوعی جریان مییافت و نهر مزبور در این قبیل موارد بسرعت صورت مسیل طبیعی را بخود میگرفت گل و لای که رودها میآوردند باعث حاصلخیزی فوقالعاده مملکت بود ولی سیلابهای

مکرره اهالی را مجبور میساخت که ترك بلاد و قرا گفته و مساکن جدیدی ایجاد کنند بعقیده کرزن در هیچ نقطه دیگر نمیتوان در يك همچو محوطه كوچك اینهمه خرابه شهر و قریه یافت جغرافیا نویسندگان قرن دهم از يك دریاچه معروف به زره (Aria palus) در نزد نویسندگان کلاسیك) اسم میبرند که سی فرسخ طول و ۴ الی ۸ فرسخ (اصطخری ۲۴۳ يك منزل راه) عرض آن بوده هر چهار رودخانه فوق الذکر باین دریاچه میریختند حدود دریاچه در آن زمان متصل تغییر میکرد

در این زمان حاصل خیزترین قسمت سیستان صفحه ایست که بین هامون و ساحل یسار هلمند واقع است و سکو هه و نصرت آباد (و یا نصیر آباد) در این قسمت از مهمترین بلاد ولایت سیستان می باشند شهر زرنج که در قرون وسطی شهر عمده سیستان بود در سمت یمین هلمند واقع بود نام ولایت در نکیانا و اسم ملت سارا نگای روی اسم این شهر مانده است خرابه های زرنج بین شهر نادعلی و قریه زاهدان جهان آباد واقع شده است اصل سجستان چنانکه معلوم است از کلمه سکستان یعنی مملکت سگ ها اخذ شده که این بدور خارا کسی ساکسته نه می نویسد این بدور این ولایت را در جای مملکت در نکیانا قرار نمیدهد بلکه سکستان را در محل پارتاگنا (بین در نکیانا و اراخزیا یا هند سفید) میداند در این زمان برای تمیز دادن سکنه بومی از بلوچها و سائر عناصر غریب کلمه سیستانی استعمال میشود در قرون وسطی کلمه سکزی هم دیده می شود بعقیده رولینسون (کرزن ج ۱ ص ۲۳۲) سیستانیها از ایرانیانی ستند که از نژاد خااص آریائی حتی سیستانیها را با جمشیدیهای هرات

میتوان یکانه نماینده نژاد قدیم آریین در ایران دانست اینها بهتر از دیگران زبان و شکل دوره هخامنشیان را محفوظ داشته اند

با وجود بادهای گرمی که در سیستان میوزد و چنانکه اصطخری (۲۴۲) هم اشاره کرده و میگوید که در زمان وی برای ساختن آسیاب های بادی از آن استفاده میکردند معهذ سیستان مملکتی است حاصلخیز و دارای آب و هوای گرم بنا بقول هولدیچ عضو کمیسیون سرحدی انگلیس (Proceedings, 162) باد شمال غربی در ماه آبان بطوری در سیستان شدت میوزد که در مقابل آن باد NO انگلستان را میتوان نسیم خفیفی نامید باد ریک ها را بلند مسکرده و نزدیک ریک ها یک خطر دائمی برای اراضی آباد بود در زمان اصطخری (۲۴۲) اهالی سیستان برای جلوگیری از ریک با حداثت حصارهای چوبی متوسل میشدند از جمله مختصات جالب توجه ساختمان پایتخت های سجستان نکته ایست که اصطخری اشاره کرده و مینویسد که در موقع ساختن ابنیه مثل سائر بلاد آسیای وسطی چهار چوب و تیر بکار نمیدادند بلکه خانه ها را بشکل طاق نما از گل میساختند چوب قابل استعمال نبود زیرا دچار گرم شده و بزودی میپوسید از فراریکه فریه (ج ۲ ص ۳۱۷) تعریف میکند در این زمان خانه ها را در سیستان از نی و شاخه نوع ساخته و روی آنرا گل میگیرند یعنی خانه های سیستان با شکل معمولی ابنیه آسیای وسطی فرقی ندارد

هلمند که رود عمده این ولایت است در آن زمان هم بوفور آب موصوف نبوده هر چند فریه (ج ۲ ص ۳۳۹) هلمند را یگانه رودخانه حقیقی مینامد که بین دجله و هند واقع شده و عقیده دارد که اگر این رود درست اروپائیهما بود کشتیها در آن سیر میکردند در زمان اصطخری (۲۴۳) جهت زات بین بست

(در این زمان به قلعه بست معروف است) و زرنج که ترعه سنار و در آنجا احداث کرده بودند فقط در مواقع پرآبی میتوانستند حرکت کنند در يك منزلی بالای زرنج سدی بوده که انفاری از هلمند آنجا کشیده بودند شاید این همان سداست که در قرون وسطی غالباً باسم بندرستم دیده میشود و بنای آنرا به پهلوان افسانه ایران که اصلاً چنانکه معلوم است از سجستان بوده نسبت میدهند علی الظاهر این افسانه با احداث سد قبل از اسلام دلالت میکند تیمور در سال ۱۳۸۳ و بعدها يك بار دیگر شاهرخ سد را خراب کردند در این زمان سدی در قریه کوهك است که از شاخه توغ و چوب و گل و برای برگرداندن آب به نهری که به سکوه میرود ساخته اند سجستان در قرون اول اسلام مأمن خوارج بود که از آنجا علم شورش برافراشته و بلاد مجاور خراسان را مورد تاخت و تاز قرار میدادند در مبارزه با خوارج علاوه بر عساکر منظم عدّه نیز از داوطلبان باسم المطوعه شرکت داشتند و بدیهی است اشخاصیکه شغلی نیافته و یا قابل بزحمت کشی نبودند صفوف المطوعه را تکمیل میکردند سلسله صفاریان از بین همین طبقه بیرون آمد و یعقوب صفاری که مؤسس این سلسله بود بواسطه لیاقت و کفایت خود رئیس یکی از دستجات مزبور شده خوارج را مغلوب و یا بسوی خود جلب کرده سلسله بومی را خلع و خود شهریار مختار سجستان شد و بعد سائر ولایات افغانستان کنونی و صفحات جنوبی ایران و خراسان را مسخر ساخت یعقوب و پس از وی برادرش عمرو از سال ۸۷۳ الی ۹۰۰ مقتدرترین سلاطین قسمت شرقی عالم اسلام بودند بطوریکه از نگارشات اصطخری (۲۴۱) در باب عمارات و ابنیه که یعقوب و عمرو در زرنج ساخته بودند مستفاد میشود این دو شهریار

وطن خود را قراموش نکرده بودند شاید علت وجود پل‌ها و سائر بناهایی
 که جغرافیایانویسان قرن دهم تعریف میکنند نتیجه کارهای صفاریان بوده
 در هلمند نزدیکی بست (در این زمان قلعه بست) پلی بوده که از جهازات
 ساخته بودند (مقدسی ۳۰۴) و نیز پل هلمند را در راهی ذکر میکنند
 که از زرنج و طریق شهر جوین که تا با امروز بهمین اسم معروف است
 و قراه رو بشمال میرفته (اصطخری ۲۴۸) بالاخره در راه زرنج به
 بست پل آجری در خاش رود ساخته بودند (اصطخری ۲۴۹) برجسته
 ترین خرابه‌ها از حیث بزرگی و وسعت خرابه‌های پیشاوران است که
 بلاواسطه در شمال نیزار دیده میشود و نیز از جمله آثار جالب توجه
 قلعه طاق است که در یک منزلی جنوب زرنج واقع بوده و حتی کونولی
 (Konolly) سیاح قرن نوزدهم هم نام آنرا ذکر میکند جغرافیایانویسان
 قرن دهم طاق را شهر کوچکی مینامند ولی همین طاق در قرن یازدهم
 قلعه محکمی بود که سلطان محمود غزنوی در سال ۱۰۰۳ بسا زحمت
 زیادی مسخر ساخت قلعه محاط بهفت بار و خندق عمیقی بود که
 عبور از آن فقط بوسیله پل متحرک میسر میشد (تاریخ عتبی ۲۴۹) اقتدار
 سلسله صفاریان که از سجستان بیرون آمده بود طولی نداشت لیکن خواطره
 های عمیقی در اهالی سجستان باقی گذاشت تمام امرای دوره های بعد حتی
 تا زمان اخیر خود را از اولاد یعقوب و عمر و یا برادران آنها نامیده
 و برای جلب مردم بسوی خود از نام صفاریان استفاده میکردند ولایت
 سیستان در تحت اقتدار این سلسله‌ها تمام قرون وسطی را باستثنای قدرت
 های قلیل‌المدت بسر برد عمر سلسله صفاریان یعنی نمایندگان حقیقی و
 یا موهوم آن از دوره مغول و زمان تیمور بیشتر بود مغولها در سال

۱۲۲۲ سیستان را خراب و ویران و در سال ۱۲۲۹ باقطع مسخر ساختند ولی سلسله بومی را باقی گذاردند چنانکه امیر تیمور هم در سال ۱۳۸۳ همین معامله را نمود سیستان مانند اسفزار بواسطه شورشهای مکرر حکمروایان بومی که متکی بسکنه وفادار و صدیق بودند در دوره اولاد تیمور نتوانست از ضربات وارده قد علم کند از قرن شانزدهم شاهان محلی مطیع صفویه و بعد نادر شاه و در نیمه دوم قرن هیجدهم در قید اطاعت افغانستان در آمدند در قرن نوزدهم ولایت سیستان مایه بحث و منازعه بین حکمرانان هرات و قندهار بود در سال ۱۸۴۶ در زمان قریه سرحد بین هرات و قندهار خاش رود بود بعد از آنکه دوست محمدخان (وفات در سال ۱۸۶۳) افغانستان را متحد ساخت برای تصرف سیستان محارباتی بین ایران و افغانستان روی داد و بالاخره تحدید سرحدات در سال ۱۸۷۲ بتوسط کمیسیون انگلیسی که ژنرال گولد سمید در رأس آن قرار گرفته بود سمت انجام پذیرفت و ضمناً قسمت بهتر ولایت سیستان تا هلمند بایرانیان رسید

در این زمان راه عمده از هرات به هندوستان از ولایت بکوا و زمین داور میروود ولایت زمین داور در قرن دهم از لحاظ سرحد ملک غورها و متصرفات سائر ملل مستقلی که در بین آنها ترکهای خلیج را ذکر میکنند حائز اهمیت بود شکل خواندن کلمه خلیج از روی اشتقاقی است که رشیدالدین و بعضی از مؤلفین ترك (رادلوف اویقورها ص ۲۶ ۵۱۳۵) ذکر میکنند در هندوستان که یکی از سلسله ها از بین این قوم بیرون آمده است این نام طایفگی را خلیج (بکسرخا) تلفظ میکردند خلیج ها بعد زبان افغانی را قبول و با افغانه یکی شدند و اکنون در بین

افغانها پر جمعیت ترین طوائف را تشکیل میدهند (بعقیده مارکوارت ۲۵۱-۲۵۳ باید خواجه خوانده شود) در زمینداور پست هائی برای جلوگیری از تاخت و تاز غورها گماشته بودند سلطان محمود غزنوی از همین مکان بجنگ با غوریان میپرداخت (بیهقی ۱۲۳) ساکنین زمین داور تا با امروز بجنگ جوئی و تعصب معروفند

در قرن دهم شاهراه عمده قدری جنوبتر واقع شده بود و از طریق بست که یکی از مراکز مالالتجاره در راه هندوستان بوده میگذشت راجع بجزیران قسمت وسطی هلمند بین بست و زرنج مدارك کمتری در دست داریم در سال ۱۸۸۵ اعضاء کمیسیون سرحدی انگلیس در امتداد مسیر این رودخانه از خوجه علی تا هامون سیاحتی کرده‌اند و بنا بگفته آنها (Proceedings 161) تمام محوطه بین لندی و قلعه فتح مملو از خرابه های قلاع و قراء و آثار قنوات قدیمه میباشد قلعه قلعه فتح را در افسانه ها پایتخت سلسله کیانیان مینامند که ممدوح شاهنامه هستند در تعریف فتح عرب (بلادری ۴۳۴) فقط تنها قریه رودبار را باسم کنونی آن ذکر میکنند این ولایت را گرمیر میخوانند بنا بقول کرزن هیچیک از ولایات افغانستان مانند گرمیر از هوا و هوسهای انسانی صدمه ندیده کرزن قول محقق دیگر (بلیو) را نقل میکند و این آخری با کلمات شگفت آمیزی از حاصلخیزی زمین و وفور آب سخن رانده و میگوید که فقط استقرار حکومت مقتدر و عادلانه لازم است تا عمران و رونق گذشته مملکت تجدید و تمام ساحل رود تا سیستان مبدل به باغات بشود در نزدیکی بست رود ارقنداب به هلمند میریزد صفحه ارقنداب و شعب آن که همان آراخزبای قدیم است همیشه دارای

اهمیت تجارتی و سوق الجیشی بوده چه دو رشته راهی که از آسیای غربی به هندوستان می‌رود در همینجا بهم متصل میشود: یکی راهی است که رو بشمال شرق بقسمت شمالی پنجاب می‌رود و دومی راهی که رو بجنوب شرق به مولتان و مصب هند منتهی میگردد در قرن دهم این ولایت را الرخج (و گاهی الرخذ) مینامیدند و ظاهراً این کلمه همان نام قدیمی ولایت است (بعقیده مارکوارت ۳۷ Karachwat) که یونانیها به آراخز یا مبدل کردند اهمیت سوق الجیشی قلعه كَشَك كه عبور از هلمند را بر راه قندهار به هرات محافظت می‌کند و هکذا -

اهمیت خود قندهار سبب تولید این خیال میشود که در این صفحات از ازمینه قدیمه که قدمت آن بخاطر نرسد شهرها و بلادی معمور بوده لیکن نامهای این بلاد بعدها معروف شده اند در قرن دهم در جای كَشَك شهر فیروز وند واقع بوده که منزل اول راه بست به زمینداور و غزنه بوده (اصطخری ۲۴۸ و ۲۵۰ مارکوارت ۲۵۵ و ۲۸۰) نام قندهار در تألیفات جغرافیایانویسان دیده نمیشود و مراد جغرافیایان نویسان مزبور از کلمه قندهار ولایت قندخوار هندوستان است که در نزدیکی مصب کابل واقع است فقط معدودی از مؤلفین مانند بلاذری و یعقوبی و مسعودی قندهار را با نام کنونی اسم می‌برند (مارکوارت ۲۷۰ - ۲۷۲) جغرافیایانویسان قرن دهم شهر پنجوای و تکین آباد را که در فاصله يك فرسخ از پنجوای بر سر راه غزنه واقع بوده از جمله بلاد عمده الرخج مینامند تکین آباد از لحاظ يك قلعه مستحکم اهمیتی در تاریخ غزنویان دارد و بعقیده اندرسون جای آن در محل قندهار بوده قندهار در قرن هیجدهم در نیمه راه بین شهر ككنونی و ساحل ارقنداب بین

جبال سنگی مرتفع و تیزی بر روی سه قطعه مرتفعی که یکی بر دیگری مسلط بوده واقع شده بود نادر شاه افشار خواست شهر را قدری بطرف غرب منتقل سازد لیکن نادر آبادی که وی بنا نهاد پس از اندک زمانی خراب شد شهر جدید را احمد شاه مؤسس دولت افغانستان بنا نهاد و از حیث نقشه فرقی با هرات ندارد قندهار که در وسط جلگه و در میان ارتفاعات واقع شده است از حیث اهمیت سوق الجیشی نمیتواند با هرات طرف مقایسه واقع شود

در قرن دهم از شهر پنجوای يك راه رو بشمال شرق به غزنه و راه دیگر بطرف جنوب شرق سوی قسمت شرقی بلوچستان کنونی میرفت در قرن دهم از راه تجارتی مستقیمی که از سیستان از طریق گرمسیر به بلوچستان میرفت و نظر به خرابه های باقیه در گرمسیر مدتی دایر بوده و در این زمان انگلیسها با احراز موفقیت در تجدید آن میکوشند اسمی نمیرند جغرافیا نویسندگان قرن دهم فقط يك راه از بست به پنجوای و از آنجا به بلس میشناختند که اسفنجای و سیوی که در این زمانت سیبی خوانند از بلاد آن بودند (اصطخری ۴۴۴، ۲۵۲۰) در آن زمان قسمت شمال شرقی افغانستان را توران مینامیدند که شهر عمده آن قصدار بوده که تا با امروز باین اسم باقی است در این زمان قصدار در بلوچستان پایتخت خان نشینی کوچکی است که مطیع کلات شهر عمده تمام صفحه بلوچستان میباشد در قرن دهم ظاهراً قصدار همان اهمیتی را داشت که امروزه کلات دارا میباشد حکمران قصدار هیچ اقتداری را غیر از اقتدار خلیفه نمیشناخت در قرن یازدهم سلطان محمود غزنوی مجبور بود که با قصدار جنگهای سختی کند اهمیت قصدار از قرار معلوم بر روی این اساس بوده

که در اینجا راهی که از ایران غربی و از طریق قسمت جنوبی کرمان و شهر جالق (که در این زمان هم در سرحد ایران و بلوچستان واقع است) میرفت با راه هندوستان متصل میشد عائدات سالیانه گمرکات تجارتی که در قصدار اخذ میشد بیک میلیون درهم میرسید (مقدسی ۴۸۵) شهر قندابیل که در این زمان قنداوه گویند بر راه بالس به قصدار قرار گرفته در جزو ولایت توران بوده قنداوه در مرکز حاصلخیزترین نقطه بلوچستان که عموماً سرزمین سنگلاخ و شن زاری است واقع شده است تنها فقط قلمرو خانی قوچ قنداوه است که بنا بقول محققین انگلیسی اگر بخوبی زراعت و معمور شود ممکن است خوراک تمام بلوچستان را بدهد افراد قوم کوچ نشین و بت پرست البدیه برای تجارت به قنداویل میآمدند (اصطخری ۱۷۶) از قرار معلوم مقصود از این نام همان قوم برهوی است (که البرهه باید خوانده شود) این قوم در قرن هفدهم حکومت را از دست بلوچها گرفته و در این زمان طائفه زمامدار بلوچستان است هر چند که بلوچها هم در معافیت از مالیات که فقط از مهاجرین تخته قاپوی وارده از افغانستان و هندوستان اخذ میشود با برهه شریک میباشند در قرن دهم شغل عمده این قوم شترداری بود و اینها حتی به فارس و خراسان هم شترهای تخمی میآوردند در ساحل بلوچستان چند خلیج واقع شده که تا یکدرجه حکم لنگرگاه را دارند خلیجهای بلوچستان در دوره جغرافیا نویسان عرب دارای اهمیت تجارتی نبودند و تمام تجارت بسوی لنگرگاه دیبل که در سمت غربی مصب هند واقع است (در این زمان به لار بندر موسوم میباشد) متوجه بود

قسمت جنوب شرقی افغانستان که کانون تشکیل مملکت کنونی

افغانستان است در تاریخ بیش از بلوچستان اهمیت دارد از پنجوای راهی به غزنه و کابل میرفت و هر دو شهر انبارگاه مال التجاره هندوستان بودند موقعیت سیاسی این صفحه در زمان قبل از اسلام چندان روشن نیست جغرافیا نویسان در يك جا غزنه را در جزو ولایاتی می‌شمارند که در قید حکومت سبجستان بودند و همان جغرافیا نویسان در جای دیگر غزنه را منسوب بولایتی میدانند که در تصرف ملوک بامیان بود (اصطخری ۲۳۹ و ۲۸۰) در هر صورت هم در کابل و هم در غزنه ملوک بومی مخصوصی سلطنت میکردند و لقب پادشاه کابل کابل شاه بود فاتحین عرب در هیچ زمان به فتح مملکت ماورا هندو کن موفق نشدند و فقط از کابل شاه و ملوک دیگر خراج میگرفتند این ولایت را فقط در قرن نهم یعقوب لیث مؤسس سلسله صفاری بممالک اسلامی بطور محکمی ملحق ساخت ضمناً در اینجا از يك امیر مسلمانان که مقیم گردیز بود (گردیزی ۱۱) سخن میرانند و گردیز در يك منزلی راه غزنه به هندوستان بود (مقدسی ۲۴۹) پس از سقوط صفاریان در غزنه و کابل دو باره ملوک محلی بر قرار شدند در قرن دهم البتکین سر کرده سامانیان با مولای خود نزاع کرده از هندو کن عبور و غزنه را مسخر و سلطنت سلسله غزنویان را بنانهاد چنانکه معلوم است در زمان سلطنت سلطان محمود غزنوی (۹۹۸-۱۰۳۰) غزنه پایتخت مملکت وسیع و یکی از مراکز علوم و صنایع بود خرابه های این شهر در بیست و پنج ورستی شمال غزنه کنونی واقع شده آبادی و عمران غزنه در نتیجه چند مرتبه قتل و غارت از بین رفت اولین و شدیدترین ضربتی که به غزنه وارد آمد در سال ۱۱۴۸ از ناحیه غور ها تحت ریاست علاء الدین حسین بود که بواسطه خراب

کردن غزنه به « جهانسوز » معروف شد چنگیز خان در سال ۱۲۲۱ مردم غزنه را باستانهای صنعتگران که باسیری بردند قتل عام کرد (ترکستان ۴۸۰) بالاخره در سال ۳۲۶ مغولهای ایران که قشون توهاشیر بن خان جغتای را شکست دادند شهر را ویران ساختند در این حمله بود که قبر سلطان محمود را خراب و سکان مقبره را باسارت برده و نسخ قران و سائر کتب را آتش زده و یا پاره کردند (دنیال کننده تاریخ رشیدالدین ۵۰۸) غزنه کنونی هر چند که کلیتاً قریب بنده هزار نفر جمعیت دارد معهدنا بواسطه موقعیت خود که بر سر راه کاروانیان هند واقع شده است تا يك درجه دارای اهمیت تجارتي میباشد رودخانه هائی که غزنه و گردیز در ساحل آن واقع بودند به دریاچه آب ایستاده میریزند و این آخربن حوضه داخلی است که در راه رشته های رود هند واقع شده است

مملکت کوهستانی بین هند و حوضه های هلمند و آب ایستاده به جبال سلیمان معروف است انگلیس ها سلسله های سرحدی کوههای این ولایت را جبال سلیمان شرقی و غربی مینامند در این جبال در زمان قبل از تاریخ ملت افغان که عثی است از نژاد آریین سکونت داشت افغانه خود را پختون یا پشتون که جمع آن یختانا و پشتانا هست (پاکتی ها در نزد هرودوت) مینامند ماخذ کلمه افغان معلوم نیست و این لفظ برای اولین مرتبه در تاریخ عثی مورخ قرن یازدهم که جنک سلطان محمود غزنوی را با افغانه تعریف میکند دیده میشود (مثلاً در ص ۳۵۰ - ۴) افغانها در سرزمین کوهستانی خود که تقریباً کسی بدان دسترس نداشت هدت مدیدی در مقابل سیادت سیاسی سلاطین مسلمان و نفوذ تمدن

اسلامی مقاومت ورزیدند حتی در قرن چهاردهم در زمان اسفار امیر تیمور اکثر افغانه بت پرست بودند عربها به تسخیر ولایات حدود سفلی هند تا مولتان از سمت جنوب پرداخته بودند و مملکت کوهستانی بیژ کابل و غزنه از يك طرف و سواحل هند از طرف دیگر مسخر نشد، بود از تعریفات مقدسی (۴۸۶) دائر بر اینکه راه غزنه به مولتان را گاهی در مدت سه ماه می پیمودند معلوم میشود که تاخت و تاز کوهستانیان تا چه اندازه روابط تجارتي را بین ممالک مزبوره دچار اشکالات میکرد محمود ابتدا از سمت غرب بنای حمله به هند گذاشت و در پنجاب استوار گردید با وصف اینحال افغانه در دوره غزنویان و بعد هم در زمان غوریان استقلال خود را محفوظ داشتند بعد از اقدام مغولها به خرابی غزنه افغانه میتوانستند بلا مانع ولایت آباد مجاور را در معرض هجوم در آوردند این بطوطه سیاح قرن چهاردهم از سکونت افغانه در کابل سخن میراند افغانه علاوه بر حوضه کابل دریا بتدریج بنای سکونت در حوضه هلمند را گذاشتند از قرن چهاردهم باینطرف برای تشخیص مملکت افغانها کلمه افغانستان دیده میشود افغانها که بین طوائف واقوامی از نژادهای دیگر متفرق شده سکونت گزیده بودند مجبور بودند با طوائف دیگری که بعد از آن اکثریت را اختیار کردند مخلوط شوند ترکهای خلیج که در فوق مذکور گردید (رجوع شود به ص ۱۲۴) از جمله همین طوائف میباشند قندهار و کابل و غزنه در جزو قلمرو تیمور و تیموریان در آمدند با بر شاه از کابل به هند متوجه شده و این واقعه به تشکیل مملکت « مغولهای کبیر » منتهی گردید در قرن شانزدهم قندهار

در حدود ممکت صفویه داخل شد لیکن گاهی بتصرف مغولهای کبیر در میآمد در اوائل قرن هیجدهم افغانها از سقوط دودولت فوق الذکر استفاده کرده و بهمان سرعتی که کوهستانیان غور در قرن دوازدهم ترقی کرده بودند در مراحل بلندی قدم گذازدند در سال ۱۷۰۹ میرویس رئیس خلیجها قندهار را متصرف شده و حتی بسال ۱۷۲۲ پسرش محمود ایران را مسخر کرده پادشاه ایران شد نادرشاه که موفقیت های وی تایک مدتی جلو ترقی افغانه را گرفت بسال ۱۷۲۹ اشرف خواهرزاده محمود را از ایران بیرون کرده دو باره افغانستان را مسخر و هندوستان را تار و مار کرد نادرشاه برای اینکه به اهمیت خلیجها شکستی وارد سازد رؤسای قبیله افغانی ابدالی را بریاست عساکر افغانی تعیین میکرد بعد از فوت نادر شاه بسال ۱۷۴۷ احمد رئیس ابدالی^۱ از ایرانیان مجزی شده قندهار را متصرف و دولت مستقلی تاسیس کرد احمد شاه در سال ۱۷۷۳ در قندهار وفات یافت و مقبره وی تا باعروز عالیترین ابنیه قندهار است تیمورشاه (۱۷۷۳ - ۱۷۹۳) که جانشین احمد شاه بود پایتخت را به کابل انتقال داد که در این زمان هم مهمترین شهر افغانستان است سرحدات مملکت غالباً دچار تغییرات میشد و چندی کشمیر و قسمتی از پنجاب و هند در جزو افغانستان بودند ولی حکومت افغانستان در هندوستان دوامی نداشت در این زمان حتی وطن افغانه و مملکتی که قسمت بزرگی از ملت افغان در آن سکونت دارند در جزو افغانستان نمیشد بعقیده اریستوف محقق روسی (۵۰) عده نفوس افغانه از ۹ الی ۱۰ کرور است و ازاین عده فقط چهار کرور در قلمرو

(۱) طایفه ابدالی بعد از احمد شاه به درانی معروف شد - م

پادشاه افغانستان سکونت دارند سکنه جبال سلیمان اسماً مطیع «کنترول» انگلیس هستند ولی بعقیده اریستوف مطیع ساختن واقعی این کوهستانیان که انگلیس همت بدان گماشته برای انگلیس ها گرانتر از آنچه که روس ها در تسخیر قفقاز متحمل شدند تمام خواهد شد

در ولایت کوهستانی که قسمت مرکزی افغانستان است اکثریت سکنه را ملل غیر افغانی تشکیل میدهند ما دیدیم که در قرون وسطی از ولایت غور سلسله مقتدر غوریان بیرون آمد که در قضایای تاریخی شرکت برجسته داشت شاید اصل بعضی اقوام کوچ نشینی که با وجود نژاد آریائی و زبان ایرانی به کلمه ترکی ایماق (اصلش او یماق بمعنی طائفه و قبیله) معروفند از قوم غور باشد کوچ نشینان مزبور از حیث رسوم و عادات و لهجه و زبان فرق فاحشی با اهالی ساکن ولایات معموره که به پارسیوان (اصلش پارسی زبان) معروفند دارند ایماق ها به چندین طائفه منقسم میشوند که اسامی آنها از قبیل جمشیدی و تیمنی و غیره در آثار و تالیفات قرون وسطی دیده میشود راجع بتاریخ افغانستان تحقیقات بدرجه کم است که ممکن نیست معین نمود که ابتدای ظهور ملل مزبوره در افغانستان در چه تاریخ بوده در هر دو دامنه سلسله تیر بند ترکستان و وادی هریرود قومی با اسم فیروز کوهی ساکن است ولی این نام بطوریکه میگویند نه از نام فیروز کوه پایتخت قرون وسطی غوریان اخذ شده بلکه ماخذ آن قلعه فیروز کوه است که در ایران و سرحد مازندران واقع بود تیمور بسال ۱۴۰۴ قلعه را مستخر و تمام ساخلوان را به هرات انتقال داد ایل هزاره که از حیث زبان ایرانی و از جهت نژاد مغول میباشند در این زمان بر جمعیت ترین و مقتدر ترین قوم این

مملکت و در شمال و جنوب سلسله‌های عمده جبال سکونت دارند اصل کلمه هزاره از کلمه فارسی هزار اخذ شده و غالباً بصیغه جمع هزارجات استعمال میشود ایرانیان این کلمه را در مورد یکی از مهمترین قسمتهای قشون مغول بکار میبردند و ظاهراً خود مغولها هم این اصطلاح را قبول کردند تسخیر مملکت کوهستانی و فتح قلاع محکم غور بقیامت صدمات بزرگی به مغولها تمام شد پس از استیلای کامل دستجاتی از قشون در مملکت گماشته شدند که بتدریج زبان مغلوبین را قبول نمودند احتمال کلی دارد که سائر دستجات مغولی هم که در این سرزمین سکونت اختیار کرده و باسم سرکرده های خود نامیده میشدند منسوب بدستجات فوق الذکر باشند از جمله دستجات مزبوره مخصوصاً در تاریخ کراراً اسم نکودری ذکر میشود که در قرن سیزدهم بدینجا آمده و در اوائل کار دسته قشون نکودر شاهزاده جغتای را تشکیل میدادند نکودر در خدمت هلاکو خان فاتح ایران بود ولی بعد بوی خیانت ورزید در قرن شانزدهم در زمان بابر (۱۶۱۱) قسمتی از هزاره و نکودری که در جبال سمت غربی کابل سکونت داشتند بزبان مغولی تکلم میکردند بین هرات و قندهار ظاهراً در این زمان هم طائفه زندگی میکنند که بزبان مغولی متکلم است در سال ۱۸۳۸ لیونتان لیچ فرهنگ زبان این طائفه را در مجله جمعیت آسیائی بنگاله طبع کرد و بعد گابلنس ثابت کرد که این زبان از حیث ترکیبات لغوی و طرز صرف و نحو از لهجه های مغولی است در سمت علیای مرغاب طائفه سکونت دارد که خود را مغول مینامد ولی سخن بفارسی میراند بنا بقول فریه نمایندگان این طائفه در نزد همسایگان خود به صحرائی (از کلمه عربی صحارا جمع صحراء) معروفند تیمور

و جانشینانش مجبور بودند با هزار جات محاربه کنند در اواسط قرن نوزدهم در زمان سیاحت فریه هزار جات در واقع بکلی مستقل بودند و فقط از رؤسا و یاسر داران خود اطاعت میکردند هر چند که از طرف امرای افغانستان مخصوصاً یار محمد خان هراتی تشبثاتی برای تسخیر آنان بعمل میآمد

کوهستانیان هندوکش که تا با امروز کاملاً تحت نفوذ اسلام در نیامده‌اند بکلی يك موقعیت مخصوصی دارند سابقاً گفتیم که در قرن دهم شاهراههای بزرگ از راه هندوکش به وادی پنجشیر که از شعبات رود کابل است میرفت علاوه بر آن يك راهی هم از بدخشان به تبت ذکر میکنند یعنی بولایت سمت علیای هند که سکنه آنجا از اهل تبت و در این زمان ولایات تحت الاطاعه انگلیس یعنی گیلگیت، کنجوت ولدک در آنجا واقع است نفوذ اسلام از همین راهها پیش میرفت ولی سرزمین وسیع کوهستانی واقعه قیمابین دو شاهراه مزبور خارج از منطقه نفوذ اسلام بود حتی مملکت کنونی اسلامی چترار (چترال) که ملوک آن صاحب لقب ایرانی «مهر» بودند و در سال ۱۸۹۵ بتصرف انگلیسها در آمد نسبتاً چندان مدتی نیست که اسلام اختیار کرده است بابر که در اوایل قرن شانزدهم بنگارش کتاب خود مشغول بود کتور یعنی چترار را در جزو کافرستان می‌شمارد کلمه چترار در قرن هفدهم در نگارشات محمدابن ولی (پ. ۲۷۶ B) دیده میشود شاه بابر که پادشاه چترال بود به امامقلی خان بخارائی اظهار تمکین و انقیاد نمود در چترال هم مانند غور در قرون وسطی هر قریه قلعه کوچکی داشت و صاحبان قرا در عین حال رؤسای قشون بودند و بعنوان خراج گذار مهر با عده معینی از کسان خود بچنگ

میرفتند اهمیت چترال در این بود که در ولایت مزبور از راهیکه از بدخشان به گیلگیت و کشمیر میرفت دو راه بسمت جنوب جدا میشد یکی از دیر و گردنه ملاکنده به پشاور و دیگری از کنار (در ساحل رودی که بهمین اسم معروف و چترال در حوضه آن واقع است) به جلال آباد و کابل. عبور از تمام این راهها با مشکلات عظیمی توأم و در زمستان غیر مقدور است سخت تر از این مسافرت بولایت واقع بین پنجشیر و کنار و یا کافرستان است که در سنوات اخیر بدست امیر عبدالرحمن خان مسخر گردید اهالی این ولایت گذشته از عنوان کافر به سیاه پوش هم (بواسطه رنگ سیاه لباس) معروفند بنا بر بعضی اخبار خود سیاه پوشان خویش را بلور مینامند و این کلمه ایست که در تألیفات مورخین چینی قرون اوایه مسیحی دیده میشود هم در تألیفات چینی ها تا قرن هیجدهم و هم در تصنیفات مسلمین مثلاً در نگارشات محمد حیدر (۳۸۶-۳۸۴) که از نویسندگان قرن شانزدهم است کلمه بلور و بلورستان بتمام مملکتی که از وادی کابل بطرف شمال شرق تا کشمیر و یارکند و کاشغر کشیده شده است اطلاق میگردد در این زمان ظاهراً خود سیاه پوشان لفظ بلور را بندرت استعمال میکنند و بنا بقول بیدولف (۱۲۸)^۱ سیاه پوشان در مواردیکه ملت خود را نقطه مقابل مسلمین قرار میدهند نام «کاپره» را که ظاهراً تحریف کلمه عربی کافر است استعمال میکنند مملکت سیاه پوشان صعب العبورترین قسمت دامنه های جنوبی هندوکش است بنا بقول محمد حیدر سرتاسر مملکت کوه است و دره و بامختصر انراقی میتوان گفت که در تمام بلورستان جلگه که اقلاً يك فرسخ باشد وجود

ندارد دکتر روبرتسون^۱ که ده ماه در کافرستان بسر برده میگوید که رود های پر آب و سریع السیری دره های کافرستان را تقاطع میکنند و در بسیاری از نقاط دره های مزبور تنگه های غیر قابل عبوری هستند بندرت دوپست سیصد ذرع راه هموار و حتی متوسط دیده میشود اغلب راه از کمرکش صخره ها و کنار پرتگاهها گذر میکند گاهی بر روی رود ها پلهائی دیده میشود که اگر خیلی افراط کند عبارت از تنه درخت قطوری است که وسط آنرا کنده و غالباً در دو طرف آن چوبهائی با سر حیوانات که بطور قشنگی کنده و ساخته اند قرار میدهند ولی غالب پلها عبارت از يك الی دو اصله تیر است که بر روی رود قرار داده و گاهی فقط يك درخت افتاده برای این مقصود بکار میرود بیشتر ایام سال بین دره ها هیچگونه ارتباطی دائر نیست مسلم است که با این وضعیت مملکت مسئله وحدت ملی و یا سیاسی سکنه موضوع ندارد زبان سیاه پوشان که بیدولف بعضی اطلاعات راجع بآن میدهد منسوب بشاخه هندی السنه آریائی میباشد لیکن لهجه های طوائف مختلفه باندازه فرق فاحش با یکدیگر دارند که افراد قبائل مختلفه گاهی زبان همدیگر را ابدأ نمیفهمند

بین طوائف سیاه پوش در زمان محمد حیدر و همینطور در اوایل قرن نوزدهم جنگهای بی پایان و محاربات خانگی جریان داشت که در مقایسه با آنها مصادمات کافر ها با مسلمین ناچیز و هیچ است دستجات جهانگشایان اسلامی که اغلب مرکب از سواره نظام بودند نمیتوانستند موفقیت محکمی در کافرستان احرار از کنند تیمور و همینطور بابر و محمد حیدر همینقدر توانستند که تاخت و تازهای غارتگرانه بمملکت کافرستان

بعمل آورند تیمور بر اثر شکایت اهالی شهر تجارتنی اندراب که از غارتگری کافرها شکایت داشتند در سال ۱۳۹۸ که متوجه هند بود بجنگ کافرستان اقدام کرده و از طرف شمال از گردنه خاواک بمملکت سیاه پوشان هجوم برد و در آنجا قلعه مخروبه را ترمیم و آباد کرد تا آن اندازه که معلوم است بعد از تیمور دیگر عساکر و سیاحانی از این سمت وارد کافرستان نشده اند بنا بقول شرف الدین (ج ۲ ص ۲۲) کافرها بزبان مخصوصی تکلم میکردند که نه بفارسی و نه به ترکی و هندی شباهتی نداشت و غالباً بدون هیچگونه لباس حرکت میکردند لقب رؤسای آنها عدا و یا عداشو بود در این زمان رؤسای کافرها به جاشت و یا جاست موسومند علاوه بر هجومی که از سمت شمال غرب به کافرستان برده اند از بدخشان در شمال و از وادی کابل در جنوب و چترال در شرق حملاتی بکافرستان شده است از قرار معلوم دست یافتن به کافرستان از سمت شرق یعنی چترال بهتر است و سرزمین سیاه پوشان نزدیکتر بن ارتباط اقتصادی را با ولایت چترال دارد بعضی از قبائل سیاه پوش در قید بستگی سیاسی شاه چترال در آمده بودند تجار مسلمان فقط در مصاحبت يك نفر از کافرها میتوانستند وارد کافرستان بشوند و در اینصورت ایمن بودند گاهی اشخاص کنجکاو میخواستند بتماشای کافرستان پرداخته و از مهمان نوازی مشهور وحشیان استفاده کنند در مصاحبت کفاری که به چترال میآمدند رهسپار مملکت سیاه پوشان میشدند اروپائیها چندین وقتی نیست که موفق بسیاحت کافرستان شده اند در سال ۱۸۷۵ لوکهرت با سفارت خود از چترال و بعد در سال ۱۸۸۹ روبرتسون سابق الذکر بکافرستان مسافرت کردند فقط امیر عبدالرحمن خان امیر افغانستان موفق

گردید که کافرستان را مطیع اقتدار خویش سازد اولین هجومی که به کافرستان شد در سال ۱۸۹۵-۹۶ تحت ریاست سرتیپ غلام حیدر خان بود کفار که اغلب با تیر و کمان مسلح بودند (تفنگهای قدیمی فقط در این اواخر بدین مملکت وارد شدند) نتوانستند در مقابل توپخانه افغانها مقاومت کنند در پشت سر قشون جماعتی از ملایان برای نشر اسلام در حرکت بودند بالاخره امیر عبد الرحمن خان اقدامی را اتخاذ نمود که تمام جهانگشایان بدان متوسل شده‌اند یعنی خانواده های کفار را مجبور ساخت که بولایات داخلی افغانستان مهاجرت کنند و بجای آنها کوهستانیان افغان را سکونت داد بنابر این مملکت کافرستان که از سه طرف بولایات افغان محصور و از سمت شرقی با وادی چترال تحت اطاعت انگلیس هم سرحدات عمافریب بکلی در جزو افغانستان وارد خواهد شد

۱) جغرافیای افغانستان شرح جالب توجه ذیل را راجع به کافر و کافرستان که در این زمان به جدیدی و نورستان موسومند مینویسد: جدیدی یعنی اهالی جدیدالاسلام نورستان که در زمان کفر خود قبائل سفید پوش و سیاه پوش منقسم بودند حضرت ضیاء الملت والدین مرحوم اینها را مشرف باسلام ساخته سیاه پوشانرا در کابل و لوگر جلوز آباد کرد سپس در عسگر داخل کرده شدند و زنهایشان بحر مسرای شاهانه چون کنیزان امیر شهید چندی بوده در عهد اعلیحضرت غازی از آزادی عام بهره ور شدند و پس در نورستان اکثرشان عودت کرده بعضی در عسگر باقیمانده اند اگرچه خود را به قریش نسبت میدهند اما باشندگان اصلی این مملکت میباشند و آمیزش يك یونانی از آن وقت دارند که سکندر از علاقه شان گذشته بر هند حمله کرد

خراسان

در باب اینکه مهاجرت آریین‌ها از قسمت شرقی بسمت غربی ایران در چه تاریخ و بچه عنوان بوده ما اطلاع نداریم اولین دفعه که نام مدیها (Amada و بعدها Madai) ذکر میشود در سال ۸۳۵ در کتیبه سالماسار دوم پادشاه آشور است و ضمناً معلوم نشده که آیا مدیها خود از نژاد آریین بودند و یا اینکه فاتحین آریائی اسم ساکنین سابق مملکت را اختیار کرده اند اسامی خاص آریائی فقط در کتیبه های سارگون (۷۲۱-۷۰۵) دیده میشود و نیز ما نمیدانیم که آیا مهاجرت آریین‌ها فقط از راه شمال یعنی همان راهی که مدیها رفته بودند بعمل آمده یا اینکه از راه جنوب هم که از سیستان، کرمان و از آنجا بفارس میرفت صورت گرفته است شق اخیر ظاهراً بیشتر قریب بصحت است زیرا در تاریخ هرودوت (ج ۱، ص ۱۲۵) هدروس‌ها (در اصل متن ده روسیایوی) و کرمان‌ها (در اصل متن کرمانی اوی) در جزو ایرانیانی بشمار میروند که در فارس سکونت اختیار کرده بودند یعنی تمام قسمت جنوبی ایران کنونی را یک شاخه از ایرانیانی که خود را پارس Parsa مینامیدند اشغال کرده بودند چون مدیها در ورود بعرضه تاریخ با ایرانیان سبقت جستند لهذا احتمال کلی می‌رود که مهاجرت از راه شمالی زودتر بوقوع پیوسته است

حرکت آریین‌ها از قسمت شمالی ایران از همان راهی بوده که در قدیم شاهراه عمده از آسیای غربی بشرقی بود یعنی از طول دامنه جنوبی جبال‌های بوده که سرحد شمالی فلات ایران را تشکیل میدهند بعضی از

خطوط سیر ممکن است مولد این حدس باشند که قسمتی از این راه در زمان قدیم شمالیتر واقع بوده چنانکه مطابق قول ابن بدور خاراکسی راه از ولایت قومیسنه (اعراب قومس گویند) که دامغان و سمنان از بلاد آن بودند رو بشمال به هیرکانیا یعنی بسواحل رود کرکان که به بحر خزر میریزد میرفت و از آنجا متوجه ولایت پارتها میشد که قدیمترین پایتخت های آنان یعنی استاکا و یارساکا که در محل خبوشان دوره اعراب یاقوچان کنونی واقع بود و نسا یا که عربها نسا گویند و خرابه های آن امروزه در نزدیکی عشق آباد نمایان است در سمت شمالی شاهراهی که بعد دائرشد قرار گرفته بودند احتمال دارد که مهاجرت آریین ها بسواحل کرکان هم تماس داشته است کلمه هیرکانیا (در اصل Wikāna و رکانا یعنی مملکت کرک ها) خالصاً یک کلمه آریائی است از آنجا آریین ها مهاجرت خود را از دامنه جنوبی جبال دنبال کرده اند زیرا سواحل جنوبی بحر خزر در زمان حکومت ایرانیان هم هنوز در تحت اشغال ملت غیر آریائی بود در ردیف راه هیرکانیا از شاهرآه امروزی هم اسم میبرند چنانکه آریان (III, 231) مینویسد که هیرکانیا در سمت بساز راهی که از مدی به پارت میرفت واقع بود

هرودوت چنانکه معلوم است پارتها و خوارزمیان و سغدی ها و آریین ها را رد یک ساتراپی قرار میدهد در تمام کتیبه های میخی در جائیکه اسامی ولایات ذکر میشود مملکت پارت از خوارزم سواوعلیحده نام برده شده و ربطی به خوارزم و سغدیانا و آریانا نداشته در اوائل سلطنت داریوش ساتراپ ولایات پارت کشتاسب پدر داریوش بود که در سال ۵۱۸ مجبور شد شورش پارت ها و هیرکانیها را خاموش

کنند^۱ در دوره هخامنشیان این مملکت اهمیت بزرگی نداشت بنا بقول
 سترابون سلاطین ایران در مواقع سیاحت و گردش در ممالک خود سعی میکردند
 که حتی الامکان زودتر از یارت بگذرند زیرا ولایت مزبور بواسطه فقر
 و بی چیزی قادر نبود آذوقه موکب پر جمعیت شاهان را فراهم سازد ولی
 بواسطه همین فقر و لزوم دفع حملات کوچ نشینان ملت یارت نسبت به
 طرز زندگانی ساده و جنگ جویانه که ایرانیان شرقی داشتند وفادار
 ماند و بعد از سقوط دولت هخامنشی یارتهای همان عناصر سالمی بودند
 که موفق شدند مجدداً دولت ایرانی مقتدری تشکیل داده و حتی با احراز
 موفقیت حملات جهانگیرانه روم را دفع کنند جبال بلخان بزرگ و کوچک
 و کوه کورن داغ و کپت داغ و جبال خراسان که امروزه سرحد بین
 ایران و روسیه است سرحد طبیعی بین ترکستان و حوضه بحر خزر را تشکیل
 میدهند بنا بگفته گرزن هیچ چیز نمی تواند با منظره تیره و تار این
 کوههای بی ثمر که جز گیاه هرزه در آنها نروید و فقط چشمه های معدودی از
 آنها جاری است طرف مقابسه واقع شود در عهد قدیم و هکذا در قرون
 وسطی سکنه واحه های واقعه در امتداد دامنه های این جبال را
 ایرانیان تشکیل میدادند ولی بدیهی است که واحه های مزبور بواسطه
 موقعیت جغرافیائی خود ناچار میبایستی غالباً مورد حملات متعدد کوچ
 نشینان ترک واقع شده و بتصرف آنان در آید از همین تاریخ است که
 این سرزمین با اسم ترکی اتک و یا بطور اصح ایٹاک که بمعنای ولایت -
 دامنه - کوهپایه است نامیده شد

از جمله بلاد این سرزمین در قرون وسطی از نساو ایورد بیش

از سائر بلاد اسم میبرند شهر نسا در نزدیکی عشق آباد کنونی واقع بود و ایبورد در این زمان هم بشکل قریه کوچکی در ۱۱۰ ورستی عشق آباد یا برجاست رباط فراوه (افراوه) که عبدالله از سلسله طاهریان در قرن نهم بنا کرده و مرکب از سه قلعه متصل بهم بود (جائیکه در این زمان قزل آراوات است) در ناحیه نسا بقاصله چهار روز راه از شهر نسا واقع بود از این رباط راه مستقیمی از وسط صحرا به شهر گورکنج (در نزدیکی کهنه اورکنج کنونی که در قسمت شمال ملک خان های سابق خیوه واقع است) میرفت در ولایت ایبورد اسم شهر مهنه و یامیهنه را ذکر میکنند در این زمان قریه بهمین اسم در جنوب راه آهن و در سرحد بین روسیه و ایران یا برجاست شهرت مهنه از آن سبب است که وطن و مدفن ابوسعید میهنی صوفی معروف قرن یازدهم میباشد از ایبورد مستقیماً راهی بمر و میرفت در فوق گفته شد که *اتک* بواسطه موقعیت جغرافیائی خود معرض تاخت و تاز کوچ نشینان آسیای وسطی واقع میشد علاوه بر آن *ملوک آسیای وسطی* یعنی *ملوک خوارزم* که نزدیکترین همسایه *اتک* بودند همواره برای تصرف این ولایت میکوشیدند در تالیقات هرودوت (ج ۳، ص ۱۱۲) ماخبری میخوانیم که هنوز بطور رضایت بخش توضیح نشده است این خبر راجع است به وادی که محصور بجبال بود و پنج معبر داشته ورود آکسس از وسط آن جاری بود و بین *ممالک خوارزمیان* و *هیرکانیان* و پارت ها و سر تکان و تمانیها واقع شده و در ابتدا تعلق به خوارزمیان داشت خبر فوق میرساند که مدتها قبل از تشکیل دولت هخامنشیان سلطه خوارزمیان تا ولایت کوهستانی جنوب صحرا هم بسط یافته بود

در قرن دهم نوح بن منصور سامانی نسا را به مامون حکمر وای قسمت شمالی خوارزم و ابیورد را به عبد الله خوارزم شاه فرمانروای خوارزم جنوبی بخشید لیکن عبد الله بواسطه مخالفت ابوعلی سمجوری که امیر خراسان بود بتحصیل این عطیه نائل نگردید (ترکستان ۲۷۴) پس از آنکه در قرن دهم صفحه خوارزم در زیر سلطه مامون که لقب خوارزمشاهی را اختیار کرده بود متحد گردید نسا و فراوه در تصرف خوارزمیان بود تا زمانیکه سلطان محمود غزنوی در سال ۱۰۱۷ مسخر ساخت بعد که در سال ۱۰۳۵ تراکمه در تحت ریاست سلجوقیان به خراسان هجوم آوردند سلطان مسعود غزنوی مجبور گشت که نسا و فراوه را بآنها واگذار کند (بیهقی ۶۱۱) در قرن دوازدهم که سلسله جدید خوارزمشاهیان قوت گرفت شهر نسا قبل از سائر بلاد خراسان در جزو قلمرو آنان درآمد (ترکستان ۳۵۹) در تاریخ این دوره اسم شهر دیگری با اسم شهرستان ذکر میشود که در سر راه خوارزم به نسا و بفاصله یک فرسخ از نسا در کنار ریک زار واقع بود و بطوریکه یاقوت (ج ۳ ص ۳۴) که سال ۱۲۲۰ در آنجا بوده تعریف میکند در حوالی شهرستان بواسطه قرب ریک زار باغاتی وجود نداشت و مزروعات در مسافت بعیدی دور از شهر واقع بودند

• ولایت خوارزم بعد از قتل و غارت مغول اگر دوره کوچکی را در قرن چهاردهم بحساب نیاوریم تا زمان استیلای ازبک ها در اوائل قرن شانزدهم سلسله مستقلی نداشت در قرن شانزدهم و هفدهم بلاد اتک معمولاً در زیر سلطه ازبک های خوارزم بودند بطوریکه ابوالغازی شهادت میدهد در آن زمان برای تشخیص اتک کلمه تاغ بویی (طرف کوه)

مصطلح بود و این کلمه در مقابل سوبوسی استعمال میشد که سواحل
جیحون یعنی خوارزم در معنای اصلی کلمه بدین نام معروف بود
در عین حال خوانین خیوه همواره سعی بودند که طوائف ترکمن
را مطیع خود سازند و طوائف مزبور که در قرن شانزدهم تمام ساحل
شرقی بحر خزر را تا گرگان متصرف بودند بعد ها که اقتدار شاهان
ایران و خوانین خیوه رو بضعف گذاشت تدریجاً سلطه خود را رو بطرف
شرق تا مرو بسط دادند شاه عباس کبیر (۱۵۸۷-۱۶۲۸) در واقع از
آنک صرف نظر کرد هر چند که جانشینانش ملوک ازبک را اسماً باجگذار
و مطیع خود می‌شمردند شاه عباس برای صیانت مملکت از تاخت و تاز
تراکمه و ازبکان تصمیم بدان گرفت که اگراد جنگجو را از ولایت غربی
بدین سامان کوچ دهد و بر اثر این تصمیم پنج ولایت کرد نشین در امتداد
کلیه سرحد از استرآباد تا چناران تشکیل داد و از ولایات پنجگانه مزبور
در این زمان سه ولایت یعنی بجنورد و قوچان و درگز یا برجاست و
ضمناً حکومت درگز نه با سلسله کردی بل با خاندان ترک است (ایت ۱۶۵)
Khurasan) مقتدرترین حکام مزبور که حکمران قوچان است بلقب
ترکی ایلیخانی ملقب می‌باشد قوچان در قرون وسطی با اسم خبوشان نامیده
میشد هر چند که در کتاب مقدسی (۳۱۹) بشکل خوچان دیده میشود در
قرن دهم شهر قوچان مهمترین بلاد ناحیه استوا بود و استوا مطابق
آستانه و یا آستانه است که اینرندور خوارزمی ذکر میکند در قرن
دوازدهم در دوره ترقی خوارزمشاهیان قوچان یکی از مهمترین نقاطی
بود که در سر راه قسمت مرکزی خراسان واقع شده بود شهر مزبور در کسب

علاوه بر موقعیت جغرافیائی اش مرهون حاصلخیزی برجسته
 حومه خود بود بنا بقول کرزن (ج ۲ ص ۱۱۱) در ولایات شمالی ایران در
 حاصلخیزی و خوبی شرب اراضی بهتر از قوچان ولایتی نیست کوچ دادن
 اگراد از تاخت و تاز ترا که جلوگیری نکرد این دو حریف لائق هم بودند
 هیچیک از طرفین نمیتوانستند بفتح قطعی نائل شوند و کردها فقط می
 توانستند که مزارع اتک را تارومار کرده انتقام تاخت و تاز ترا که را از
 این راه بکشند حکمران قوچان در سفری که نادر شاه به سمرقند و بخارا
 کرده شرکت داشت و بطوریکه فرزند^۱ تعریف میکند وی یک نسخه
 قرآن خطی از سمرقند بدر برد که در مقبره تیمور بود و بدست نوه اش
 بایسنقر تحریر یافته بود این نسخه خطی را کردها ورق ورق کردند و
 بعد پسر حکمران مزبور قسمتی از این اوراق را جمع آوری کرده و در
 مقبره امامزاده^۲ که در قوچان است قرار داد فرزند چند ورق از این قرآن
 را دیده و بطوریکه مشارالیه تعریف میکند در حفظ قرآن مزبور که
 عالیترین نمونه صنعت خوشنویسی است بی مبالات بودند از قراریکه نقل
 میکنند نسخه مزبور در آخرین زلزله قوچان (سال ۱۸۹۵) از بین
 رفت در تپه که در نزدیکی قوچان واقع و در این زمان هنوز به نادر تپه
 معروف است نادر شاه افشار بسال ۱۷۴۷ بقتل رسید شهر قوچان در
 سال ۱۸۳۳ که عباس میرزا بدفع فتنه ایلخانی اشتغال داشت و بعد در
 زلزله های ۱۸۵۱ و ۱۸۷۲ صدمه های فراوان دید بعد از آن تاریخ
 بطوریکه کرزن تعریف میکند (ج ۱ ص ۱۰۹) جمعیت شهر به ۱۲۰۰ نفر
 نرسید زلزله سال ۱۸۹۵ بکلی شهر را خراب کرد قوچان جدید

در ۱۲ ورستی شهر قدیم بنا شده است

نقطه سرحدی دیگر که بانام نادرشاه توأم است قلعه مهم کلات است که در آنجا دست طبیعت قلعه کوهستانی صعب الوصولی بنا کرده محوطه که قریب به دو هزار و پانصد فوت از سطح دریا ارتفاع دارد دارای بیست میل انگلیسی طول و قریب به پنج الی هفت میل عرض و از هر طرف محصور به دیوار طبیعی است که از قلعه ها و صخره های تیز و عریان با ارتفاع ۷۰۰ الی هزار فوت از سطح وادی تشکیل یافته است این دیوار فقط دارای دو معبر تنگ میباشد ولی علاوه بر آن باریک راهی چند از کمرگس جبال موجود است که میتوان به قلعه داخل شد دروازه عمده که رودآب ده وادی از این راه وارد قلعه میشود به دریند ارغونشاه یعنی بنام بانی خود که روی یکی از صخره های صاف نقش کرده و از بنای خود ذکر میکند معروف میباشد کرزن و دیگران این ارغونشاه را همان ارغون خان مغول ایران (۱۲۸۴ - ۱۲۹۱) میدانند درباره ارغون شاه واقعا هم مینویسند که وی قبل از جلوس به سلطنت از عموی خود احمد شکست خورده و در کلات پناهنده شده بود لیکن قلعه در زمان وی خراب بود و همینکه عسا کر احمد نزدیک قلعه رسیدند ارغون بدون مقاومت با احمد تسلیم شد حدسی که بیشتر طبیعی بنظر میرسد این است که در اینجا مقصود از ارغون شاه پادشاه محلی است که وی پدر علی بیگ بود که با تیمور محاربه کرد

تیمور در سال ۱۳۸۲ قلعه را محاصره کرد در ضمن تفصیل محاصره قلعه از چند دروازه اسم میبرند که یکی از آنها دریند ارغونشاه

است (شرف‌الدین ج ۱ ص ۳۳۷) علی بیك اظهار اطاعت کرد ولی بعد به تیمور خیانت ورزید و تیمور در مقابل کلات قلعه قهقهه را بین ایبورد و کلات (شرف‌الدین ج ۱ ص ۳۴۳) و ظاهراً در جائیکه امروزه ایستگاه راه آهن باسم قهقهه واقع است بنا نهاد نادر از موقعیت قلعه کاملاً استفاده نمود و از زمان وی قلعه باسم کنونی - کلات نادرشاه (یا نادری) موسوم گردید کرزن مینویسد که نادر میخواست در اینجا قلعه غیر قابل تسخیری ایجاد و خزانه امنی برای گنجینه هائی که از هندوستان آورده بود دائر سازد شرح و تعریف قلعه کلات در کتاب واسیل واتاس^۱ سیاح یونانی که معاصر نادر شاه بود مندرج است بنابراین سیاح مذکور (II, 809-814) نادرشاه میخواست شهری ایجاد کند که نظیر نداشته باشد و تمام اهالی شهر بتوانند آنچه را که میخواستند بدون احتیاج باجناس وارده از خارج در خود شهر بیابند برای استهلاك منخرج ساختمان شهر غنائم هند بکار رفت صخره ها را از خارج و داخل تراشیده و هرکجا که احتمال حمله میرفت برجهای پاسبانی بنا کرده بودند بعد از نادر شاه کلات تا سال ۱۸۸۵ پایتخت خانی کوچکی بود که اسماً مطیع ایران بود و تا زمان تحدید سرحدات روس و ایران در سال ۱۸۸۱ ایبورد و بعضی نقاط دیگر اتاک در جزو خانی مزبور بودند

کرزن و جهه عمومی قسمت کوهستانی شمال غرب خراسان را شرح ذیل تعریف میکند (ج ۱ ص ۱۴۲): چند رشته سلسله الجبال متوازی از سمت شمال غربی بطرف جنوب شرقی کشیده شده سلسله های شمالی را دره های عمیق و تنگی که در قعر آنها سیلاب صدا میکند از یکدیگر

جدا کرده در سمت جنوب جای دره‌ها را وادی‌هایی گرفته که رودهای کوهستانی از وسط آنها جاری و قرا و دهات در آنجا واقع شده و گاهی جلگه‌های وسیع و پر ثروتی دیده میشود مانند جلگه قوچان در شمال و جلگه نیشابور در جنوب بینالودکوه سلسله‌های جبال را دره‌هایی در طول کوه قطع میکنند (گاهی بشکل زاویه مستقیم) و همین دره‌ها راه ارتباط بین وادیها میباشند دره‌ها اغلب منظره طبیعی زیبایی تشکیل داده و صورت یکسلسله مواقع صعب‌الوصولی را دارند مشکل در چائی از دنیا جبالی باشد که بخط برف دائمی رسیده و تا این درجه پرده‌های زیبایی از طبیعت وحشی کوهستانی جلوه‌گر سازند در بالای سلسله‌های بلندتر آثار مسکین‌ترین نباتات کوهستانی بندرت دیده میشود زراعت فقط در قعر وادیها مقدور است و منوط بوجود چشمه‌سارهای قلبلی است که آب آنها را برای شرب اراضی قابل زرع آورده‌اند هر دینی گوئی واحه‌ایست که در زمینه‌های رنگ‌کویر واقع شده است لیکن در حوالی نیشابور اراضی مزروعه در دامنه‌های جبال هم دیده میشود و از دامنه‌های جبال چشمه‌هایی بوادی سرزیر میشوند و بطوریکه فریه (ج ۱ ص ۱۹۹) تعریف میکنند در مرتفعترین نقاط هم زراعت میکنند اراضی مزروعه که در دامنه‌های کوه واقع است به صفت‌های جداگانه منقسم گردیده و عده قرا در این وادی بواسطه وفور آب بیش از سایر نقاط است در اینجاست مثل سایر نقاط ایران سبزه زار یکسره دیده نمیشود قطعات آباد بفاصله‌های مختصری از یکدیگر واقع شده‌اند رودی که از پهلو نیشابور میگذرد بمناسبت ماه شور و تلخ آب

واقع گردیده که شکل کنونی آن هم از حیث وسعت و فضا و هم عده نفوس بقدری از پایتخت قرون وسطی خراسان فرق دارد که تحقیق و تشخیص نقشه آن با مشکلات بزرگی توأم است راجع به نیشابور قدیم قبل از اسلام همینقدر معلوم است که به ابر شهر (جغرافیا نویسان عرب ابر شهر « به فتح الراء » گویند) و نام کنونی را از یکی از سلاطین ساسانی یعنی شاپور اول (قرن سوم) و یا شاپور دوم (قرن چهارم) دارد (نیولد که ۵۹) مطلب اخیر عقیده را که غالباً اظهار میشد راجع باینکه نیشابور همان شهر نسایب یارت است تردید میکند در زمان ساسانیان و هم در دوره امرای اول عرب شهر عمده خراسان مرو بود نیشابور فقط در زمان سلسله طاهریان در قرن نهم اهمیت یک پایتخت را کسب نمود

آوازه شهرت نیشابور با صیت اشتهار عبدالله ابن ظاهر (۸۳۰-۸۴۲) که اولین آباد کننده خراسان بود توأم است من در تألیف فارغ التحصیلی خود «ترکستان در دوره حمله مغول» (۲۱۹) سعی کرده ام شرح حال و اخلاق این امیر مبرز را که بقول یعقوبی مورخ طوری در خراسان حکومت کرده که قبل از وی کسی نکرده بود بیان کنم چه وی بتأمین منافع دهاقین از نقطه نظر نان بده بقیه سکنه خاطر مشغول میداشت و بامر وی مجموعه قواعدی برای استفاده از شرب مصنوعی اراضی ترتیب داده شد بالاخره عبدالله در نظریات و عقائد خود راجع با اهمیت علم از عصر خود فرسنگها جلو افتاد و عقیده داشت که باید عموم آرزومندان دسترس وسیعی بساحت علم داشته باشند و تشخیص لایق از نالایق به پیشگاه خود علم واگذار شود

سلسله سجستانی صفاریان هم که طاهریان را در سال ۸۷۳ از سلطنت

خلع کردند پایتخت خود را به نیشابور انتقال دادند عمرو لیث صفاری به
 سال ۹۰۰ از اسمعیل بن احمد سامانی شکست خورد و از آن پس خراسان
 در جزو مملکت سامانیان در آمد چنانکه معلوم است پایتخت سامانیان
 بخارا بود اراضی جنوب آمودریا (جیحون) در تحت سلطه امیر مخصوص
 بود که لقب سپهسالار داشت و در نیشابور مقیم بود (ترکستان ۲۳۸)
 جغرافیا نویسان نیشابور دوره سامانیان را مفصلاً تعریف کرده اند شهر در
 جلگه ولی بلا واسطه در قرب کوه واقع شده بود بقول ابن رسته (۱۷۱)
 جنب شهر از یک طرف کوه بلندی سر کشیده بود محوطه شهر طولاً و
 عرضاً یک فرسخ و خود شهر مانند سائر بلاد بزرگ آسیای وسطی مرکب
 بود از قهندز یعنی ارك و شهرستان که خود شهر باشد و ربض یا خارج
 شهر. ارك جزو شهرستان نبود ولی بین او و شهرستان فقط خندقی حائل
 بود در قرن دهم حیات شهر شاید بواسطه ترقی تجارت و صنعت بالتمام
 به ربض و بیشتر به قسمت جنوبی آن منتقل گردید اصطخری (۲۵۵)
 در ضمن توصیف بازار های نیشابور می نویسد که بازار در سمت شمالی
 شهر تا « راس القنطره » میرسید و پیش از آن (۲۵۴) در جزو دروازه
 های شهرستان که مانند سائر شهر های بزرگ چهار باب بود از دروازه
 راس القنطره اسم میبرد عده دروازه های ربض بسیار زیاد و بقول مقدسی
 (۳۱۶) فزون ازینجاه بود مرکز بازار میدان چهار گوش بزرگی موسوم
 (به مربعه الکبیره) بود که از آنجا بهر چهار سمت ردیف های دکا کین و
 کاروانسراها ممتد میشد در طرفه سمت شرقی تابست مسجد حرامه
 سوی شمال تا شهرستان بصرف غرب تابست میدان چهار گوش (به جهت
 مربعه الصغیره) و جنوب تا عقب بلاد حسون

نزدیکی میدان کوچک قصری بود که عمرو لب در « میدان الحسینین » بنا کرده بود و هم در جنب قصر زندان واقع شده بود مسجد جامع را مینویسند که در « معسکر » (اردوگاه قشونی) واقع بود مقدسی (۳۱۶) شرحی در توصیف این بنا نوشته است مسجد جامع مرکب از شش قسمت بوده عمارت عمده مسجد که « منبر » امام در آنجا بود قسمتی از آنرا در اواسط قرن هشتم ابو مسلم خراسانی مسبب عمده سلطنت عباسیان ساخته و قسمت دیگرش را در اواخر قرن نهم عمرو لیث صفاری بنا کرده بود بنای ابو مسلم به تیرهای چوبی نکیه داده و بنای عمرو بستون های مدور آجری متکی بود در اطراف این قسمت سه رواق ساخته بودند و در وسط آن « بیت مزخرفی » (بجمله مقصود گنبد باشد) که دارای یازده درب و ستون هائی از مرمر رنگارنگ داشت احتمال کلی دارد مناره هم که یعقوبی (۲۷۸) از جمله بناهای عبدالله بن طاهر ذکر میکند متعلق بمسجد جامع بوده فنواتیرا که بشهر آب میدادند غالباً زیر زمین میکشیدند عده پله هائی که برای رسیدن باب پائین میرفتند گاهی بصد میرسید در خارج شهر آب در سطح زمین جاری و برای شرب اراضی بکار میرفت شهر بداشتن پارچه های ابریشمی و نخی معروف بود و بطوریکه اصطخری (۲۵۵) میگوید این پارچه ها را حتی بماوراء ممالک اسلامی هم حمل میکردند بنا بقول مقدسی (۳۱۵) نیشابور انبارگاه مال التجاره فارس و کرمان و هند یعنی ولایات جنوبی و همچنین ری و جرجان و خوارزم بود بنا بگفته ابن حوقل (۳۱۱) داکین و مهمانخانه های نیشابور مملو از نمایندگان صنایع مختلفه بود در حوالی شهر مس و آهن و نقره و فیروزه و معادن دیگر استخراج میکردند معادن فیروزه که در کوههای واقعه در

۳۶ میلی (تقریباً ۵۰ ورست) شمال غرب نیشابور در سر راه قوچان است تا با امروز در اهمیت خود باقی و در دنیا یگانه معادن فیروزه است که استخراج آن منفعت دارد

نیشابور در زمان غزنویان و سلجوقیان هم با وجودیکه بعضی از سلاطین سلسله اخیر مرو را ترجیح میدادند معیناً مهمترین شهر خراسان بود در سال ۱۱۵۳ نیشابور معرض قتل و غارت خانمانسوز عشائر غز گردید که بر علیه سلطان سنجر شورش کرده بودند غزها شهر را غارت و تا بنیادش خراب کردند خاقانی شاعر با قدری مبالغه میگوید وقتی که اهالی بعد از رفتن دشمنان بشهر برگشتند نمیتوانستند مساکن خود را بیابند شهر جدید در سمت غربی شهر قدیم در محل موسوم به شادیخ (گاهی اسم شایگان دیده میشود رجوع شود به ابن حوقل ۳۱۲ تبصره) آباد شد محله شادیخ در زمان سابق هم دائر بود و آنرا عبدالله ابن طاهر بنا کرده بود (یعقوبی ۲۷۸) در شادیخ تپه بزرگی بود که بر روی آن ارکی ساخته بودند در همان قرن مذکور نیشابور بواسطه موقعیت جغرافیائی سعادت مند خود بسر منزل رونق و تعالی رسید و ابنیه و عمارات تمام و محوطه را از تپه تا خط شهر قدیم اشغال کرد بنا بقول یاقوت (ج ۲ ص ۸۵۸) نیشابور دوباره «عمر بلاد الله» گردیده و بر ثروت ترین و پر جمیت ترین بلاد شد با قوت علت ترمیم سریع و تجدید عمارت شهر را همان موقعیت جغرافیائی آن میداند نیشابور در حکم «دهنیز المشرقی» بود و کاروانیان نمیتوانستند از کنار آن گذشته و وارد شهر نشوند قتل عام ۱۲۲۱ از حیث عواقبی که مترتب آن گردید بمرتب و خبتر بود شش ماه قبل از این واقعه داماد چنگیز خان همدان تیرگشته شد

ندین جهت تولوی پسر چنگیز شهر را محاصره کرد آنچه اهل شهر عجز و الحاح و التماس عفو کردند اثر نداشت و رد شد شهر را به یورش متصرف گردیده و تمام سکنه آن را باستثنای چهار صد نفر صنعتگر که باسیری بردند بقتل رسانیدند ایتیه و عمارات شهر را از بیخ خراب و زمینش را شخم کردند در محل خرابه های شهر چهار صد نفر مغول گماشتند تا بقیة السیف اهالی را که توانسته بودند در موقع قتل و غارت پنهان شوند معدوم سازند (ترکستان ۴۸۳) دستجات مغول چنگیز خان در خراسان پایدار نشدند و جانشین چنگیز مجبور شد دوباره مملکت را مهخر سازد مقاومت بیفائده فقط مانع از آن میشد که جراحات وارده به مملکت از حمله مغول التیام پذیرد و شهرهای خراسان بمراثب بیش از بلاد ماوراءالنهر بحال خرابی ماندند

پس از انقراض سلسله خوارزمشاهیان خراسان ابتدا امارت مخصوصی بود که ملك مشترك سلسله مغول محسوب میشد فرمانروای خراسان را خان بزرگ معین میکرد ولی نمایندگان سائر وجوه رجال خاندان خان نیز همراه فرمانروا بودند در اواسط قرن سیزدهم که مغولها سلطنت مخصوصی در ایران تشکیل دادند خراسان هم بدان ملحق گردید لیکن بنا بقول حمد الله قزوینی (۱۴۷) اداره کشوری و مالی مخصوصی داشت عائدات این ملك در جزو عائدات عمومی سلسله مغول (آل هلاکو) در ایران محسوب نمیشد سرحد بین ملك آل هلاکو و جغتائیان رود جیحون بود لیکن اغلب سرحد مزبور را مخصوصاً شاهزادگان جغتائی برهم میزدند در زمانیکه خراسان در جزو ملك آل هلاکو بود در این ولایت یکی از نمایندگان خاندان سلطنت و غالباً پسر یا وارث تاج و تخت شاهی حکومت میکرد

حکمرانان مغول معمولاً طوس و وادی کشفرود را (شعبه هریرود) که در شمال سلسله بینالود کوه واقع است به نیشابور ترجیح میدادند بعد از سقوط سلسله مغولهای ایران نیشابور در حدود عشر سوم قرن چهاردهم در جزو قلمرو سلسله سربداران که در سبزوار تشکیل یافته بود درآمد و در سال ۱۳۸۱ آخرین نماینده این سلسله بطیب خاطر اطاعت تیمور را گردن نهاده و بدین جهت نیشابور بیرحمی های این جهانگشا را نپشید رونق هرات در دوره تیموریان و اهمیت مذهبی شهر در زمان صفویه می بایستی که نیشابور را تحت الشعاع قرار داده باشند لیکن تا اواسط قرن هیجدهم نیشابور شهر مهمی بود تا اینکه بدست احمد شاه افغان خراب و ویران گردید نقل میکنند که بعد از این قتل و غارت يك منزل قابل سکونت در شهر نمانده بود احمد شاه شهر را به عباسقلیخان شاهزاده ترك داد و وی برای تعمیر و تجدید عمارت آن اقداماتی کرد در اواخر همان قرن نیشابور بتصرف سلسله قاجاریه درآمد مساعی عباسقلیخان و کسان دیگر اهمیت سابق شهر را عودت ندادند در سال ۱۸۲۱ بتا بقول فرزر^۱ (Journey, 404) طول باروی شهر ۴۰۰۰ قدم بود اگر تمام این محوطه مسکون می بود عده نفوس آن به ۳۰ یا ۴۰ هزار نفر میرسید لیکن قسمت عمده شهر خرابه بود ایرانیان خانه های مسکون شهر را قریب بدو هزار باب میدانستند لیکن فرزر (۴۰۵) از روی تاثیراتی که شهر در او بخشیده تصور میکند که عده نفوس از پنجهزار نفر تجاوز نمیکند پارچه هایی که در شهر می یافتند فقط برای حوائج محالی تهیه میشد بگانه جنس صادره فیروزه بود تقریباً همین تاثیرات را شهر بسال ۱۸۴۵ در فریه

(ج ۱ ص ۲۰۱) بخشیده مشار الیه تصور میکند که عده نفوس شهر از ۸۰۰۰ متجاوز نبوده وضع دیوارهای گلی خراب و بد بود خندق آب نداشت و ارك بشکل خرابه افتاده بود حدود بازارها و مسجد جامع و سعتی نداشت در زمان سیاحت کرزن (ج ۱، ص ۲۶۱) معلوم نیست از روی چه مقصودی مشغول تعمیر دیوارهای بکلی بیفائده شهر بودند کرزن احتمال میدهد که در زمان وی جمعیت شهر بده هزار نفر رسیده بود

راجع بآثار قدیمه نیشابور تحقیقات و تعریفات مفصلی در دست نیست در اینباب فرزر^۱ و در زمان اخیر هم ایت^۲ بعضی اطلاعاتی می نویسد از اطلاعات تاریخی و وضع کنونی شهر فقط این مطلب معلوم میشود که شهر مانند مرو و بلخ تدریجاً از سمت شرقی بغربی منتقل شده است بلافاصله در سمت شرقی شهر کنونی خرابه‌هایی نمایان بوده که قسمتی از گل و قسمتی از آجر بوده از قراریکه نقل میکرده اند ارك شهر سابق در این مکان بوده فرزر نمی‌نویسد که بلندی هم در این مکان بوده یا نه بطوریکه ایت تعریف میکند خرابه‌های مزبور دیگر وجود ندارد و آثار شهر سابق بفاصله يك ميل انگلیسی در سمت جنوب شرقی شهر کنونی شروع میشود در زاویه جنوب غربی خرابه‌های مذکور از کی بر روی تپه بلند واقع است ایرانیان به فرزر گفته بودند که ارك نیشابور قدیم که در دوره ساسانیان بنا شده بود در این مکان بوده ولی مشکل این مطلب اساس داشته باشد مقبره فریدالدین عطار صوفی معروف که در موقع تصرف شهر بدست مغولها مقتول گردید پهلوی زاویه جنوب شرقی ارك واقع است سنگی از مرمر سیاه که خط فارسی روی آن نقش

کرده اند در وسط دیوارهای آجری واقع شده این مقبره یگانه اثری است که از قرون وسطی در نیشابور باقی مانده و ممکن است تاریخ بنای آن بصحت معلوم شود: این مقبره را در زمان سلطان حسین در اواخر قرن پانزدهم میرعلیشیر شاعر و وزیر معارف پرور معروف که در ادبیات فارسی و مخصوصاً ترکی معروف و مشهور است بنا نهاد (اسفزاری π 70 a) و نیز مقبره یکی از آل علی که در قرن شانزدهم شاه طهماسب ساخته در همان نزدیکی است از قراریکه نقل میکنند امامزاده محمد محروق برادر علی ابن موسی الرضا که قبرش در مشهد مهمترین زیارتگاه ایران است در این مکان مدفون میباشد مقابر اقوام این امام را که البته مشکل اصلی باشند تقریباً در تمام بلاد عمده ایران نشان میدهند پهلوئی این مکان مقدس در وسط باغی که درختانش بهم پیچیده و علفهای هرزه در آن روئیده مقبره عمر خیام منجم و شاعر فکرآزاد اوایل قرن دوازدهم واقع شده است

سلسله الجبال مرتفع بینالودکوه جلگه نیشابور را ازوادی کشف رود و شهر مشهد که پایتخت کنونی خراسان و دربیست و پنج ورستی جنوب شرقی طوس قدیم واقع است جدا میکند جغرافیا نویسان عرب در ضمن تعریف راه بین نیشابور و طوس از قرار مسافتی که ذکر میکنند یکی از راههای را در نظر دارند که از وسط رشته جبال عبور میکند و اکثر سیاحان زمان اخیر هم از آن راه مسافرت کرده اند راه بستی کنونی قوس وار میگذرد و سلسله عمده را در کنار گذاشته و فقط محور هائی را که چندان ارتفاعی ندارند تقاطع میکند کنه طوس در قرن دهم میلاد ولایت تمام اطلاق میشد که شهر نوقن و شهر طبران و قریه سندی که

سال ۸۰۹ هارون الرشید و بسال ۸۱۸ علی ابن موسی الرضا از ائمه آل علی در آن مذفون گردیدند در ولایت طوس بودند مأمون برای خوش آیند شیعیان امام رضا را وارث تاج و تخت اعلام نمود ولی بعد بطوریکه میگفتند اهرداد مسمومش ساختند شرح و توصیف طوس قرون وسطی را ما در دست نداریم در زمان جغرافیا نویسان عرب شهر طوس بواسطه رونق و ترقی نیشابور اهمیت بزرگی نداشت طوس هم مانند نیشابور بدست تولوی پسر چنگیز خان خراب و در زمان اوغدی جانشین چنگیز به تجدید عمارتش پرداختند و از آن بعد چند مرتبه مقر فرمانروایان مغول شد بعد از سقوط مغولهای ایران طوس با قوچان و کلات و ابیورد و نسا و واحه مرو در جزو قلمرو دولت کوچکی که امیر ارغونشاه رئیس طائفه جون غربانی تشکیل داده بود درآمد بعد از ارغونشاه پسرانش محمد بیگ و علی بیگ جانشین پدر شدند (حافظ ابرو و ۲۷۶ a. II)

علی بیگ در سال ۱۳۸۲ مجبور با طاعت از تیمور شده بعد وی را به فرغانه اعزام و در سال بعد مقتول ساختند

در سال ۱۳۸۹ بعد از شورش که پیشرفت نداشت طوس را قتل عام کردند و قریب بده هزار نفر آدم کشته شد پای دروازه های شهر بر حسب معمول برجهایی از کله کشتگان ساخته بودند (شرف الدین ج ۱ ص ۴۶۹) تجدید عمارت قلعه طوس بعد از فوت تیمور و در سال ۱۴۰۵ انجام گرفت در دوره های بعد اسم طوس را با نام مشهد یکجا میبرند مشهد تدریجاً بواسطه اهمیت مذهبی خود شهر مجاور را تحت الشعاع قرار داده و پایتخت خراسان گردید سیاح هندی که معاصر نادرشاه بوده از مهاجرت تدریجی سکنه طوس به مشهد سخن میراند و صنایع الدوله

وزیر ایران (که بعدها ملقب به اعتماد السلطنه گردید) قول سیاح هندی را در کتاب خود مسمی به مطلع الشمس نقل کرده و وضع کنونی خرابه‌های طوس را مفصلاً در این کتاب شرح داده است در بین خرابه‌ها هیچگونه آثاری که دارای تاریخ باشد دیده نمیشود صنیع الدوله دیوارهای شهر را که يك فرسخ دور آن است و از کمی را که در قسمت شمال شرقی بوده و عمارت بزرگی را که شاید مسجد و داخل شهر بوده تعریف میکنند در همه جا طول و عرض و ارتفاع دیوارها و برجها و خرابه‌های سائر عمارات ذکر شده در داخل ارك قلعه کوچکی بوده که بر روی تپه مصنوعی ساخته بودند در کتاب مزبور تصویر مسجد نیز ترسیم یافته این عمارت در نزد ایرانیان به نقاره خانه معروف است فرزر در ضمن تعریف طوس از مناره کوچکی (در نزدیکی مسجد) و گنبد کوچکی در بالای قبر فردوسی که در بیرون شهر نزدیکی دروازه جنوب شرقی واقع بوده سخن میراند بطوریکه نقل میکنند ساختمان این گنبد را به عید الله خان بخارائی که در قرن شانزدهم زمامدار بوده نسبت میدهند در سال ۱۸۵۸ که خانیک اف^۱ باین سرزمین بسیاحت آمده بود دیگر آن گنبد نبود و محل روی قبر شاعر را گندم کاشته بودند پروفیسور ژوکوسکی سال ۱۸۹۰ بمحل مزبور رفته و فقط تپه دیده بود که در آن کاوشهایی شده و این تپه از آجر و نیمه و قطعات کاشی که بلاشک از بنای خراب شده باقی مانده بودند تشکیل یافته و شاید این همان بنائی باشد که فرزر مشاهده کرده بود بطوریکه دهاقین تعریف کرده بودند تپه مزبور را آصف الدوله حاکم سابق خراسان کنده و دور محوطه که تشکیل یافته بوده آجر گرفته

دیواری در اطراف تپه کشیده میخواست بنائی روی آن بسازد لیکن قبل از اتمام کار بدرود زندگانی گفت زمانی بود که قبور امامین معروف یعنی امام احمد و امام محمد غزالی که دومی مؤلف کتاب شهیر احیاء علوم الدین است نزدیکی قبر فردوسی بود قبر محمد غزالی در قرن چهاردهم در ضمن شرح سیاحت ابن بطوطه (۷۷۳) مذکور گردیده لیکن در این زمان از بین رفته و اثری از آن نمانده است

طوس در سمت شمالی کشف رود واقع است در نزدیکی دروازه جنوب شرقی طوس در سر راه مشهد پل هشت چشمه از روی رود خانه ساخته بودند پل مزبور در این زمان بحال نیمه خراب باقی است فرزر و صنیع الدوله هر یک شرحی در توصیف این پل نگاشته اند مخصوصاً صنیع الدوله فاصله هر یک از چشمه ها را هم ذکر کرده پلی که بر روی کشف رود قدری پائین تر بر سر راه کلات و مشهد (بفاصله پنج میل از مشهد) ساخته اند و دارای یازده چشمه است بوضع بهتر باقی مانده ولی نه بطوریکه کاملاً بی عیب باشد پل مزبور به «پل شاه» معروف است بنا بگفته کرزن عرض مسیل رودخانه (که از ۲۵ فوت تجاوز نمیکند) با بزرگی پل مزبور تناسبی ندارد

چنانکه در فوق دیده شد شهر مشهد در اطراف مقبره امام علی - ابن موسی الرضا که در قریه سنا باد چهار فرسخی طوس جنب قبر هارون الرشید مدفون است ایجاد گردید در قرن دهم در زمان ابن حوقل (۳۱۳) قریه مزبور دیوار محکمی داشت و مقبره مکان مقدسی محسوب بود در همان قرن کلمه «المشهد» در کتاب مقدسی (۳۵۲) دیده میشود در قرن چهاردهم در زمان حمد الله قرزینی مشهد شهری بود ابن بطوطه

(۷۸، ۳ - ۷۹) سیاح همان قرن بنای مدوری را توصیف مینماید که بالای مقبره ساخته بودند و با روپوش های حریر و شمعدانهای طلا آراسته بودند در زیر همان گنبد مقابل قبر امام رضا قبر هارون الرشید واقع بود که بر روی آن هم شمعدان هاروشن بود لیکن زوار شیعه که قبر امام رازیارت میکردند لگدی بقبر خلیفه عباسی مینواختند و زوار بایستی در قرن شانزدهم که سلسله صفویه مذهب شیعه را مذهب رسمی ایران اعلام کرد بمراتب بیشتر بشود زمانیکه در قرن هفدهم سائر اماکن مقدسه شیعیان یعنی قبر علی (ع) در نجف و حسین در کربلا بالقطع بحیطه تصرف عثمانی درآمد قبر امام رضا در ایران مهمترین مکان مقدس شیعیان واقع گردید و همه ساله صدها هزار زوار زیارت آن میآیند زیارتگاهها همیشه در عین حال مراکز تجارت را تشکیل داده اند بنا بگفته سیاحان بازارهای مشهد جهان نمای زنده است از ملل مختلفه شرقی شهر بواسطه ثروت مکان مقدس و بازارهای خود چند مرتبه معرض قاراج ازبکها واقع گردید

دور مشهد کنونی دیواری از گد کشیده و برجهایی بر آن ساخته اند طول محیط دیوارهای شهر را باختلاف از $\frac{1}{4}$ الی شش میل انگلیسی معین میکنند تعیین اندازه صحیح بواسطه غلط بودن نقشه قرین اشکال است فرقی که مشهد با هرات و سائر بلاد دارد این است که دو خیابان عمودی شکل متقابلاً شهر را تقاطع نمیکند بلکه خیابان عمده که از شمال غرب بجنوب شرق کشیده شده شهر را تقاطع میکند قبر امام در وسط این خیابان و از هر طرف محاط بعمارات و ابنیه است خیابان عمده هر دو معروف به « خیابان » است کلمه « خیابان » در تأیفات جغرافیای نویسان

قرن دهم دیده نمیشود ولی این کلمه در زمان تیمور و تیموریان مصطلح بوده اسفزاری که در اواخر قرن پانزدهم بنگارش کتاب خود مشغول بود ذکر می از خیابان هرات بمیان آورده و این تذکر در شرحی است که راجع بقضایای قرن چهاردهم نوشته است (II 139 B.) بنا بقول کرزن خیابان مشهد در نزد ایرانیان نام و شهرت بزرگی دارد هر چند مشکل شایسته آن باشد در حفظ درختانیکه در دو طرف خیابان کاشته اند فوق العاده بی مبالائی میشود در وسط خیابان نهر و یا بعبارت صحیحتر خندق کشیفی کنده اند که هم برای آب مشروب وهم برای رخت شوئی و انداختن لاشه حیوانات بکار میرود کلیتاً آب مشهد ابداً قابل شرب نیست کرزن مینویسد که يك شب تیغ صورت تراشی خود را در آب گذاشت و صبح روز بعد تیغ مثل لوله تفنگ سیاه شده بود بواسطه میل و رغبت شیعیان باینکه حتی الامکان نزدیک امام دفن شوند قبرستان در مشهد و حتی در داخل شهر بسیار فراوان است اجساد مرده ها را از صدها ورست باین شهر حمل میکنند با اینحال تندرستی مردمان این شهر بهتر از سایر بلاد ایران است و علت آن موقعیت مفید شهر است که در شمال سلسله جبال واقع و بدین سبب از بادهای گرم صحرا محفوظ میباشد

مکان مقدس که در مرکز شهر واقع است تا با امروز بروی کفار بسته است سیاحان اروپائی بندرت خود را بخطر بزرگی انداخته و وارد حرم امام شده اند گرداگرد تمام ابنیه دیواری از گل کشیده اند خیابان عمده تامسافتی (قریب به ۴۵ ساژن) ناخارج طاق نمایی مدخل امتداد یافته مرکز تجارت بازار در همینجا است زائریکه از حصار بگذرد وارد مکان مقدس شده و از حق « بست » استفاده میکنند پشت بازار دروازه

مرتفع دیگری واقع است که از آنجا بحیاط عمده که بصحن کهنه (عتیق) معروف است میرود طول این صحن قریب به ۶۵ ساژن و عرض آن بیش از سی ساژن است در چهار طرف صحن مانند صحن های سائر مساجد و مدارس بزرگ ایران دو طبقه حجره ساخته اند طبقه پائین حجرات را در زمان فرز برای اماکن تجارتی باجازه میدادند فاصله بین حجرات و بالای آنها را کاشی کاری کرده اند در وسط هر يك از چهار سمت ایوان ساخته اند که کتیبه هائی با خط کوفی دارد در وسط صحن سقاخانه مئمن مطلائی بنا شده است بر روی دروازه سمت غربی گلدسته که در نزد شیعیان بجای مناره میسازند بنا کرده اند دروازه جنوبی منتهی به حرم میشود و برای اینکه قرقی با دروازه های دیگر داشته باشد نصف بالای آنرا مطلا کرده اند و مطلاکاری آن منسوب به نادر شاه است که برای این مقصود طلائی را که از هند بغنیمت آورده بود بکار برد و نیز ساختمان حوض راهم به نادر شاه نسبت میدهند علاوه بر اینها صحن بزرگ دو مناره دارد که یکی را از سمت حرم در قرن شانزدهم ساخته و در قرن نوزدهم ترمیم کرده اند (بعد از سال ۱۸۳۴) و دیگری را نادر شاه جنب مدخل مقابل بنا کرده است قسمت علیی مناره ها را با آجرهای مسی مطلا ساخته اند که از دور مثل آتش میدرخشد در بالای مناره ها مضابق طرح مساجد ایران ایوان مشبکی ساخته اند تمام سطح آب از سنگهای روی قبور مردمان توانگر که در این مکان دفن شده اند پوشیده گردیده است در مدخل حرم اطاق بزرگی ساخته اند که کف آن از مرمر و به قالیهای گرانبهائی مفروش شده روی دیوارها با خطوط عربی کاشی کاری شده بر بالای همه عمارت گنبد مطلائی ساخته اند که زوایا از مسافت

بعیدی نظاره میکنند هرچند که بگفته کرزن ارتفاع آن از ۱۱ ساژن تجاوز نمیکند در زیر گنبد بزرگ علاوه بر قبر امام قبر هارون الرشید خلیفه عباسی و عباس میرزا پسر فتحعلیشاه که در سال ۱۸۳۴ در مشهد وفات یافت واقع میباشند

در سمت جنوب حرم مسجد عالی قرار گرفته که گوهرشاد زوجه شاهرخ و بانوی مسجد سابق الذکر هرات بسال ۱۴۱۸ بنا کرده و در قرن هفدهم تجدید عمارت شده است مسجد هم مثل بنای حرم مشرف بصحنی است (صحن گوهرشاد) مسجد فقط يك گنبد و يك طاق نماي مرتفعی دارد که در طرفین آن مناره‌هایی ساخته‌اند گنبد مسجد از گنبد حرم بلند تر و عریضتر است بر روی گنبد کاشیهای ریزی بکار برده و با ردیف‌هایی برنگ آبی و سبز و نارنجی مزین ساخته‌اند در بعضی جاها مرور زمان این ردیف‌ها را از بین برده فرزند (۴۴۷) مسجد گوهرشاد را عالیترین عمارتی میداند که در ایران دیده است صحن سوم را (صحن نو) که از سمت شرقی متصل بعمارات میباشد فتحعلی شاه در قرن نوزدهم بنا کرده است نقشه تمام صحن‌ها و عمارات در کتاب صنیع‌الدوله درج میباشد و ایت (راجع به ص ۳۳۲ Khurasan) از آن کتاب اقتباس کرده است علاوه بر اینها از چند مدرسه و يك کتابخانه ذکر میشود و شرح این کتابخانه را خانیسف در سال ۱۸۵۸ (۱۰۰ - ۱۰۲) نگاشته است

جلگه که مشهد در آن واقع است بسال ۱۸۴۵ در زمان فریه بواسطه تاخت و تازازبك ها و افاغنه و تراکهه بکلی لم یزرع و بنا بر بوده ولی این قول بعضی شبهاتی تولید میکند زیرا فرزند (Journey 517) در

سال ۱۸۲۲ بر راهی که از مشهد به طوس می‌رود اراضی آباد فراوانی دیده بود در این زمان که بواسطه اشغال اتک از طرف روسها خطر تاخت و تاز ترا که مرتفع گردیده است البته وادی کشف رود بهتر از سابق آباد و معمور می‌باشد در همان وادی بالای طوس براه قوچان دیه قابل توجهی بنام رادکان و یا رایکان واقع است که جغرافیا نویسان قرن دهم (اصطخری، ۲۵۷) از آن اسم می‌برند بفاصله نیم فرسنگ از سمت جنوب شرقی رادکان برج قدیمی که کله آنرا بشکل مخروطی ساخته اند باسم میل رادکان واقع است وصف این برج بانضمام تصویر آن در کتاب صنیع الدوله مندرج است داخل برج بشکل مثنی و از بیرون بصورت سی و شش ستون مدور می‌باشد بین ستونها و کله مخروطی آثار خط کوفی نمایان است بعقیده صنیع الدوله این برج رامیتوان مقبره یکی از سلاطین و یا بزرگان قرون وسطی دانست و تقریباً بدوره آل بویه یعنی قرن دهم و یا یازدهم نسبت داد حدیثات دیگری هم اظهار شده من جمله ادو نوان سیاح (کرزن ج ۱ ص ۱۲۰) عقیده دارد که این بنا ممکن نبود مسکن و یا مقبره باشد یا اینحال احتمال کلی می‌رود که عقیده صنیع الدوله چه در باب اینکه برج مزبور برای چه مقصودی اختصاص داشته و چه راجع بزمان ساختمان آن قرین صحت باشد و این مطلب از شباهت نزدیکی که بین صورت ظاهر این برج و شکل برج هشت ضلعی واقع در ساحل جنوبی رود گرکان موجود می‌باشد پیداست برج گرکان بطوریکه از خطوط و اطلاعات تاریخی معلوم میشود بلا شبهه مقبره قابوس ابن وشمگیر پادشاه آنجا می‌باشد که بسال ۳۹۷ هجری در زمان حیات قابوس بنا شده است (رجوع کن ذیلاً بشرح خرابدهی جرجان)

جغرافیا نویسان عرب راههایی را تعریف میکنند که نیشابور را با هرات و سرخس و سواحل بحر خزر و غرب ایران و از راه کویر با ولایات جنوب متصل میگردند اهمیت بیشتر همیشه شاهراهی داشت که از خراسان و از راه ولایت بیهق که شهرهای آن سبزوار و خسروجرد بودند بغرب ایران میرفت سبزوار تا باین زمان برقرار و بدورش دیواری از خشت خام کشیده اند خرابه های ارک در تپه واقعه در قسمت شمالی شهر نمایان است

سبزوار در تاریخ از این حیث جالب توجه است که یکی از کانونهای منصب شیعه بوده و این اشتهار را حتی در زمان سلاجقه دارا بود در قرن چهاردهم چنانکه سابقاً گفته شد سلسله شیعی سربداران ظهور کرد و آخرین نماینده این سلسله بسال ۱۳۸۱ بطیب خاطر اطاعت تیمور را گردن نهاد شهر کتونی را در قرن نوزدهم اللهیاری خان یاغی بنا کرده است فرزر (Journey, 380) از روی اشتباه تصور کرده است که در يك زمانه قبل از قرن سیزدهم سبزوار و خسروجرد يك شهر تشکیل میدادند از گفته های جغرافیایان نویسان عرب معلوم میشود که در قرن دهم فاصله بین خسروجرد و سبزوار يك فرسخ بوده (مقدسی ۳۱۸ همچو می نویسد بقول اصطخری ص ۲۸۴ قریب بدو فرسخ فاصله بوده) و این مسافت کاملاً مطابق فاصله ایست که بین سبزوار و منار خسروجرد که یکی از قابل تفحصترین بناهای باقی مانده قرون وسطی است موجود می باشد بطوریکه از خط کوفی معلوم میشود منار خسروجرد را در زمان سلجوقیان بسال ۵۰۵ هجری (۱۱۱۱-۱۱۱۲ میلادی) بنا کرده اند تصویر این منار در کتاب کرزن (ج ۱ ص ۲۷۰) دیده میشود

در بقیه راه از قراء مهر و مزینان و بهمن آباد که در این زمان هم برقرارند اسم میبرند از بهمن آباد تا اسدآباد که غربی ترین بلاد خراسان بود شش فرسخ حساب میکردند بنا بر این سرحد غربی خراسان از نزدیکی قریه اسدآباد کنونی میگذشت این اسدآباد را شاه عباس کبیر برای مهاجرین گرجی بنا کرد گرجی ها دیرزمانی است که اسلام و زبان فارسی اختیار کرده اند هر چند بطوریکه میگویند در لهجه آنها آثار زبان نیاکانشان هنوز محفوظ مانده است قریه مزینان از طرف شرقی متصل است بخرابه های وسیعی که از شهر مسند آباد باقی مانده و این شهر را که در اوائل قرن نوزدهم اللهیارخان یاغی فوق الذکر بنا کرده بود بعد از خاموش کردن شورش خراب کردند

قسمت فوق الذکر خراسان همیشه اهمیت عمده در تاریخ این خطه داشته در قرن دهم حتی بلوکی را که در پشت جبالی بودند که از طرف جنوب محدود بجلگه نیشابور است مثل بلوک پشت باشهر عمده اش ترشیز در جزو نیشابور محسوب میداشتند در این زمان کلمه ترشیز بتمام بلوک اطلاق میشود خود شهر گاه بهمان اسم ترشیز و گاهی بنا م سلطان آباد ذکر میشود بلوک مزبور در قرن دهم به حاصلخیزی فوق العاده مشهور بود بواسطه گرمی هوا میوجات این بلوک زودتر از سایر نقاط خراسان میرسید (مقدسی ۳۱۸)

قومس و جرجان

جغرافیایان و یسان عرب قسمتی از شاهراه بین قراء کنونی عباس آباد و لاسگرد را در جزو ولایت علیحدہ باسم قومس داخل کرده اند و این همان ولایتی است که در کتاب ایزیدور خارا کسی باسم قومیسنه دیده میشود در قرن دهم قومس در جزو ملک آل بویه بود که قسمتی از عائدات این ولایت و ولایت مجاور ری را جمعاً ۲۰۰۰۰۰ دینار به ساهانیان میدادند ظاهراً این سرحد سیاسی مصنوعی محض بود و بدین جهت اغلب تغییر میکرد در زمان فتح عرب قسمت شرقی قومس داخل در ولایت خراسان بود چنانکه یعقوبی (۲۷۶) دامغان را شهر اول خراسان میخواند از قرار معلوم در قسمت شرقی قومس بین عباس آباد و شاهرود در هیچ زمان چندان آبادیهای معتابھی نبوده آخرین دامنه های جبال خراسان در اینجا بجنگه متصل میشود راه از پای دامنه ها و قسمتی هم از وسط تپه ها و پشته ها میگذرد پشته هائیکه بتدریج سر اشیب می شود برای تاخت و تاز فرا کمه راه مناسبی تشکیل میدادند و این تاخت و تاز فقط بعد از تصرف اتک از طرف روسها موقوف گردید و تا آن زمان عبور از این راه را بدون مستحفظ خالی از خطر نمیدانستند ماهی دو بار از شاهرود بظرف شرق و از مزینان بسمت غرب دستجات نظامی کوچکی اعزام میداشتند که در قریه میاندشت که نقطه تلاقی آنها بود عوض میشدند در قریه مذکور يك کاروانسرای کهنه از بناهای شاه عباس کبیر و يك کاروانسرای نو که از آجر بشکل قلعه ساخته اند واقع میباشد

از این قسمت که میگذرد خطه حاصلخیز قومس حدود رود شاهرود است که از جبال پربرف شاه کوه سرازیر میشود شاه کوه شعبه البرز است که ساحل بحر خزر را از سرزمین مرتفع ایران جدا میکند و ارتفاع آن در این مکان به ۱۳۱۰۰۰ فوت میرسد خود شهر شاهرود اهمیت بزرگی در تاریخ ندارد و جغرافیا نویسان قرن دهم (ابن رسته ۱۷۰، مقدسی ۳۷۱) که پستخانه را در بدش قرار میدهند اسمی از شاهرود نمیبَرند فرزر (Journey, 345) قریه بدشت را در سه میل و نیمی (میل انگلیسی) شرق شاهرود ذکر میکند شهر بسطام که قدری بالاتر از شاهرود کنار همان رودخانه و در وسط وادی حاصلخیزی واقع شده بیشتر اهمیت تاریخی دارد این شهر را بطوریکه تصور میکنند (مارکوارت ۷۱) بسطام فرمانروای خراسان و قومس و گرگان و طبرستان که در هنگام اغتشاشات تشبثاتی برای تصرف تخت سلطنت نمود در قرن ششم بنا کرده است در قرن نهم یکی از مشایخ اولیه صوفیه یعنی بایزید (اصلاً ابویزید) بسطامی در این شهر میزیسته در قرن دهم در زمان جغرافیا نویسان عرب بسطام شهر کوچک وای معمور و با رونقی بود (اصطخری ۲۱۱، مقدسی ۳۵۶) مایه شهرت این شهر تا با امروز قبر ابویزید بسطامی است که اهالی بسطام در زمان حیاتش دوازده بار از شهر اخراجش کردند گویند هر بار که شیخ را از بسطام اخراج کردند وی گفتی «خوشاشهری که ملحدش بایزید باشد» صنع الدوله (۷۸-۷۹) از روی تأثر گوید: و اکنون همه معتقد قبر و تربت اویند و این از آن است که ایشان را با شخص شریف او، جاستی نبود اما، قبر او کسنگ و کوهی است مناسبت تمام دارند

بنای کتونی مقبره شیخ مثل سائر عمارات قدیمه بسطام منسوب
بقرن چهاردهم است صنیع الدوله شرحی در تعریف این بنا نوشته و تصویر
آنرا هم در کتابش (۶۹) درج کرده است در داخل عمارت جائیکه از
يك قسمت بقسمت دیگر آن وارد میشوند خط عربی نمایان است که
تاریخ بنا را سال ۷۰۲ هجری (۱۳۰۲) نشان میدهد به صحنی که در
زاویه جنوب غربی آن مقبره شیخ واقع است چند بنای دیگر متصل میباشد
من جمله مقبره یکی از آل علی موسوم به محمد ابن جعفر که در
قرن شانزدهم ساخته شده و مسجدی که بنای آنرا قدیمتر از مقبره بایزد
میدانند مناری وصل بمسجد است و از این حیث شایان توجه میباشد که
چون بر بالای آن صعود کنند بحرکت آید فرزر (Journey, 337)
علت آنرا بدینسان بیان میکنند که منار را از آجر خیلی نازک ساخته اند
و خود منار متمایل بیک طرف است بعقیده مشارالیه این قضیه باستحکام
بنا ضروری نمیرساند در نزدیکی مقبره بنای دیگری بر قرار است که جسد
خشک شده در آن محفوظ میباشد به فرزر گفته بودند که این شخص
همان بسطام میرزا بانی شهر است از این صحن راهروی بمدرسه ساخته اند
در اینجا طاقتمای قشنگی بنا کرده اند که تاریخ بنا را سال ۷۱۳ هجری
(۱۳۱۳) نشان میدهد مسجد جامع هم که بسال ۷۱۶ هجری بنا شده
است از جمله آثار قدیمه شهر میباشد

بسطام باوجود اماکن شریفه که دارد مجبور شد اهمیت خود را
به شاهرود واگذار کند که در سر شاهراه ایران غربی بشرقی و علاوه
بر آن در نقطه واقع شده است که در آنجا سائر راههای شمال هم بشاهراه
بزرگ متصل میشوند کوههاییکه دارای کتلها و گردنه های مرتفع ولی

بدون اشکالات مخصوصی از آنها گذر میکنند شاهرود را از استراباد ، ساحل جنوب شرقی بحر خزر جدا کرده است از شاهرود راهی از طریق بسطام و قسمت شمالی خراسان و جاجرم و وادی اسفراین می رود . قرون وسطی شهری با اسم اسفرائن دائر بود که در سال ۱۳۸۱ بدست تیمور وبعد در سال ۱۷۳۱ بدست افغانه خراب شد و اکنون خرابه شهر بلقیس و یا شهر سبا باقی مانده که ایت (Khurasan, 378-380) شرح آنها را نوشته است راهی که از نیشابور بساحل گرگان و شهر گرگان پایتخت هیرکانیای قدیم میرفت در اسفراین با راه مذکور متصل میشد و راهی هم از گرگان به بسطام میرفت بالاخره از بسطام راه دیگری از طریق جاجرم بسرحد شمالی خراسان و سواحل اتک و خانی بجنورد و قوچان و درگز می رود در کتاب فرزر (۲۴۹) حدود خانیهای مذکوره با اسم کردستان نامیده شده است بنابر این اگر بتوان همچو تصور نمود که حرکت آریته بایران از راه اتک و حوضه گرگان صورت گرفته پس بایستی که در محل واقعه در نزدیکی بسطام و شاهرود راه آنها با شاهراه کنونی متصل شده باشد کرزن (ج ۱ ص ۱۸۹) اشاره صحیحی میکند که قشونیکه استراباد و بسطام و شاهرود را تصرف کند بدین وسیله خراسان را بکلی از غرب ایران جدا خواهد کرد

در زمان قدیم قسمت شرقی هازندران کنونی هم در جزو هیرکانیا محسوب بود ولی در زمان جغرافیایان و نویسندگان عرب سرحد بین طبرستان که در آن دوره هازندران را بدین اسم میخواندند و جرجان و گرگان بفاصله کمی در سمت غربی استراباد امتداد یافته بود قسمت عمود این ولایت که بین البرز و گرگان و ساحل بحر خزر واقع میشد از حیث

وضاع آب و هوا تفاوت کلي با خراسان دارد در این ولایت مثل سائر ولایات ایران در سواحل بحر خزر بارندگی فراوانی میشود و بدین سبب مملکت با چمنها و جنگلهای با طراوت پوشیده شده فرزر که از سمت شرقی یعنی بجنورد بساحل گرکان رفته بود تأثیراتی را که تغییر آب و هوا و طبیعت در وی بخشیده بود با بیانات فصیحی شرح داده مینویسد که بجای دیوارهای گلی و بامهای مسطح و گلی ابنیه خراسان که رنگ آنها بکلی مثل رنگ خاک است خانه ها و ابنیه ظاهر و نمایان میگردد که اغلب از تیرهای چوبی ساخته و با گل بهم متصل کرده و کف اطاقها و حتی اثاث البیت خانه را هم از چوب ساخته اند از طرف دیگر بواسطه رطوبتی که در جنگلهای متراکم میشود هوای این مرزوبوم برای مزاج مضر میباشد درهای مملکت از طرف شمال کاملاً برای تاخت و تاز عشائر کوچ نشین که از زمان ساسانیان برای جلوگیری از تهاجمات آنان قلاعی ساخته بودند کاملاً باز و مفتوح است اعراب صفحه گرکان را بعد از خراسان (یعنی فقط در سال ۷۱۷) فتح کردند قبل از تسخیر گرکان راه قومس را بی خطر نمیدانستند و حتی امرای خراسان که از طرف خلیفه معین میشدند معمولاً از راه جنوب ایران و کرمان بمقر خود عزیمت میکردند فقط قتیبه ابن مسلم سال ۷۰۵ از راه ری و قومس طی طریق نمود (طبری ج ۲ ص ۱۳۲۲) در زمان جغرافیا نویسان عرب گرکان یا تخت سلسله محلی آل زیار بود مرداویج ابن زیار (۹۲۸-۹۳۵) مؤسس این سلسله قسمتی از ایران را مسخر ساخته و در خیال تجدید سلطنت ساسانیان بود که بدست غلامان خود کشته شد (ابن اثیر ج ۸ ص ۲۲۶) جانشینان وی مجبور بودند که با طاعت سلسله های

مقتدرتری یعنی آل بویه و غزنویان و بالاخره سلجوقیان کردن نهند در نیمه قرن یازدهم این سلسله بدست فرقه اسمعیلیه منقرض گردید بنابراین بعد از فوت مرداویج گرگان اهمیت سیاسی نداشت و بطوریکه جغرافیا - نویسان عرب تعریف میکنند از حیث بزرگی اول شهر ولایت بحر خزر بود اصطخری (۲۱۳) با اظهار وجد و شگفت از حاصلخیزی این مرز و بوم سخن رانده مینویسد که در آنجا نباتات و مزروعات همالک سرد سیر و گرمسیر مخلوط گشته زمستان برف میآید و با اینحال نخل ها میروئید گرگان مثل طبرستان معروف بحاصل ابریشم بود

شهر گرگان (که اعراب جرجان گویند) در ساحل رود واقع و بدو قسمت منقسم بود: شهرستان و بکرآباد و ایندو بوسیله پلی بهم متصل بودند شهرستان در ساحل یمین و بکرآباد در ساحل یسار رود واقع شده بود (ابن حوقل ۲۷۳) از قرن دهم بواسطه جنگهای پیایی بین سامانیان و آل بویه شهر رو با انحطاط گذاشت ضمناً آل زیار با قضاوی پیشرفت هر یک از طرفین گاهی اطاعت این و گاهی انقیاد آنرا گردن می نهادند مقبره قابوس ابن وشمگیر که بسال ۳۹۷ هجری (۱۰۰۶ - ۱۰۰۷ میلادی) بنا شده و تا این زمان محفوظ مانده است از آثار دوره آل زیار میباشد فرزر^۱ و ایت^۲ هر یک شرحی در بیان و وصف بندی مذکور نوشته و مفصلتر از آنها شرحی است که بوسلاوسکی^۳ نگاشته است هنوز خط کوفی که سمعانی در قرن دوازدهم در مقبره دیده و نقل کرده است در کمال وضوح آشکار و نمایان است (ترکستن قسمت اول ص ۶۳) نند

Khurasan, 240-242. (۲) Journey, 612-614. (۱)

И. Т. Пославский. (۲)

حری گرگان بندر آبسکون بود که ظاهراً در مصب گرگان و در محل قصبه
کنونی گمش تپه واقع شده بود در ردیف آبسکون اسمی هم از استرآباد
میبرند ولی نه بعنوان مرکز تجارتی چنانکه امروزه داراست بل بعنوان
ك شهر صنعتی اهالی استرآباد بمهارت در صنعت پارچه بافی ابریشمی
شهور بودند در این زمانست در استرآباد فرشهای پشمی میبافند ولی
معروفتر از این رشته های صنعتی دیگر یعنی صابون پزی و باروت کوبی
ست که در قرون وسطی در این قطعه وجود نداشت

در شمال آبسکون و ساحل شرقی بحر خزر نقطه آباد و مسکون
فقط دهستان بود که بفاصله شش روز راه از آبسکون واقع شده بود اینجا
سرحد بین ممالک اسلامی و متصرفات ایلات ترك از قوم غز بود بدینجهت
در این نقطه رباطی ساخته بودند و ضمناً کلمه رباط در این محل در
همان معنای اصلی خود است که پست نظامی سرحدی باشد استعمال میشد
بنای دهستانرا به پارت هانست داده اند علمای اروپا معمولاً کلمه دهستان
را مقارن اسم ملت دای (Dahae) قرار میدهند که بنا به تعریفات
جغرافیایانویسان کلاسیک در شرق بحر خزر میزیسته بقول طبری (ج ۲
ص ۱۳۲۳) در پنج فرسخی دهستان جزیره و یا عبارت صحیحتر شبه
جزیره (چنانکه جغرافیایانویس ایرانی در قرن دهم مینویسد) واقع بود
و در آنجا يك شاهزاده ترك میزیست اصطخری (۲۱۹) و ابن حوقل
(۲۷۷) دهستان را فقط قریه کوچکی در ساحل دریا میدانستند که
جایگاه ماهیگیران بود از طرف دیگر مطابق قول مقدسی (۳۵۸-۳۵۹)
دهستان در قرن دهم مرکب از چندین قریه بود که شماره آنها تا ۲۴
میرسید مرکز تمام بلوک و یا رستاق مزبور شهر آخر بود که در سمت یمین

راه رباط سرحدی واقع شده بود در آخر مناری ساخته بودند که از مسافت دوری نمایان بود رباط در اوائل دیواری داشت ولی در آن زمان دیوار را بامر دولت خراب کرده بودند و پست سرحدی سابق يك قریه آباد و غیر نظامی شده بود که بازارها و مساجد فراوان داشت مقدسی در ذکر مساجد از يك مسجد قدیمی که دارای ستونهای چوبی بوده و از مسجد دیگری که مناره داشته اسم میبرد و برخلاف سایر مساجد که متعلق به شافعی ها بوده این مسجد به حنفی ها تعلق داشته مادام که این قضیه حل نشده که آیا در عرض هزار سال اخیر نقشه ساحل شرقی بحر خزر تا چه اندازه تغییر کرده است ما نمیتوانیم بدقت و صراحت تعیین کنیم که نقطه سرحدی فوق الذکر ممالک اسلامی در چه جائی واقع شده بود اطلاعات تاریخی راجع باین محل فوق العاده کم است ما نمیدانیم که دهستان در چه تاریخی از عرصه وجود بیرون شد و در چه زمانی آخرین آثار تمدن ایران و حیات شهری از این سرزمین رخت بست در خط رود اترک آثاری از انهار و قنوات آبیاری بزرگی نمایان است ولی محققین معاصر مانند یوسلاوسکی چنین تصور میکنند که وجود آبیاری مصنوعی در این صفحه فقط در صورتی ممکن بوده وجود داشته باشد که در زمان قدیم آب اترک و سمبار و چندیر بمراتب بیش از زمان حال بوده باشد و آب آنها مثل امروز مزه تلخ و شور نداشته موقعیت خرابه های شهری که باسم مشهد مصریان معروف بود از جمله مدارکی است که از روی آن تغییر مسیر اترک را حدس میزنند در عشر چهارم قرن نوزدهم کونولی سیاح (ج ۱ ص ۷۶-۷۷) شرحی راجع به خرابه ها نوشته بعد ها کوشین

(۱۵۲-۱۵۳) شرح مفصلتری تدوین و نقشه هم ضمیمه کرده است
فحوظه شهر قریب به ۱۲۰ جریب روسی و خود شهر دیواری از آجر
پخته بشکل منظم داشته که در سمت جنوبی آن حصاری ساخته بودند
در وسط شهر در جزو مسجدی که گچکاری شده و خوب محفوظ مانده
است دو منار دیگر بود از سمت مسجد آثار طاقنما های دروازه مانندی
پدیدار است که کاشی های آبی مثل کاشی هائیکه حالیه در قصور پادشاهان
ایران دیده میشود داشته جنب دروازه شرقی مسجد سفید و بزرگ دیگری
واقع بوده که آثار آنهام بخوبی محفوظ مانده است افسانه محلی تخریب شهر
را بطائفه کالمیک نسبت میدهند که در اواخر قرن شانزدهم و اوائل قرن
هفدهم در این صفحات ظاهر شده بود بهی از انترك بطول پنجاه ورست
بشهر کشیده بودند خرابه های شهر بقدری از ساحل کنونی دریا دور واقع
شده است که ما نمیتوانیم بگوئیم آیا این خرابه ها ربطی بدهستان قرن
دهم دارند همان دهستانی که در فوق دیدیم مرکب از چند شهر بوده و
اقلاً آبادی عمده آن متصل بدریا بوده است خرابه هائیکه امروزه از اینیه
باقی مانده بطوریکه از شرح آنها مستفاد میشود نسبتاً منسوب بزمان بعد
است اما اینکه آیا دوره حیات شهر دهستان در چه زمانی سپری شد و آیا
حقیقتاً بدست کالمیک ها خراب شد؟ این مطالبی است که تا آن اندازه که
ما اطلاع داریم در منابع تاریخی ذکرى از آن نشده است

در قرن دهم شهرهای عمده در قومنس نبود هر چند که پارچه های
نخی و پشمی آن سامان انتشار عمده داشت مهمتر بن شهر این ولایت
دامغان بود که مقدسی (۳۵۵) آنجا را هم شهر کوچکی نامیده است بین
دامغان و شهر دیگر این ولایت که سمنان باشد در قرون وسطی هم مثل

این زمان دوراه بوده : این رسته (۱۶۹ - ۱۷۰) راه مستقیم از گردنه آهوان تعریف میکنند که امروزه نیز خط حرکت پست همان راه است لیکن اصطخری (۲۱۵ - ۲۱۶) و سائر جغرافیا نویسان قرن دهم راه قوسی را توصیف مینمایند که از قریه فرات میگذشته در دامغان و سمنان مناره‌هایی از قرون وسطی باقی مانده (۲ منار در دامغان و ۱ در سمنان) که طرز معماری آنها شبیه به منار خسرو جرد است دیگر از مختصات جالب توجه این سرزمین آنکه پایه تخت پارت‌ها که نزد ما فقط با اسم یونانی « هکتوم پولوس » یعنی صد دروازه معروف است در این ولایت واقع بوده قضیه محل وقوع این شهر مورد بحث و مختلف فیه است توماشک^۱ عقیده شیندلر را که یکی از سیاحان بوده قبول میکند دائر بر اینکه شهر در وسط مثلثی واقع بوده که دامغان و قریه فرات و قریه قوشه تشکیل میدهند

Persien, I, 223. (۱)



ری و همدان

سرحد غربی قومس را منزلگاه رأس الکلب میدانستند که در جبال کم ارتفاع غرب لاسگرد واقع بود این قطعه را يك صحراي نمكزاري كه قريه ديه نمك و يا ديزنمك (عربها قصر الملح خوانده اند) در آنجا واقع است از بلوك حاصلخيز خوار (بطليموس خوارا و ايزسدور خارا کسی خواره نه نام برده اند) جدا کرده قریه عمده این بلوك خوار است که در این زمان باسم ترکی قشلاق (یعنی محل سکونت زمستانی) معروف میباشد سیاحان از برجهای دیدبانی صحرا اسم میبرند که تادوره اخیر برای محافظت از تاخت و تازهای تراکمه دائر بود از تعریفات ابن رسته (۱۶۹) معلوم میشود که در قرن دهم از این قبیل برجها در آنجا برقرار بوده بین بلوك خوار و ری معبر کوهستانی واقع شده که این دو قطعه را از هم جدا میکند این معبر که از سلسله جبال باپیچ و خم کشیری عبور کرده و در یکجا گشاد و جای دیگر تنگ میشود بعقیده اغلب علما همان باب الخزر قدیم است که اسکندر مقدونی در موقعی که پس را تعقیب میکرد از آنجا عبور کرده بعقیده ابن رسته از هنتها الیه این معبر تا قریه آفر بدون سد فرسخ و از قریه مزبور تا شهر ری نه فرسخ بوده ری که در قدیم رنگا ناه داشت یکی از بزرگترین بلاد ایران بود در قرن ششم قبل از میلاد در کتیبه های داریوش شهر را گاد در مدی ذکر شده ری بواسطه قوت بنای خود به تسخیر البلاد معروف گردید چنانکه بلخ را از آن بلاد میگفتند بعد سنوکی ه. نزدیک معبر کوهستانی شهر خارا کس

را بنا کردند و فرهاد اول از پادشاهان سلسله اشکانی در نیمه اول قرن دوم قبل از میلاد ملت مرد را بدانجا کوچانید (توماشک Persien, I, 221) ری در قرن هفتم بتصرف اعراب در آمد و گاهی مقر خداوندان عرب بود که تمام قسمت شرقی ایران با انضمام خراسان را در تحت اطاعت خود داشتند یکی از این حکمرانان مهدی (پدر هارون الرشید) بود که بعد ها بتخت خلافت نشست وی در دوره خلافت پدرش منصور شهری ساخته و باسم خود محمدیه نامید این اسم در روی سکه هائیکه مهدی در دوره ولیعهدی خود زده بود غالباً دیده میشود در زمان جغرافیا نویسندگان قرن دهم ری شهر معتبری بود هر چند که از حیث عظمت و دولت بیای نیشابور نمیرسید (مقدس ۳۹۱) ری مثل سایر بلاد بزرگ به شهرستان و قهندر و ررض منقسم بود مسجد جامعی که مهدی بنا کرده بود مثل سمرقند و بخارا بین ارك و شهرستان واقع بود این رسته راجع بارك مینویسد (۱۶۹) که ارك بر روی قلعه «صعب المرتقی» واقع بود و از بالای این کوه منظره تمام شهر دیده میشود طول و عرض شهر بنا به بعضی روایات (مقدس ۳۹۱) ۱ فرسخ و بقول برخی دیگر (اصطخری ۲۰۷) $1\frac{1}{2}$ فرسخ بود

در قرن دهم اهالی هم قلعه و هم شهرستان را ترك گفته بودند و مثل سایر مراکز تجاری و صنعتی رونق زندگانی به قسمت ررض که بازارهای متعددی در آنجا واقع بود منتقل گشته بود بازار عمده را به مناسبت اسم رودی که از آنجا میگذشت روده مینامیدند غیر از آب دو رود خانه اهالی از آب چاهها هم استفاده میکردند ناحیه ری معروف به حاصلخیزی و آب و هوای گرم بود زیرا از باد های شمالی محفوظ بود

یکن در آزمان هم آب و هوای ری را مثل آب و هوای طهران امروزه مخصوصاً در فصل تابستان برای مزاج مضر میدانستند کوه آتشفشان ماوند با ارتفاع ۵۹۰۰ متری آن از همه جا و از مسافت بزرگی از سمت جنوب نمایان بود از آتش فشانی کوه در قرن دهم ذکر نمیکنند لیکن از کوه همیشه دودی نمودار بود (اصطخری ۲۱۰) چنانکه معروف است دماوند را در افسانه های ایران محل حبس ضحاک ظالم میدانند که بدست فر بدون مغلوب و محبوس شد شهر ری در قرن یازدهم دچار صدمات حمله غزها واقع گردید ولی در دوره سلجوقیان مرمت یافت طغول بیک مؤسس این سلسله در ری مدفون است ضربت قاطعی که بشهر وارد آمد در سال ۱۲۲۰ از حمله مغول بود بطوریکه یاقوت تعریف میکند (ج ۲ ص ۸۹۳-۸۹۴) شهر قبل از حمله مغول بواسطه تقار و نفاق بین حنفی ها و شافعی ها خالی شده بود مقدسی (۳۹۱) در قرن دهم از رقابت این دو مذهب سخن میراند بنا بگفته مقدسی امامت مسجد جامع بکروز با حنفی ها و بکروز با شافعی ها بود در قرن سیزدهم این اختلافات صورت جدال مسلحانه را بخود گرفته بود از بیانات یاقوت میتوان چنین استنباط کرد که یکی از دو مذهب در بین شهر نشینان و دیگری در بین اهالی دهات شیوع و غلبه داشته بنا بر این احتمال قوی میرود که سبب تولید این خصومت نه تنها جهات مذهبی بوده بلکه علل اقتصادی هم دخالت داشته

بعد از قتل و غارت مغول شهر دیگر اهمیت سابق خود را بدست نیورد در دوره مغول یکی از بواحی نگانند و یا توغمانهایی که عراق عجم یعنی مدین مدینه منوره شده بود ری با بلاد و قراء اطرافش بود (حمدالله

قزوینی ۵۲) و شهر عمده نومان مزبور ری نبود بلکه ورامین بود که اکنون خرابه های آن نمایان است جغرافیایان قرن دهم ورامین را بعنوان قریه ذکر میکنند (اصطخری ۲۰۹) حکومت ری در زمان مغولها با حکمران موبروئی مخصوصی بود قسمتی از شهر ری در دوره سلطنت ایلخان غازان (۱۲۹۵-۱۳۰۴) ترمیم گردید در سمت شمالی شهر در پای کوه قلعه بنا شد (و یا بعبارت صحیحتر ترمیم یافت) که موسوم به طبرک بود و در قرن دوازدهم این قلعه بر قرار بود (ابن اثیر ج ۹ ص ۲۶۸) قسمت عمده اهالی صفحه ری در آن زمان شیعه بودند و فقط چند قریه بمذهب حنفی باقی بودند بعد از سقوط سلطنت آل هلاکو ری مثل قرن دهم در مقدرات قطعات مجاور بحر خزر شریک شده و در جزو قلمرو امیر علی که استرآباد و ماژندران را در تصرف داشت داخل گردید در سنه ۱۳۸۴ امیر ولی در نزدیکی استرآباد از تیمورشکت خورده و در همان سال عساکر تیمور بدون جنگ ری را متصرف شدند بدینصورتی که ری در دوره تیمور از قتل و غارت مصون ماند در شرح سفرهای تیمور چند مرتبه از ری سخن میرانند ولی ظاهراً مقصود از ری شهر معروف ری نیست بلکه صفحه ری منظور نظر میباشد کلاوخیو (۱۸۷) که در سال ۱۴۰۴ از ری گذشته در محل ری سابق فقط خرابه هایی مشاهده کرده است علت ترجیح ورامین به ری تا بهنگام اندازه بواسطه کثرت آب ورامین بوده که از جاجرود مهمترین رودخانه این محل استفاده میگردد ولی گذشته از ورامین در قرن دوازدهم شهر ن نیز که بدیانت کهنوی ایرانی است شهر مهمی بوده و ضرها اهالی ری و وره مین بتدریج بنظر آن نقل مکان میکردند

خرابه های ری را چندین نفر تعریف کرده و شرح داده اند و از جمله شرحی است که کسرپورتر^۱ در اوائل قرن نوزدهم نوشته (ج ۱ ص ۳۵۸-۳۶۴) نقشه خرابه های ری که وی تدوین و ترسیم نموده هرگز اهمیت خود را از دست نخواهد داد زیرا حالیه بقایای دیوارها و عمارات بروشنی سابق نمایان نیست اهالی طهران در گذشته و تا یک اندازه هم تا با امروز برای ساختمانهای خود از آجرهای ری استفاده میکنند خرابه های ارك قبل از مغول واقع در روی تخته سنگ سرایشب بیش از سایر خرابه ها نمایان است بنا بگفته فریه (ج ۱ ص ۱۰۷) اهالی محل این کوه را «البرج» مینامند درپای کوه ارك دیگری واقع میباشد که ظاهراً همان قلعه طبرك است که در دوره غازان خان ترمیم شد تمام محوطه خرابه های ری شکل مثلثی دارد که کوه با ارك رأس آنرا تشکیل میدهند از جمله عمارات جالب توجه دو برجی است که دارای کتیبه هائی بخط کوفی و یکی از آنها مثل عمارت واقع در طوس به نقاره خانه موسوم است بنا بقول کرزن برج مزبور را چند سال قبل از سیاحت وی یعنی در اواخر عشر هشتم قرن نوزدهم مرمت کردند و صورت اصلی آن بطوری تغییر یافت که دیگر شناخته نمیشود لیکن تصویر شکل اولیه برج در کتاب دوبه^۲ (تصویر نمره ۳۷) موجود است سابقاً در ری حجاری برجسته از دوره ساسانیان برقرار بود و آن صورت شاه بود که سوار اسب و نیزه در دست داشت ولی در قرن نوزدهم در زمان فتحعلیشاه نقش آنرا محو کرده و بجای آن صورت فتحعلیشاه را در حالتیکه شیری را با نیزه میزند نقش کردند (کرزن ج ۱ ص ۳۵۱)

در بین خرابه‌های ورامین چند بنای قشنگ از آثار قرون وسطی دیده میشود مخصوصاً مسجدی که از اثنیه قرن چهاردهم و بنای آن را به ایلخان ابوسعید (۱۳۱۶ - ۱۳۳۵) نسبت میدهند زیبایی خاصی دارد تصویر و شرح این بنا را در کتاب دیولافوا^۱ میتوان یافت

طهران پابستخت کنونی ایران باندازه شهر جدیدی است که شرح و تعریف آنرا نمیتوان در دوره جغرافیای تاریخی وارد نمود شکل و ترکیب اولیه شهر فرق مختصری با سایر بلاد ایران داشت و عبارت از مربعی بود که در وسط هر سمتی دروازه داشت و در شمال شهر که قصر شاه تابحال در آنجا واقع است ارك و دو دروازه واقع بود طهران کنونی از بناهای مرحوم ناصر الدین شاه است که در حدود ۱۸۷۰-۱۸۷۲ شهر را وسعت داده و تجدید عمارت کرد و ضمناً تجدید عمودت پاریس را در دوره ناپلیون سوم سرمشق این مهم قرار داد شهر امروزه شکل مثنی دارد که دارای دوازده دروازه و قطر دایره آن بیش از ۱۵ ورست است استحکامات شهر بشکل استحکامات پاریس قبل از جنگ فرانکو و پروس ساخته شده ولی مثل این قبیل اثنیه پاریس مسلح به توپ نیست و برای حفظ شهر بکلی بیفائده است بعضی از دروازه‌ها خود اثنیه زیبا و عالی هستند در داخل شهر چند خیدن و بناوار و چند میدان و بعضی عمارات قشنگی بنا شده کرن (ج ۱ ص ۳۰۶-۳۰۷) تشیده دارد که آبادی شهر دیگر چند آن کاری ندارد و کجیت نصر الدین در حر ساخته تغییر و تبدیل ساختمان شهر بشکل اروپائی موقوف آمد بدون اینکه بزیربنای

مخصوص شرقی لطمه وارد شود^۱

طهران مثل سایر شهرهای بزرگ ایران دارای مکان مقدس مذهبی میباشد و این قبر شاه عبدالعظیم است که از اولاد علی و از دست متوکل خلیفه بری فرار کرده و در سال ۸۶۱ در آنجا وفات یافت حمدالله قزوینی (چاپ شفر ۱۷۶) امامزاده عبدالعظیم را در جزو اشخاصی ذکر میکند که در ری مدفون هستند هر چند که آن حضرت را در بین مدفونین در مقام اول قرار نمیدهد و نیز امامزاده حمزه از اولاد علی فرزند امام موسی کاظم و برادر علی الرضا در ری مدفون است در زمان حمدالله قزوینی (۱۷۴) در ری غاری را نشان میدادند که یکی از امامزاده ها از دست معاندین بدانجا پناه برده و غائب شده بود بنای کنونی عمارت مقبره حضرت عبدالعظیم را (کرزن ج ۱ ص ۳۴۶) بطوریکه از خطوط عمارت آن معلوم میشود ناصر الدین شاه ساخته و داخل عمارت بست است که غیر مسلمان بدانجا راه ندارد و پناهگاه مسلمین است علامت ظاهری التجا طنابی است که در جلو صحن کشیده اند امامزاده عبدالعظیم در مسافت نه ورستی طهران واقع و بوسیله راه آهنی که عجالتاً یگانه راه آهن ایران است با طهران متصل میباشد

آرین ها هنگامیکه بسمت غرب حرکت میکردند در ری داخل ولایتی شده بودند که سابقاً عساکر آشوری وارد آنجا شده و بنا بر این مملکت مزبور تا یکدرجه ممکن بوده که تحت نفوذ تمدن بین النهرین

(۱) در سنوات اخیر برای توسعه خیابانها و آرایش شهر واحداث میدانها و ترویج تمدن شهری اروپایی قسمهای بزرگی برداشته شده و صورت شهرتیر فوق العاده کرده است .

واقع شود آشوریها در دوره سلطنت آسارهادون (۶۶۸-۶۸۱) تا البرز و دماوند رسیده بودند ولی این سفرها صورت تاخت و تاز را داشت و مانع از آن نگردید که مدیها در دوره سلطنت آسوربنی پال (۶۶۸-۶۲۶) خلف آسارهادون از موقعیکه آشوریها در جاهای دیگر مخصوصاً در خوزستان مشغول بودند استفاده کرده و سلطنت مقتدر مدی را تشکیل بدهند مدیها در ولایتی به مرکز قطعات کوچک جداگانه و تشکیل یک مملکت و دولت واحد موفق آمدند که همدان کنونی در آنجا واقع است یعنی بلاواسطه در پای سلسله جبالی که ایران را از بین النهرین جدا میکنند مملکت دیوگر یعنی سرزمین عملیات مؤسس واقعی و بنا افسانه مملکت مدی در همینجا واقع بود

مطابق تحقیقات توماشک (ج ۱ ص ۱۵۴ Persien) راه بین همدان و ری (و یا بین اکتان و راگنا) در قدیم مطابق راه کنونی و از طریق زرند واقع بود جغرافیایان عرب راه دیگری را تعریف میکنند که از طریق شهر ساوه و بیشتر قوسی بوده نزدیکترین راه بین همدان و ری را ۹ فرسخ (۲۴ + ۳۰ ورست) محسوب میدارند هر چند که قسمتی از این راه از طریق جبل واقع شده ولی هیچ گرده باستانی محوطه پنجاه ورستی کوشکک مزدکان برای حرکت چهار پایدن و حتی عربها اشکالات عمده ندارد علاوه بر آن در فاصله بین کوشکک و مزدکان گاهی عبور و مرور بواسطه کثرت برف موقوف میشود (تومانسکی ۲۹) بنا بر تعریف جغرافیایان عرب راه قوسی ۶۱ فرسخ بوده از نقطه جانب توجه این راه قریب مشکویه بوده که در ۸ فرسخی سرد و ۱۵ فرسخی ری واقع بوده و این رسته (۱۶۸) مینویسد که در آنجا قلعه جانب توجهی از زمان

قبل از اسلام باقی مانده بوده که دارای اشکالی از چوب و بام مطلقاً بوده در قلعه باغی و در آن باغ چشمه آبی جاری بوده که مزارع مجاور را مشروب میساخته از مشکویه به منزلگاه دیگر براه ری از رودخانه میگذشتند که حالیه باب شور معروف است و از روی پل آجری رودخانه قلعه دماوند نمایان بود

بنا بر این علت ایجاد راه قوسی در این محل نه بواسطه موانع طبیعی و جغرافیائی بود بلکه علت آن اهمیت شهر ساوه بود که امروزه هم محال زرنده که بر سر شاهراه واقع است در جزو ساوه میباشد از همینجاست که یکی از راههای جنوب ایران جدا میشود. بلوک ساوه در جزو ولایت قم داخل میباشد این قصبه هم (۲۶۵) در قرن دهم همینطور مینویسد ساوه از لحاظ سیاسی در قدیم مطیع ری بوده نه همدان از قراریکه این رسته تعریف میکند (۱۶۸) پست گمرکی حکمران ری در سمت غربی محل انشعاب راهها از همدان بساوه و زرنده و قدری در سمت شرقی قریه بوسته بوده که در آن دوره هنوز برجها بود

شهر ساوه را از بناهای دوره اسلام دانسته اند ظاهراً شهر در دوره مغول اهمیت بزرگی نداشت هر چند که در شرح تسخیر ساوه بدست مغولها از سوختن کتابخانه معتبری ذکر میشود (یاقوت ج ۳ ص ۲۴) در ساوه هم مانند ری مبارزه بین شهرنشینان که پیرو مذهب شافعی بودند و سناکتین قرا که شیعه بودند دوام داشت مرکز تشیع و کانون مبارزه با سنی ها قریب آره بود که فاصله کمی در جنوب شهر واقع بود ساوه در قرن چهاردهم بدست حکمران محلی مرمت یافت و ظاهراً حدود آن وسیعتر از سابق شد با اینکه یکی از اماکن متبرکه شیعیان یعنی قبر

امامزاده اسحق بزادر امامرضا در ساوه بود مع هذا شهر بلك شهر سنبل بود علاوه بر آن در قرن چهاردهم هم مانند این زمان قبر حضرت شمویل پیغمبر را در حوالی شهر نشان میدادند (حمدالله قزوینی ۶۳)

دره وسیع و حاصلخیزی که بنا بحکایت هرودوت دیوکس پایتخت خود را در آنجا ساخته و هفت ردیف دیوار بدور آن کشیده بود از دو دامنه کوه الوند و یاروند که یونانیها اورونت گفته اند تشکیل یافته و از رود مراد بیک چای و عده زیادی چاه مشروب میشد بواسطه وفور آب همیشه در شهر و اطراف باغات میوه و انگور فراوان بود زراعت هم میشد ولی محصول آن نامرغوب بود (حمدالله قزوینی ۷۱) و از قرار معلوم علت آن سردی آب و هوا بوده دره مذکور در ارتفاع ۶۰۰۰ فوت از سطح دریا واقع شده اسم کنونی همدان همان Hagmatána است که در فرس قدیم مصطلح بود و یونانیها آکباتانا میگفتند

آکباتانا بعد از سقوط دولت مدی در دوره هخامنشی مقر پادشاهان بود سلاطین ایران بملاحظه ارتفاع شهر و آب و هوای خنک دره تابستان را در آنجا بسر میبردند چند ستون و صورت شهری را که ابن فقیه (۲۴۱) ذکر کرده و اشعار یکی از شعرای عرب را در تعریف آن نقل میکند بدوره هخامنشی نسبت میدهند شیر که در آن زمان دم دروازه شهر واقع بود بقدری در نظر شاعر کهن سال جلوه گر شده که وی خطاب بدان نموده میپرسد اقبالک کان الدهر اذ کنت قبله اریک آکباتان هم در دوره سلاطین مدی و هم در زمان پادشاهان هخامنشی محکمترین قلاع و مناکت و ایمن ترین محل حفظ خزائن شاهی محسوب میشد اسکندر مقدونی غنائمی را که در جنگها بچنگ آورده بود در همین قلعه جی داد قلعه

ا کباتان در دوره اشکانیان نیز همین اهمیت را داشت از قراریکه پولیبی (قرن دوم قبل از میلاد) تعریف میکند در پای قلعه قصری واقع بود که آجرهای طلا و نقره فراوان داشت در ردیف قصر معبدی با ستونهای مطلا واقع بود ایزیدور خارا کسی خرینه (تراور و فیلا کیون) و معبد انائید الهه نعمت ایران را در ا کباتان قرار میدهد

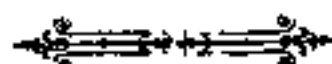
ارک آ کباتان را معمولا در محل تپه مصلی کنونی که آخرین سراسیمی کوه الموند و در جنوب غربی شهر واقع و آثار قلعه قدیمی در آنجا نمایان است ذکر میکنند لیکن در قرون وسطی چنانکه از بیانات یاقوت مستفاد میشود (ج ۲ ص ۹۸۱) خرابه‌های قلعه قدیمی را در قریه سنجاباد واقع در دو فرسخی شهر مسلمان نشین نشانت میدادند نقل میکنند که سلاطین ایران بواسطه طینت بد و عهد شکنی اهالی آن سامان خزائن خود را از آنجا بیرون بردند جغرافیانویسان عرب هم از اخلاق مردم و بدی آب و هوای همدان شکایت میکنند (مقدسی ۳۹۲) در زمان ساسانیان همدان ظاهراً اهمیت بزرگی نداشت و در جزو مقرهای سلاطین داخل نبود ابن فقیه (۲۲۹) این نکته را ذکر میکند که بناهای ساسانیان در تمام امتداد راه بین مدائن که پایتخت ساسانیان بود و گردنه که در راه بغداد بخراسان شهر اسدآباد و همدان را از هم جدا میکند واقع بود در صورتیکه از گردنه باطرف و ضمناً در خود همدان از این قبیل ابنیه بهیچوجه وجود نداشت

عربها در سال ۶۵۵ شش ماه بعد از قتل عمر خلیفه ثانی همدان را تصرف شدند در شهر جدید از آثار ادوار گذشته بقدری کم باقی مانده بود که ابن حوقل (۲۶۰) شهری را که در زمان وی (در قرن دهم) یا

برجا بود شهر جدیدی نامیده که بنای آن در دوره اسلام گذاشته شده است طول و عرض شهر يك فرسخ بود در آن زمان تعريف ميكرده اند كه زماني بوده كه شهر بمراتب بزرگتر و وسيعتر و طول و عرض آن چهار فرسخ بوده (ابن فقيه ۲۱۸) جغرافيا نويسان عرب در ضمن تعريف شهر از ارك ذكری نكرده و فقط از شهرستان سخن مي رانند كه داراي چهار دروازه آهنين و در مركز شهر واقع و در آن زمان روي خرابی گذاشته بوده (مقدسی ۳۹۲) بازارها و مسجد جامع در روض بود كه از هر طرف شهر را احاطه كرده بودند شهر از حيث عده نفوس و ثروت از ری كمتر بوده در قرن دهم و يازدهم شهر پایتخت بعضی از حكامان محلی و مخصوصاً از سلسله آل بويه بوده ولی كليتاً اهميت سياسی و نظامی برجسته نداشت ولی با اينحال و با وجوديكه دوره های انحطاط موقتي بخود ديدم معيذاً تا با مرور اهميت عمده يك مركز تجارتي و صنعتی خود را از دست نداده است همدان كه مهمترين شهر جنوب غربی ايران بوده همیشه برای تجارت اين صفحات با ممالك غربی مراکز ابرار کردن مال التجاره بوده مال التجاره ها تيرا كه به تبريز و از آنجا بطرف دریای اسود و طرابزون حمل ميشد بهمدان می آوردند و بعد از آنكه تجارت انگليس و هند از راه بصره و بغداد رو بترقی گذاشت از اين دو شهر هم مال التجاره ها تيرا كه برای ایالات جنوب غربی ايران اختصاص یافته بود شروع بحمل همدان نمودند بنا بگفته تومانسکی (۳۰) « بازار وسیع و با رونق همدان از مال التجاره انگليس - هند مملو است کاروانهائی كه حامل مال التجاره مزبوره هستند از همدان بطهران و از طریق آره برشت میروند » بنا بقول كرز (ج ۱ ص ۵۶۶) در زمان مسافرت وی (در سال ۱۸۸۹) عده نفوس

همدان از ۲۰۱۰۰۰ تجاوز نمیکرده و ایکن تومانسکی که فقط پنج سال بعد از کرزن سیاحت کرده عده نفوس را از چهل الی پنجاه هزار تشخیص داده است و مینویسد که شهر در عرض بیست سال اخیر بواسطه توسعه تجارت بر بطانی - بغداد ترقی کرده است بمناسبت اهمیت تجارتی شهر عده معتابھی (بقول کرزن ۱۵۰۰ الی ۲۰۰۰ نفر) از کلیمی های محلی و بغدادی در آن سکونت دارند بنا بر گفته تومانسکی در بازار همدان اکثریت و غلبه با کلیمی های بغدادی است اهالی محل احساسات خصومت آمیز شدیدی نسبت به کلیمی ها دارند هر چند که باتفاق کلیمی ها اماکن متبرکه که قوم یهود یعنی قبر موهوم استر و مرد خای را ستایش و زیارت میکنند بنا بقول کرزن گنبد این عمارت مسلماً صورت بناهای جدید را دارد اجساد میان ضریح های چوبی که روی آنها از کتیبه های کلیمی پوشیده شده است قرار گرفته اند که پورتر (ج ۲ ص ۱۰۸) شنیده بود که عمارت کنونی مقبره را بعد از تیمور بنا کرده و در قرن هفدهم مرمت نموده اند قبر ابوعلی ابن سینا فیلسوف شهید قرن یازدهم در نزدیکی همین عمارت واقع است

(۱) در این زمان از عداوت های منی همچگونه آناری در ایران دیده نمیشود - م



کوهستان، کرمان و مکران

احتمال کلی می‌رود که سکونت آریین‌ها در ولایات جنوبی ایران ربطی بمهاجرت سابق الذکر مدیها نداشته هرودوت (۱۲۵، ۱) ایرانیان ولایات جنوبی ایران را بر خلاف مدیها عموماً بکلمه پارس نام می‌برد طوائف دروسیاوی و گرمانی اوی که ولایات جنوب شرقی یعنی گدروسیا که در این زمان مکران است و کرمان با اسم آنها نامیده شده اند در جزو پارس‌ها محسوبند احتمال می‌رود که این مهاجرت از شرق بعرب بوده و شاید این آریین‌ها در خراسان از شاخه شمالی ایرانیان جدا شده و سیستان را اشغال کرده و طائفه که هرودوت با اسم سرنگ می‌نامد در سیستان مانده بعدها اغلب اسامی ملت زارانکوی (آریان) Zarangae (پلینی) و درانگی (آریان و سترابون) و Drangae (پلینی) و نام ولایت Drangiana ذکر میشود چنانکه دیدیم این نام در قرون وسطی بناه زرنج پایتخت ولایت باقی بود کیبیرت^۱ نیز حدس می‌زند که مهاجرت آریین‌ها از راه سیستان بجنوب جداگانه بوده

آریین‌ها که از سیستان حرکت میکردند قبل از همه مجبور بودند از کویر گذشته و بقسمت شمال شرقی ولایت کنونی کرمان و بصرف دامنه های جبال بروند که از حیث احوال معرفت لارضی و توجه از شمال غرب بجنوب شرق منسوب به سلسله زاگروس میباشند که سرحدی غربی ایران را تشکیل داده و بعضی سلسله‌های فرعی آن خود دفالات ایران را تشکیل میدهند

در عهد تاریخی اهمیت عمده را راهی داشته که از سیستان به بم میرفته منطقه معمور این سرزمین را دشت وسیعی از ممالک سیستان جدا کرده که وسعت آن کمتر از دشت بزرگی است که در سمت شمال امتداد دارد دره و ماهورهایی که چندان ارتفاعی نداشته و بشهر خبیص منتهی میشود این دشت را دو قسمت میکند: دشت کویر و دشت لوط جغرافیا نویسان عرب این دو قسمت را بیک اسم «مفازة خراسان» میخوانند اصل کلمه کویر هنوز معلوم نشده توماشک (ج ۲ ص ۵۸۲) عقیده دارد که اصل کلمه از لغت فرس قدیم *gawér* (کویر) از کلمه *gaw* (cavitas) اخذ شده است ولی احتمال قویتر آن است که این اصطلاح از ریشه عربی قفر که جمع آن قفار و یا قفور است اخذ شده که در معنای صحرای بی آب و علف آمده است علائم مشخصه و ظاهری کویرها زمین هموار و مسطح خاک تیره رنگ گودالهای با آب سبز قلم و مقدار کثیری نمک است که گاه بشکل لکه های سفید جسته جسته نمایان و گاه بشکل پوست نازکی روی محوطه بزرگی نشسته و زیر پا صدا میکند و از دور مانند یخ پدیدار است در مواقع بارندگی کویر بشکل یک باطلاق کشیف و حتی دریاچه بزرگی در میاید صحرای خراسان به نظر اعراب هم مثل صحرای فوق العاده بی حاصل و بی ثمری آمده حتی در مقایسه با صحاری عربستان و افریقای شمالی که عربها خوب میشناختند اصطخری (۲۲۷-۲۲۸) میگوید که در عربستان و افریقای شمالی تمام صحاری با استثنای بعضی محوطه های کوچک مراتع خوبی بوده و بدین جهت بین قبائل کوچ نشین قسمت شده است در صورتیکه صحرای خراسان تقریباً بکلی غیر مسکون میباشد چشم انسانی فقط چاره و بستخندهای طرفین را می بیند لیکن از بیانات همین

جغرافیایان و نویسندگان معلوم میشود که از این صحرا هم کوچ نشینان عبور میکردند و کاروانیان نه تنها از جهت وضعیات طبیعی صحرا بلکه بواسطه حملات راهزنان در معرض خطر بودند یکی از علل جسارت راهزنان این قضیه بود که نقاط مجاور صحرا در زیر تسلط دول مختلفه بودند و سارقین هر وقت از طرف يك دولت مورد تعقیب واقع میشدند میتوانستند بممالک دولت دیگر پناه ببرند از قرار معلوم بلوچها و کوفجها (قفصها رجوع بذیل شود) که در قسمت جنوبی کرمان سکونت داشتند مرتکب راهزنی میشدند بنا بگفته مقدسی (۴۸۹) عضدالدوله (۹۴۹-۹۸۳) پادشاه آل بویه باقوام مزبوره غالب آمده و هشتاد تن از جوانان آنها را بعنوان کروکان برد این گروپها همیشه در شیراز توقیف بودند و فقط پس از ورود عده لازمه مباداه و مرخص میشدند از آن بعد راهزنان نسبت بکاروان هائیکه بلد و راهنمای سلطان فارس یعنی عضدالدوله را همراه داشتند جسارت نمیکردند و معرض غارتگری راهزنان فقط ممالک و کاروانیان سامانیان بودند

کرمان و کوهستان را که در قسمت جنوبی خراسان ولایتی است کوهستانی چند راه بهم متصل میکند مخصوصاً اغلب راهی را ذکر میکنند که از طریق راور و واحه نه بند به خور میرفته و راهی که از طریق خبیص به خوسپ ممتد میشده ولایت کوهستانی در تاریخ ایران اهمیت بزرگی نداشت در همین قرن دهم قراء این ولایت را اراضی وسیعه ازهم جدا کرده بود که فقط ایلات کوچ نشین میتوانستند در آنجا زندگی کنند در این ولایت رودخانه نبود و فقط چاهها و قنوت زیر زمینی وجود داشت (اصغری ۲۷۴ - ۲۷۵) در قسمت جنوبی کوهستان نخل

میروئید بقیه قسمت ولایت را در جزو نقاط «سردسیر» محسوب میکردند
 توماشک (Persien, II, 572) مینویسد که از روی ولایت کوهستان
 میتوان تصور نمود که ایران بعد از چندین هزار سال دیگر در تحت نفوذ
 خشک شدن و باد خوردن اجسام کوهی چه شکلی بخود خواهد گرفت
 در بین بلاد این ولایت قائن و تون^۱ دارای اهمیت عمده بودند بدین
 جهت در کتاب مارکوپولو (۶۴۵ تا ۶۴۷) تمام ولایت باسم تون
 و قائن نامیده شده اهمیت تجارته را فقط شهر قائن داشت و مقدسی
 (۳۲۱) این شهر را « فرضة خراسان و خزانه کرمان » مینامد علاوه بر
 آن در این ولایت قلاع کوهستانی زیادی ساخته بودند و بدین جهت
 کوهستان در قرن یازدهم یکی از مراکز اقتدار فرقه اسمعیلیه شد کورهای
 کرمان و مکران و سند نسبت بکوی خراسان بیشتر بداشتن آب و علف
 ممتاز و مسکن عشائر کوچ نشین بودند نقاط واقعه در نزدیکی جبال برای
 زراعت و باغات کاملاً مناسب بودند و بدین جهت اهالی این صفحه زودتر
 زندگانی ساکن اختیار کردند هرودوت کرمانیان را در جزو طوائف تخته
 قاپوی ایران محسوب میدارد اعراب نقاط معمور این ولایت را از روی
 نباتاتیکه میروئید به «جروم» و «سرود» (از کلمات فارسی گرم و سرد)
 یعنی ولایات سردسیر و گرمسیر منقسم میکردند در کرمان فقط نواحی
 شمالی را که تقریباً ربع ولایت را گرفته بود در جزو سرود و بقیه را در
 جزو جروم محسوب میداشتند ضمناً نباتات سرود ممکن نبود در ولایات
 جنوبی بعمل آید در صورتیکه عکس این قضیه گاهی دیده میشد
 (اصطخری ۱۵۹) از جمله اشجار مختصه جنوب نخل خرما است که

(۱) در این زمان گشن نام دارد .

حالیه بنا بقول تومانسکی (۱۲۹) تا مسافت معتنا بهی در جنوب شهر کرمان میروید لیکن تومانسکی در قریه عقدا واقع در راه یزد بطهران که مسافت زیادی از کرمان دور و در سمت شمال آن واقع است چند اصله نخل کوتاه قامت دیده بود در حالتیکه منتظر چنین مشاهده نبوده اراضی آباد کرمان بشکل مناطق جدا گانه قرار گرفته بودند و مثل فارس يك مساحت بهم پیوسته را تشکیل نمیدادند

شهرهای کرمان که جغرافیایانویسان عرب اسم برده اند بعضی از آنها مثل بم ، خبیص ، زرنند و چند نقطه دیگر که اهمیت آنها کمتر است مثل ماهان بهمان اسامی سابق نامیده میشوند ماهان مخصوصاً از این حیث جالب توجه است که یگانه یادگار دوره هخامنشیان در کرمان در آنجا واقع شده در عمارتی که بر روی قبر نعمت الله ولی مؤسس فرقه دراویش نعمت اللهی که در قرن پانزدهم میزیسته ساخته اند هرم کوچکی با بناء مربع موجود است و کتیبه دارد که به زبان (فارسی و آشوری و زبان سوزیان) عبارت ذیل نوشته شده است « من داریوش پادشاه بزرگ پادشاه پادشاهان پادشاه ایالات پادشاه این خاک پسر کتاسب هخامنشی » معلوم نیست که این یگانه اثر هخامنشیان را در کرمان از کجا بدین مکان آورده اند اسامی بعضی بلادیکه جغرافیایان نویسان عرب اسم میبرند در این زمان غالباً در مورد بلوکات مثل ترمشیر بردسیر جیرفت و غیره استعمال میشود اعراب سیرجان را شهر عمده کرمان مینامند احتمال دارد سیرجان نه در جای سعید آباد کنونی که امروزه شهر عمده بلوک سیرجان است بلکه در شمال شرق سعید آباد و در بلوک رفسنجان کنونی که شهر عمده آن بهرام آباد است واقع شده بود زیرا جغرافیایان نویسان عرب از سیرجان

تا ژوند فقط دو روز راه حساب میکردند^۱

بعقیده توماشك (Persien, I, 176) سیرجان در دوره اعراب پایتخت این ولایت شد و قبل از آن پایتخت ولایت شهر کرمان بود که اردشیر مؤسس سلسله ساسانیان بنا کرده و بنام وی به «وه اردشیر» معروف شد. عربها وه اردشیر را برد سیر کردند شهر برد سیر که مقدسی (۴۶۱) شرح مفصلی در تعریف آن نوشته در قرن دهم مرکز کشوری و نظامی ولایت واقع شد ولی بطوریکه از تاریخ فتوحات عرب مستفاد میشود قبل از دوره اسلام هم پایتخت کرمان بود شهری که اردشیر بنا کرده بود ظاهراً فقط اردوگاه قشونی بود و در نیمه دوم قرن دهم در زمان آل بویه سیرجان شهر عمده ولایت کرمان شده و در دوره سلسله سلجوقی که در قرن یازدهم و دوازدهم در اینجا حکومت داشتند بهمین اهمیت باقی بود راجع باین سلسله اطلاعات مفصلتری در اثر محمود ابن ابراهیم درج است از اسامی منابع قدیمتری که وی اسم میبرد معلوم می شود که در قرن سیزدهم مشغول تألیف کتاب خود بوده است ملوک سلجوقی هفت ماه از سال را در برد سیر و بقیه پنجماء را در جنوب یعنی جیرفت بسر میبردند مؤسس این شاخه از سلجوقیان قاورد برادر سلطان الپ ارسلان بود غیر از قاورد که بساختن کاروانسراها و سائر ابنیه که موجب تسهیل مسافرت از کویر است همت گماشته بود یکعه از ابنیه راهم به مغیث الدین محمد اول (۱۱۴۱-۱۱۵۶)) نسبت میدهند که مردی بود ظالم و سفاک ولی حامی روحانیون و مورد توجه ابن طائفه بودوی در برد سیر و جیرفت چندین مدرسه و رباط و مسجد و مریضخانه ساخت

در مسجد جامعی که در بردسیر بنا کرده بود کتابخانه مرکب از پنجاهزار
مجلد کتاب در علوم مختلفه تأسیس کرده بود (محمد ابن ابراهیم ۳۲-۳۳)
روایات محلی و خرابه‌های شهر قدیم مدلل میدارند که شهر بردسیر
و یا گواشیر که در قرن چهاردهم بدین نام موسوم بود در جای شهر کنونی
کرمان قرار گرفته بود خانیکف نقشه شهر را بکتاب خود منضم کرده است
مسجد ملك را از قدیمترین ابنیه شهر می‌شمارند و اهالی محل بنای آنرا
به ملك شاه (۱۰۷۲-۱۰۹۲) نسبت میدهند مطابق اطلاعات تاریخی
(محمد ابن ابراهیم ۲۰-۲۱) این مسجد را نورانشاه (۱۰۸۵-
۱۰۹۷) از ملوک محلی کرمان در ریض که تازه در آن زمان معمول
گردیده بود بنا نهاد مسجد جامع در قرن چهاردهم در زمان سلطنت سلسله
آل مظفر بنا شده است کتیبه با تاریخ بنای مسجد (اول ماه شوال سال
۷۵۰ هجری-۱۳ دسامبر ۱۳۴۹) محفوظ مانده است بنا بقول مقدسی
(۴۶۲) در قرن دهم از بردسیر تا ماهان یکسره باغات بود در این زمان
بطوریکه خانیکف (۱۹۹) مینویسد تمام این مسافت صحرای لم یزرع و
از حیث بی آب و علفی تقریباً مانند دشت لوط است

در قرن دهم شهرهای کرمان چندان فرقی با سایر بلاد ایران و
آسیای وسطی نداشتند و غالباً بدور آنها دیواری کشیده بودند که چهار
دروازه داشت فقط راجع بسیرجان که شهر عمده بود میگویند (مقدسی
۴۶۴) که دارای هشت دروازه بود از جمله اطلاعاتی که جغرافیا نویسندگان
عرب راجع بسیرجان ذکر میکنند میتوان کلمات اسطخری (۱۶۷) هم را
نقل نمود حاکی از اینکه بواسطه نقصان چوب خانه‌های اهالی کرمان شکل
ابنیه گنبدواری را داشت این طرز بنا در این زمان هم در کرمان موجود

است نوهانسکی (۱۲۶) که بسال ۱۸۹۴ بکرمان رفته بود از قریه نگار سخن رانده مینویسد که بام قسمت عمده خانه‌ها گتبد است که بر نقصان مصالح چوبی دلالت میکند بعد از سیرجان مهمترین شهر ولایت بم بود که مرکز صنعتی کرمان بود پارچه های نخی که در بم میبافتند به تمام عالم اسلام تامصر میرفت پارچه های مزبور دارای دوام فوق العاده ولباسی که از آن میدوختند از پنج الی بیست سال دوام داشت در آن زمان بافتن شالهای کرمان که تا با امروز معروف است در بم تمرکز یافته بود و در همان دوره بود که بنا بقول ابن حوقل (۲۲۳) قیمت يك طاقه شال به سی دینار یعنی ۱۵۰ منات (و با پول امروزه ۷۵ تومان) میرسید در این زمان علاوه بر شالهای کرمان قالیهای کرمان نیز اشتهار خاصی دارند جغرافیایان و نوسان قرن دهم از قالی بافی کرمان ذکری نمیکنند ولی این طرز صنعت بافندگی در قرن چهاردهم در زمان تیمور دائر بود استادان فارس و کرمان برای مسجد جامعی که تیمور در سمرقند ساخته بود و در این زمان به مسجد بی بی خانم معروف است قالیهای ابریشمی آورده بودند (عبد الرزاق سمرقندی II, 18) بطوریکه یاقوت (ج ۴ ص ۳۱۶) و مارکوپولو (۶۵) گواهی میدهند در قسمت شمالی کرمان یعنی کوه بنان تهیه سرمه تمرکز یافته بود که بعنوان دواي درد چشم از کرمان بسائر ممالک حمل میکردند

ورود ایرانیان بقسمت جنوبی کرمان که به گرمسیر معروف است البته بعد از دخول آنان بصفحه شمالی این مملکت واقع گردیده است سکنین اصلی این سرزمین تا اندازه تابا امروز انفکاک خود را از فاتحین ایران محفوظ داشته اند ولایت گرمسیر از لحاظ جغرافیائی بقدر کفایت مورد

تحقیقات واقع نشده است هنوز این قضیه کاملاً حل نشده که حوضه های داخلی ایران در کجا تمام میشود و آغاز حوضه اقیانوس هند از کجاست بلوک جیرفت با آب خلیل رود مشروب میشود تو ماشك (Persien, I, 183) عقیده Floyer سیاح اوائل قرن ۱۹ را دائر بر اینکه رود خانه بدریا میریزد رد نموده و تصور میکنند که آب رود خانه در شنزار فرو میرود ولی توماسکی (۱۲۴) در سال ۱۸۹۴ شنیده بود که آب رود خانه بدریا میریزد

جیرفت از سائر ولایات شمال شرقی کرمان بوسیله کوه بارز که در این زمان جمل بارز گویند جدا گشته اهالی این کوهها فقط در زمان عباسیان اسلام قبول کرده و فقط در زمان صفاریان در اواخر قرن یازدهم رسماً در تحت اطاعت امرای اسلامی درآمدند (اصطخری ۱۶۴) شهر جیرفت که خرابه های آن در نزدیکی قریه کریم آباد واقع است در دوره قبل از مغول یکی از پر ثروت ترین بلاد تجارتهی عالم اسلام بود در اینجا راهی که از خلیج فارس و بندر هرمز (تزدیک بندر عباس کنونی) میرفت با راهی که از هندوستان و طریق جالق ممتد بود متصل میشد (اصطخری ۱۶۹، مقدسی ۴۸۶) مال التجاره که از هند میآمد از جیرفت به سائر ولایات ایران میرفت در قرن دهم شهر از حیث وسعت کوچکتر از سیرجان و بم بود (اصطخری ۱۶۷) ولی از قرار معلوم عمارت و آبادی شهر در زمان ملوک سلجوقی کرمان رو بترقی نهاده و در عهد آنان در ردیف بردسیر یکی از زیاتنخت های دو گانه مملکت واقع گردید مسکن عمده تجار خارجی محله خارج شهر کماندین بود که بنا بقول محمد بن ابراهیم (۴۹) «خزینة متمولان و گنج خانه از باب بضایع شرق و غرب» بود

جیرفت با اسم کامادی در تالیف مارکوپولو دیده میشود و در زمان وی شهر بکلی خراب شده بود راهیکه از جیرفت بدریا میرفت از بلوک رودبار که هم در کتاب مارکوپولو ذکری از آن شده عبور میکرد در کوههای واقع بین رودبار و ساحل دریا و مخصوصاً در سمت شرقی راه اقوام قفص که ایرانیان (گوج یا کوفج گویند) میزیست و بزبان مخصوصی سخن میراند بنا بقول اصطخری قوم مزبور اصل خود را با عرب نسبت میداد در این خطه هفت سلسله کوه قرار گرفته و هر يك رئیس خاصی داشت عدده کلیه نفوس ذکور قوم مزبور را در جبال قریب بدو هزار نفر میدانستند کوهستانیان مزبور اسب نداشتند و پیاده به تاخت و تاز میپرداختند با اینحال تهاجمات آنان تمام کرمان و بلوک سرحدی فارس و سجستان را دچار وحشت میساخت در قسمت مذهب سالک طریقه تشیع و فقط به سلطنت خلفای فاطمی قائل بودند (ابن حوقل ۲۲۶) اقتدار عضدالدوله دیلمی به تهاجمات آنان خاتمه داد لیکن در اوائل قرن یازدهم که سلسله آل بویه رو بضعف گذاشت تاخت و تاز این قوم تجدید شد کوه نشینان مزبور تمام قسمت جنوبی کرمان و شهر جیرفت را مالک بودند و قاورد مؤسس سلسله سلجوقیان کرمان بوسیله عهد شکنی این ولایات را از آنان گرفته مطیع حکومت خود ساخت (محمدابن ابراهیم ۵ - ۸) توماشک (Persien I, 190) مملکت قوم قفص را همین ولایت بشاکرد کنونی میدانند که به شش بنوک منقسم است رؤسای آنها مطیع سلطانی هستند که در شهر انگوران توقف دارد دست یافتن باین ولایت فوق العاده مشکل است برای حمل محمولات فقط الاغهای بومی را بکار میبرند کلیه عدده نفوس قریب بدو هزار نفر است علاوه بر ملت ایرانی و بلوچ که سمت

حکمروائی دارند بومیانی هم از قوم دراوی بحال رقیت بسر میبرند و بعقیده تو ماشك اینها از نسل قوم قفص هستند با وجود قریب دریا معهداً در این ولایت کمتر تحقیقات شده و بومیان آنجا در حوض مدینت بسر میبرند

کلیتاً در بین تمام سواحل بحری ایران فقط ساحل خلیج فارس اهمیتی در تاریخ دارد هر چند که خلیج ها و بندرگاههای مناسب در سواحل سمت شرقی نیز دیده میشود تنگه هرمز که خلیج را از دریاجدا میکند این نام را از بندر معروفی دارد که در قرن چهاردهم در قاره و قدری شرقتر از بندر عباس کنونی واقع شده بود بین هرمز و قریه سورو که مسکن ماهیگیران و بر سر راه فارس به هرمز بود یکروز راه حساب میکردند (اصطخری ۱۶۷ و ۱۷۰) در قرن دهم هرمز بندرگاه کرمان بود هر چند که معروف به کثرت جمعیت نبود (اصطخری ۱۶۶) بعدها قسمت عمده تجارت بحری با هندوستان در دو نقطه تمرکز یافته بود که یکی هرمز و دیگری کیش (در این زمان قیس) بود که در جزیره به همان اسم در خلیج فارس واقع بود مالک قیس بواسطه رقابت تجارتنی پیوسته با صاحب هرمز خصومت هیورزید هریت از متخاضمین سعی داشت برقیب خود ضرر وارد کند و سفائن او را توقیف سازد و بهمین سبب خسارت بزرگی بتجارت وارد میداد (ترکستان ۲۵) در اواخر قرن دوازدهم که غزها در تحت ریاست دینار کرمان را متصرف شدند مالک کیش از دینار تمنا داشت که هرمز را بوی و اگذار کند و در عوض وعده میداد که همه سانه صدهزار دینار و پنجاه رأس اسب عربی تقدیم کند (محمد بن ابراهیم ۱۶۰-۱۶۱)

اهمیت تجارتنی هرمز و کیش در زمان مغولها نیز برقرار بود بنا
بگفته مارکوپولو (۲۶۱) صادرات عمده هرمز و کیش و نقاط دیگر به
هندوستان در مقابل امتعه هند اسب بود علاوه بر آن از گفته های
مارکوپولو (۳۰۸) می بینیم که امیر هرمز در قید اطاعت حکمران کرمان
محسوب بود لیکن اغلب خراج مقرره را نپرداخته و با خداوند خود جنگ
میکرد امیر هرمز ساحل عرب و بندرگاه کلهاات واقع در جنوب شرق
مسقط را مالک بود و هر وقت پادشاه کرمان قشون بر سر او میفرستاد
وی به کلهاات رفته و سفائنی را که بنخلیج فارس میرفت ضبط میکرد پادشاه
کرمان بقدری متحمل ضرر میشد که مجبور بود حاضر بصلح شود از قرار
معلوم در اینجا سلسله عربی الاصلی امارت داشت زیرا اسم مؤسس سلسله
محمود کلهااتی بود (بول ، مارکوپولو ج ۱ ص ۱۱۳) کلیتاً آریین های
آسیای وسطی هرگز نمیتوانستند به حس ترس و وحشت از دریا فائق آیند
در حالتیکه عربهای ساکن ولایت ساحلی عمان همیشه دزدان دریائی
جسوری بودند فقط سلاطین مقتدر ایران مثل آل بویه و مخصوصاً
عضدالدوله و سلاجقه در زمان قبل از مغول قادر بر آن بودند که عمان را
مطیع خود سازند

غازتگری مغولها در اوائل قرن چهاردهم امیر هرمز را مجبور
ساخت که شهر را به جزیره زرون و یا جرون (در این زمان هرمز
گویند) انتقال دهد در اینجا هرمز جدیدی در سه فرسخی هرمز قدیم
بنا گردید شهر در دست اعراب باقی بود تا اینکه در اوائل قرن شانزدهم
امیر مجبور شد در تحت اطاعت پورتغالیها در آید که جزیره قشم را هم
تصرف کرده بودند شاه عباس در سال ۱۶۲۲ پورتغالیها را از هر دو نقطه

بیرون راند بعد از شاه عباس جزیره هرمز اهمیت خود را فاقد شده و گمبرون (بندر عباس کنونی) بندر تجارتی شد آب و هوای جزیره و همچنین خود قاره برای اروپائیانها فوق العاده نافع است گرمای طاقت فرسا بواسطه رطوبت و گرد و غبار بالمضاعف میشود هر چند که درجه حرارت بمیزان سواحل عربستان نمیرسد تجارت بحری اینجا و سواحل مکران در دست اعراب است ایرانیان فقط سکنه زارع را تشکیل میدهند از زمان سلطنت نادر شاه تا ناصر الدین شاه بندر عباس و بعضی از نقاط ساحلی از لحاظ سیاسی هم مطیع سلطان عرب مسقط بودند ولی در زمان ناصر الدین شاه دولت ایران موفق شد که حکومت خود را در این قطعه مستقر سازد در این زمان فقط بندر گاه واقع در ساحل شمالی دریا و ناحیه گوادر در حدود بلوچستان متعلق به سلطان وینا امام مسقط میباشد از قرار معلوم آریین ها منطقه ساحلی را بعد از کرمان اشغال کرده اند و ظاهراً این ولایت نام یونانی خود کبروسیا (کدروزیا) را از نام آن شاخه از ملت ایران دارد که هرودوت دروسیایوی نامیده است

اسم کنونی ولایت که مکران است اسمی نیست که قومی از اقوام آریین روی این خطه گذاشته باشد بعقیده علما کلمه مکران مشتق از نام يك قوم دراوی است که یونانیها ما کای یا موکای میگفتند و در کتیبه های میخی ما کا و ماسیا خوانده میشود در کتاب استفان بیزانسی که از جغرافیایونسان یونان است اسم ولایت بشکل ما کاره نه دیده میشود در تألیفات مؤلفین اسلامی در ردیف مکران مکوران هم دیده می شود (مارکوارت ۳۱) سکنه این ولایت تا به امروز هم از حیث تمدن چندان فرقی با آن «ایختیوفاقها» (ماهی خورها) که در آنجا دیده بودند ندارند راجع به ماهی ولایت که غذای عمده اهالی است جغرافیایونسان عرب هم

سخن میرانند ساحل مکران بواسطه فقر مملکت و بدی آب و هوا چندان
وجه دلکشی برای بحر یمایان نداشته و تجارت با رونق بحری که
پیوسته بین مصب شط العرب و مصب هند موجود بود تقریباً هیچ تأثیری
بر تاریخ این ولایت نبخشیده است جغرافیایان عرب در طول مسافت
بین هرمز و بندر دیبل که قدری غربتر از مصب هند واقع شده است
(رجوع کن بصفحه ۱۲۸) فقط از يك لنگرگاه که همان جزیره نیز در
ساحل مکران باشد اسم میبرند بندرگاه نیز در این زمان هم مثل بندرگاه
چاه بهار در ساحل خلیج تیز دائر میباشد عربها از قومی اسم میبرند که
بنام الزط و یا البجت در مکران سکونت داشت و احتمال دارد که از نژاد
هند بوده است بلاد عمده مکران همیشه در داخل مملکت که وسیله
زراعت فراهم است واقع بودند هر چند که بقول ابن حوقل (۲۳۵) ولایت
مکران گرفتار کم آبی بود و بهمین جهت سکنه سیار و کوچ نشین در این
ولایت غلبه داشت عده رودخانهها بس زیاد است لیکن میل آنها در غالب
ایام سال خشک و بی آب است شهر عمده مکران قبل از اعراب پنجپور
بوده که حالیه بطوریکه مار کوارت تصور میکند همان دیز واقع در بلوک
پنج گور بلوچستان نزدیک سرحدات ایران است در زمان اعراب شهر کج
که جغرافیایان عرب کیز و یا کیج گفته اند و بترقی نهاد و در قرون
وسطی شهر عمده ولایت بود

نویسندگان قرون ۱۳، ۱۴، ۱۵ غالباً برای تسمیه تمام ایالت
کلمه کیج و مکران را استعمال میکردند و بهمین جهت مار کویولو (۲۹۰)
ولایت مزبور را که وی در جزوه هند محسوب داشته کسمه کوران نامیده
است کیج حالیه در حدود بلوچستان واقع شده است در این زمان شهر
عمده مکران و بلوچستان بمپور است و حاکم بمپور تابع والی کرمان میباشد

فارس

آرین‌ها بعد از اختیار سکونت در کرمان میبایستی فارس را اشغال کنند یعنی همان ولایتی را که بطوریکه نام آن میرساند مرکز ملت فارس واقع گردید. در این ولایت نمایندگان شاخه جنوبی ایرانیان با اتحاد سیاسی نائل آمده و دولت مقتدری تشکیل دادند بعدها هم که سلاطین ایران مفر خود را بولایات پر ثروت تری انتقال دادند فارس اهمیت خود را در در نظر آنان از دست نداد چنانکه خرابه های عمارات و بناهاییکه سلاطین هخامنشی و ساسانی در این سرزمین بناخته‌اند بدین معنی گواهی میدهد نه تنها مؤسسين دولت مقتدر ایران در قرن ششم قبل از میلاد از فارس بیرون آمده‌اند بلکه سلسله هم که در قرن سوم قبل از میلاد اقتدار ملت و مذهب ایران را تجدید و مستقر ساخت از سرزمین فارس برخاسته و در همان موقعی که نمایندگان تمدن روم بدون اینکه منتظر احیای ملی ایران بشوند غلبه قطعی روم را بدولت ناتوان شده اشکانیان مسلم و فقط صحبت از موقع وزمان این فیروزی میکردند با کمال موفقیت از پیشرفتهای امپراطوری روم جلوگیری نمود فارس در دوره اسلام هم اهمیت خود را برای ملیت ایرانی محفوظ داشت « زبان فارسی » برای تمام ایرانیان زبان ادبی شد

سترابون و همینطور جغرافیایان عرب فارس را از حیث آب و هوا به منطقه سرد سیر و معتدل و گرمسیر تقسیم میکنند در منطقه

معتدل که حاصلخیزترین مناطق بود میوجات ممالک سردسیر و گرمسیر بهم پیوسته بود حوضه دریاچه بزرگ و شور بختکان و نواحی واقع در شمال دریاچه را در جزو منطقه سرد محسوب میداشتند حتی یزد و ولایت یزد را که از لحاظ جغرافیائی بکرمان بیشتر نزدیک و مربوط است در جزو فارس میشمردند آرین‌ها در زمان نهضت خود از کرمان بطرف فارس بدو قسمت شمالی فارس را اشغال کردند و از یکی از طرق سه گانه که بنابتعریفات جغرافیایان عرب سیرجان و فارس را بهم متصل مینساختند داخل ولایت فارس شدند یکی از راههای مزبور منتهی بشهر اصطخر میشد که چنانکه معلوم است در نزدیکی خرابه‌های پرسوپلیس قدیم واقع شده بود وادی‌های رود کور و شعبه آن پرواب و پلوار و یا مرغاب تا اوائل سلسله ساسانیان مرکز فارس را تشکیل میدادند وادی پلوار بوسیله دره‌ای که قریه سیوند در آن واقع است بدو قسمت شمالی و جنوبی منقسم میشود خرابه‌های تخت مادر سلیمان که در این زمان بزعم اکثر علما خرابه‌های بازارکاد یعنی پایتخت ایران قدیم است در قسمت شمالی واقع میباشد

در بین خرابه‌های مزبور جالب توجهتر از همه بنای موسوم به قبر کوروش است که بومیان قبر مادر سلیمان دانند از قرار معلوم روایات راجع بسلیمان را عربها باینجا آورده اند از روی گفته‌های اصطخری (۱۲۳) ما میدانیم که ایرانیان سلیمان را پادشاه افسانه‌خود یعنی جمشید میدانستند در همان زمان در حوالی اصطخر مسجدی باسم مسجد سلیمان نشان میدادند راجع بخرابه‌های پرسوپولیس که حال بتخت جمشید معروف است نقل میگردند که این بناها را اجنه که در فرمان سلیمان بودند

برای او ساخته بودند اما راجع بقبر مادر سلیمان تا کنون عموم تصدیق نکرده‌اند که بنای مزبور که ساختمان داخل آن شیشه قبر لیکیا و پامفیلی میباشد متعلق به کوروش است در ظاهر عمارت آثار معماری مصری و حتی یونانی مشاهده میشود مشکل توان گفت که شکل کنونی عمارت تا چه اندازه باصورت اولیه آن مطابقت دارد بنا بتعریفات اریان اسکندر مقدونی این قبر را مخروبه یافته و اریستول را بتجدید عمارت آن مأمور ساخت در طرز و ترتیب دفن کوروش که فرق زیادی با طرز دفن سایر سلاطین ایران دارد آثار نفوذ مصری دیده میشود و علت رابدینسان بیان میکنند که کوروش ملکه مصر را بحباله نکاح در آورده بود خطوط ایرانی و یونانی که اریان و سایر نویسندگان از آن سخن میرانند تا این زمان محفوظ نمانده در نزدیکی این بنا آثار قصر کوروش دیده میشود در یکی از دیوارها کتیبه محفوظ مانده که حسب المعمول بسه زبان نقش شده : من کوروش پادشاه هخامنشی اگر این کتیبه را حقیقتاً کوروش بنا کرده باشد در اینصورت ماقدیمترین کتیبه ایرانی را بخط میخی در این مکان مییابیم بعضی ها نقش برجسته را که باصورت بالدار و به تقلید مجسمه های آشوری ساخته شده است بملاحظه کتیبه فوق الذکر که در بالای آن واقع است صورت کوروش دانسته اند برخی دیگر مثل یوستی (۳۷۶) معترض و اظهار میکنند که ممکن نبوده در زمان کوروش چنین صورتی ساخته شود و کتیبه فقط دلالت بدان دارد که کوروش بانی عمارت است

پلوار از درد سیوند گذشته از وادی حاجی آند بجنگه حاصلخیز مرودشت داخل میشود از قراریکه سیاحتن معاصر (تومنسکی ۷۱) اظهار

میدارند جلگه مرودشت که تا محل ریختن پلوار به کور امتداد دارد ممکن است در این زمان هم کاملاً مشروب و آباد بشود لیکن امروزه فقط در قسمت کوچکی از آن زراعت میشود شهری که در زمان داریوش ایجاد و نزد ما فقط باسم یونانی خود پرسوپولیس معروف است در همین جلگه واقع شده بود راجع باینکه آیا شهر مزبور در نزد خود ایرانیان بچه اسمی نامیده میشد حدسیات مختلفی موجود است تصور داریوش و جانشینان وی بر روی صفا مرتفعی در برآمدگی جلوی کوه مرمر که از طرف شرق بسوی وادی سرازیر شده و تقریباً تا ساحل پلوار امتداد دارد ساخته شده است این خرابه‌های عالی و اکراراً ترسیم و توصیف کرده اند فرق تصور پرسوپولیس با ابنیه سلاطین آشوری از همه بیشتر ستون‌های این تصور است ساختن این ستونها را باستاندان یونانی نسبت میدهند که نویسندگان قدیم هم از شرکت آنان سخن میرانند شاید بعضی مجسمه‌ها منسوب باساتید یونان باشد ولی باستاندان مزبور از سبک‌های آسیائی استفاده کرده اند در سمت شمال خرابه‌های مزبور بر روی تخته سنگی از مرمر سفید مقابله سلاطین هخامنشی را که امروزه به نقش رستم معروف است تراشیده‌اند شهری که در قرون وسطی اصطخر نامیده میشد در هر دو ساحل پلوار امتداد داشت در قرن دهم شهر محوطه کوچکی بود عرضاً قریب به یک میل و قسمت عمده آن در سمت غربی رودخانه واقع بود در خارج دیوارهای شهر «قنطره خراسان» واقع بود و در پشت آن فقط چند بنای جدید ساخته بودند (اصطخری ۱۲۳) دور مسجد جامع باستونهای احاطه شده بود کلمات مقدسی (۳۶) که میگوید بر سر هر ستون صورت گاوی بود پس جناب تمحصر است این مسجد در ابتدا معبد آتش پرستان بوده

اصطخر در زمان ساسانیان کماکان شهر عمده فارس بود اردشیر
عمرات عمده خود را در جنوب این ولایت بنا نمود لیکن حجاری برجسته
را که عبارت از صورت غلبه اردشیر به اردوان اشکانی است و همین فتح
بوده که او را شاهنشاه ساخت در نقش رستم با لای مقابر هخامنشیان
قرار داده است

از همین تاریخ است که اصطخر بتدریج تحت الشعاع بلاد منطقه
وسطی و جنوبی فارس واقع میشود در قرن دهم چهار شهر در ولایت
فارس بود که از حیث عظمت با اصطخر برتری داشتند: شیراز، فسا، سیراف
ارجان (اصطخری ۱۲۸) از این چهار شهر دوشهر اولی در جزو منطقه
وسطی و دو دیگر در جزو منطقه جنوبی محسوب بودند تمام ولایت در
زمان اعراب و شاید در زمان ساسانیان هم بچهار بلوک « کوره » منقسم
بود بعقیده نبولدکه (طبری ۳) این کلمه بتوسط زبان شامی مأخوذ از
کلمه یونانی خورا است احتمال کلی دارد که در زبان فارسی کلمه شهر
که در فرس قدیم هشترا بود مرادف کوره بوده کلمه شهر فقط در زبان
فارسی جدید معنی بلده را کسب کرده است بلوک پتجگنه مزبور عبارت
بودند از: اصطخر، اردشیرخوره، دارابجرد، سابور و ارجان و سبعترین
بلوکات یکی اصطخر بود که در شمال تا یزد و دین و دیگری اردشیرخوره که
از شیراز رو بجنوب تا دریا و حتی جزائر خلیج فارس را از خورک نالی
قسم را شامل میشد در شرق بلوک مزبور دارابجرد واقع بود که بلاد عمده
آن یکی دارابجرد بود که در این زمان بد زاب معروف است و دیگری فسا
که تا کنون بهمین اسم باقی میباشد بلوک سابور (سابور) که اهمیت آن
از حیث وسعت کمتر از همه و بلاد آن سابور و کازرون بودند که هر دو در این

زمان هم برقرارند) و بلوک ارجان که شهر عمده آن بهمین اسم معروف و خرابه های آن در نزدیکی قر به بهبهان است که در جزو خوزستان محسوب میباشند قسمت غربی فارس را تشکیل میدادند لتگرگاه جنبه که در این زمان جناوه گویند در همین بلوک واقع بود.

وادی که شیراز در آن واقع است از پشت گردنه اوبارک و تنگ الله اکبر و با تنک قرآن (نومانسکی ۷۲) شروع میشود اکثر جغرافیا نویسان عرب بنای شیراز را با اعراب نسبت میدهند ضمناً میگویند که شیراز مثل کوفه و واسط در بین النهرین از اردوگاه قشونی پدید آمد و شهری که اعراب در اینجا بنا کردند مثل بغداد با اسم عربی معروف شد از قراریکه اصطخری (۱۲۴) تفسیر میکند شیراز یعنی «شکم شیر» (جوف الاسد) شهر را باین اسم بدین سبب نامیدند که از تمام حول و حوش ما کولات بدینجا میآوردند و معدوم میشد احتمال کلی دارد که در این مکان قبل از اعراب هم آبادی کوچکی بوده مطابق بعضی افسانه ها مؤسس این شهر شیراز پسر فارس پسر طهمورث بوده و فقط ترقی و توسعه شهر مربوط بزمانت اعراب است (ابن فقیه ۱۹۶). البته قصه يك پهلوان اهمیتی ندارد بلکه مهمتر از اینها صورت های حجاری هخامنشیان و ساسانیان است که در حوالی شهر کشف شده و قلعه ایست معروف به قلعه بندر و یا فاهندر که از ابدیه دوره ساسانیان و بفاصله يك میل راه در سمت شمال شرقی شهر کنونی نزدیکی قبر سعدی شاعر بر روی کوه واقع شده بود ظاهراً این همان ارکی است که عربها قلعه شهوبند می نامیدند (اصطخری ۱۱۶) کلمه شهوبند ثابت میکند که قلعه قبل از دوره اسلام ساخته شده بود مسلمین قلعه فاهندر را بزمان قبل از اسلام نسبت داده اند

و همین اسم در قرن چهاردهم دیده میشود قلعه مزبور را عربها خراب کردند و در زمان عمادالدوله (۹۳۲-۹۴۹) و بار دیگر در زمان ابوغنیم پسر عضدالدوله تجدید عمارت شد و ابوغنیم برای این مقصود قصری را که پدرش ساخته بود خراب کرد در زمان اعراب دیری را هم که در زمان یزدگرد سوم (رجوع کن بقطعات شیراز نامه آاوزلی ج ۲ ص ۴۷۳ - ۴۷۴) بنا شده بود اعراب خراب کردند در نیمه اول قرن دهم شهر هنوز دیوار نداشت مقدسی (۴۳۰) در اواخر همان قرن از ۸ دروازه شهر سخن میراند و این مطلب حسی است بر اینکه دیوار وجود داشته عضدالدوله قصر عالی در شیراز برای خود بنا کرد و کلیتاً در توسعه و تزئین شهر اهتمام ورزید وای بعد از فوتش شهر دو باره رو با انحطاط گذاشت

سلسله آل بویه در زمان سلطنت عضدالدوله به منتهای درجه اقتدار رسید بجز خراسان که تعلق بساسانیان داشت تمام ایران تا سند در اضعاف عضدالدوله بود و در عربستان نه تنها در عمان بلکه در یمن دور دست تسلط و اقتدارش را میبختند (مقدسی ۴۴۹) عضدالدوله قشون کشیری نگاه میداشت و برای تأمین مدافع قشون در قید احکام مذهبی نبود چنانکه بنا بقول بیردنی (India, II, 157) توسعه زردی بفحش داد تا سپاهیان دفع شهوت کنند و زنجی سار کین سلام از سوء قضایان یمن باشند عضدالدوله برای تزئین و آرایش بیتخت خود شیراز کوششهای فراوانی بکار میبرد و در شهر مزبور برای خود قصر عالی بنا کرد که هنوز مقدسی (۴۴۹) داری ۳۶۰ اطاق بود در این قصر خانان بزرگی مختص کتابخانه بود که از قرار معلوم میتوانست کتابخانه سامانیان در بخارا

که ابوعلی سینا در شرح حال خود بتعریف آن پرداخته (ترکستان ۱۰) رقابت کند بر طبق قول مقدسی عضدالدوله تمام کتب موجوده را در کلیه رشته‌های مختلفه علوم در این کتابخانه جمع آورده بود در اینجا کتابها را بطوریکه در بخارا معمول بود در صندوقها نگاه نمیداشتند بلکه کتابها در گنجبه‌هایی محفوظ بود که در طول دیوار طالارساخته بودند این گنجبه‌ها مثل اطاقهایی بودند که هر يك درب جداگانه داشت و بطوریکه مقدسی تعریف میکند اندازه هر دربی بقدر انسان و عرض آن سه ذرع بود کتابها را روی طاقچه‌ها «والدفاتر عنصدة علی الرفوف» چیده بودند در هر يك از این اطاقها کتب مربوطه بیکرشته از علوم جمع آمده بود و گاهی برای یکی از علوم چند اطاق اختصاص داشت خود مقدسی در کتاب خود غالباً به کتب خطی استناد میجوید که در کتابخانه عضدالدوله از آنها استفاده میکرده شیراز با اینکه اصلاً شهر عربی بود معیناً فاقد وجهه عربی خالص بود زردشتی‌ها دو معبد در داخل شهر و یکی در جنب دروازه داشتند مقدسی (۴۲۹) حتی شهر را مذمت میکند از اینکه بازارهای آنرا در ایام عید کفار هم تزئین میکردند عرض شیراز قریب بیست فرسخ بود یعقوبی (۳۶۲) سبب وسعت محوطه شهر را کثرت باغات میداند چه هر خانه باغی داشته باغات شیراز تا باین زمان مشهور است شهر و اطراف آن با آب دو رشته رودخانه کوچک یعنی آب میری و آب زکنی و یا زکندباد و بسیاری چشمه‌های دیگر مشروب میشود از عماراتی که جغرافیایان عرب تعریف میکنند در این زمان بطوریکه نقل میکنند فقط مسجد جامع برقرار است که بنای آنرا به عمرو بن لیث صفاری نسبت میدهند (کرزن ج ۲ ص ۱۰۱) بنا بتعریف‌های مقدسی (۴۳۰) بنای

مزبور در وسط بازارها واقع بود و مثل مسجد بیت المقدس با ستونهای مزبور بود در این ایام مسجد بمرو در زمان و صدمه های وارده از زلزله خراب شده است ولی در وسط حیاط عمارت سنگی مربعی با مناره های مدوری در گوشه های آن و با خط کوفی قرن ۱۵ بجا مانده و شبیه کعبه میباشد مسجد دیگری را که به « مسجد نو » معروف است از بناهای اتابکان قرن سیزدهم یعنی سلغریها میدانند بنا بقول حمدالله قزوینی (۱۱۵) این مسجد را اتابک سعد بن زنگی (۱۱۹۵-۱۲۲۶) بنا کرده است رونق شهر که بعد از آل بویه کاسته بود در دوره سلطنت دو سلسله محلی یعنی سلغریها (۱۱۴۸-۱۲۸۷) و آل مظفر (۱۳۱۳-۱۳۹۳) دوباره تجدید یافت سلسله اخیر الذکر در سال ۱۳۵۳ بشیراز تسلط یافت در اواخر قرن چهاردهم قبل از حمله تیمور که شیراز را دفعه اول در سال ۱۳۸۷ و مرتبه ثانی در سال ۱۳۹۳ تصرف در آورد شیراز یکی از بزرگترین شهرهای معانک اسلامی بود بعد ها تیمور قرائی در اطراف پایتخت خود سمرقند بنا کرد و برای اینکه اطاعت تمام شهرهای دیگر را از سمرقند برای العین بنمایاند قراء مزبوره را با تمامی بزرگترین شهرهای آسیای غربی موسوم گردانید در ردیف قریه مصر، دمشق، بغداد و سلطانیه قریه نیز در شمال سمرقند با سه شیراز بنا شد (ابن عربشاه ج ۲ ص ۸۵۶-۸۵۸) در بین تفریحگاههای مراکز مهمه که سابقاً متذوق عمده عائد خزانه میگرددند و تیمور آنها را خراب و معدوم ساخت بیت النصف شیراز نیز مذکور گردیده است (عبدالرزاق ص ۱۹) سعدی شاعر دوره سلغریان و حافظ شاعر زمان آل مظفر است عقبه های این دو شاعر در حواله شهر واقع و تا به امروز دعوت شهرت و افتخار شهیند هر چند که

مقبره حافظ بشکلی که امروزه دارد منسوب بقرن ۱۸ و مقبره سعدی مربوط بقرن ۱۹ است

بعد از آل مظفر شیراز دیگر پایتخت نبود ولی در زمان آل تیمور هنوز مرکز مهم تجارت و یکی از بزرگترین شهرهای ایران بود فقط بعد از اتحاد ایران در زمان صفویه شیراز باقطع دردیف شهرهای ولایتی در آمد و بهمین حال باقی بود تا اینکه در قرن هیجدهم کریم خان زند که تمام ایران را باستانهای خراسان مدت سی سال (۱۷۵۰-۱۷۷۹) متصرف بود آنرا پایتخت خود قرار داد کریم خان لقب شاهی اختیار نکرد ولی با همان لقب و کیلی پادشاه کاملاً مستقلی بود بعد از شاه عباس کبیر هیچیک از سلاطین ایران بقدر کریمخان زند برای استقرار نظم و امنیت و تجدید آبادی مملکت زحمت نکشید شیراز که پایتخت بود مورد توجهات خاص کریمخان واقع شد در زمان وکیل دوباره باروئی لیکن این مرتبه بدور شهر کشیده و شهر را با ابنیه و عمارات مختلفی آرایش دادند بنا بقول کرزن (ج ۲ ص ۱۰۲) تمام ابنیه قدیم شهر که تا یکدرجه آباد مانده از کریمخان زند است

در این زمان شیراز از حیث قشنگی عمارات بپایه پایتخت های شمالی ایران یعنی طهران و اصفهان نمیرسد لیکن یکی از مراکز مدنیت ایران است در سکه های اواخر قرن هیجدهم و اوائل قرن نوزدهم یعنی قبل از اینکه ضرب سکه در طهران تمرکز داده شود شیراز را دارالعلم مینامیدند کرزن میگوید که اعالی فارس باصل ونسب پاك و درستی زبان و لطافت بدن خود عبادت و اقتضای میکنند شیراز از احاطه تجارت بازرگانه ایالت فارس همیشه از قراریکه تو مونسکی (۷۴) مینویسد بعضی

از تجار محلی روابط مستقیمی با تجار منچستر دارند واردات عمده اجناس هندوستان و مهمترین رقم صادرات تریاک محلی است و نیز مقدار کمی تنباکوی محلی حمل بخارج میشود راجع به تعیین عمده نفوس شیراز اقوال بی اندازه مختلف و از ۳۲۰۰۰ الی ۶۰۰۰۰ مینویسند قبل از فتح اسلام شهر عمده بلوک اردشیرخره شهری بود که بهمین اسم موسوم ولی در زمان عربها جور گفتند (بعقیده نبولد که اطبری ۱۱) در محل کور تلفظ میکردند) و کور همین فیروز آباد کنونی است شهری که اردشیر بنا کرده بود در قرن دهم از حیث وسعت بزرگتر از اصطخر نبود و کوچکتر از بلاد عمده ایالت بود این شهر که از قرار معلوم بهتر از هر جائی آثار معماری دوره ساسانیان را محفوظ داشته فقط عبارت بوده از يك شهرستان با چهار دروازه و ب چهار سمت عالم و ربض نداشته در وسط شهر صفا واقع بود که اعراب الطربال (برج و یا عمارت برجسته) و ایرانیان ایوان و یا کیاخره میگفتند از وسط ایوان منظره تمام شهر و حومه آن نمایان بود بر بالای این قلعه معبد آتش پرستان قرار گرفته بود از محاذی صفا نهری از کوه کشیده بودند که آب بشکل آبشار به صفا میریخت و از آنجا بطرف دیگر جریان میکرد تمام این بنا را از سنگ ساخته بودند که بعدها اهالی شهر همین سنگها را بکار میبردند بطوریکه در زمان اصطخری (۱۲۴) فقط آثار ناچیزی از بنای مزبور باقی مانده بود دو صفا از معماری دوره ساسانیان که با تشکاه معروف است تا باین زمان پابدار است بر یکی از صفاها برجی بدرتفاع بود فوت قرار گرفته است دم دروازه شهر در کنار استخر آب معبد آتش پرستان بنده بارین برین بود و کتیبه بخط پهلوی داشت و بر روی آن نوشته بودند که برای ساختمان

این معبد سی هزار دینار خرج شده است (اصطخری ۱۱۸) بقاصله يك فرسخ از هر شهر باغات و قلاع کشیده شده بود بر روی کوهی در سمت شرقی شهر قصری از بناهای ساسانی با بام گنبدوار محفوظ مانده بعقیده یوستی (۴۵۷) قصر مزبور در قرن پنجم میلادی در محل قصر اردشیر بنا شده است صادرات جور مثل صادرات کنونی فیروز آباد گلاب بود که بهترین گلاب دنیا میسر شدند از قراریکه مقدسی (۴۳۲) میگوید اسم فیروز آباد را در قرن دهم عضدالدوله دیلمی بر روی شهر گذاشت بدین معنی که پس از ورود عضدالدوله به جور که بفارسی گور تلفظ میشود مردم گفتند که « ملك بگور وقت » عضدالدوله این مطلب را بفال بد گرفت و اسم جدید و بزرگی بر روی شهر گذاشت

از شیراز راهی از طریق جور و یا فیروز آباد به بندر سیراف که در این زمان قریه کوچکی است میرفت در قرن دهم تمام امتعه هند را که بقصد فارس حمل میشد بدین بندر میآوردند از قبیل عود ، آبنوس ، صندل ، عنبر ، کافور ، احجار قیمتی و غیره بطوریکه فوقاً دیدیم شهر از حیث بزرگی و وسعت سومین شهر فارس ولی از لحاظ ثروت مردمانش در مقام اول قرار گرفته بودند بناگفته مقدسی (۴۲۶) قیمت بعضی خانهها بالغ بر یکصد هزار درهم بود بواسطه تجارت با هندوستان سرمایه هنگفتی در دست بعضی تجار تمرکز یافته بود در قرن دوازدهم که توانگری رامشت نام که ممولترین تاجر عصر خود بشمار میرفت در سیراف میزیست شهر هنوز قسمتی از اهمیت خود را دارا بود بطوریکه دنبال کننده کتاب ابن حوقل (۱۹۸) مینویسد منشی رامشت بعد از بیست سال توقف در چین معادل پانصد هزار دینار امتعه از چین حمل کرده بود از اینجامیتوان

قیاس کرد که قیمت امتعه که خود را امتحان حمل کرده بود چه اندازه بوده همین را امتحان حوض نقره کعبه را بطلا مبدل ساخته و محملی از پارچه های گرانبهای چین وقف کعبه نمود

در شمال شیراز بر سر شاهراهی که از طریق فارس به هرمز و قسمت جنوبی کرمان میرفت کوره دارابجرد واقع شده بود که از حیث آب و هوا داخل در همان منطقه بود در این سرزمین محصولات ولایات گرمسیر و سردسیر بهم آمیخته بود فسا که شهر عمده این کوره بود از حیث وسعت و بزرگی دومین شهر فارس بشمار میآید (اصطخری ۱۲۸) لیکن در شهر کنونی فسا هیچگونه آثاری از قدیم بجا نمانده است شهر و یا بعبارت صحیحتر قریه دارابجرد که بنای آنرا بداریوش اول نسبت میدهند و فرج که اعراب برج خوانند و هر دو در امتداد شاهراه فارس بکرمان واقعند از حیث بی اهمیتی با فسا در يك ردیفند در قرن دهم شهرهای صنعتی و تجارتی مستحکمی در اینجا دائر و بازار عمده آنها فسا بود در نزدیکی دارابجرد چنانکه در این زمان هم معمول است مومیا استخراج میکردند و مومیا يك نوع قیری است که آنرا در زمان جراحات و شکستن استخوان میدانستند استخراج مومیا مثل این زمان در دست دولت بود (اصطخری ۱۵۵) همین ماده را در قدیم برای مومیائی کردن اجساد بکار میبردند و اسم مومیهای مصری از همینجا است شهر سرحدی فارس طارم بود که در این زمان طارون است احتمال کلی دارد که راه طارم به هرمز از تنگ معروف به تنگ زاغ که بقول توماسکی (۹۶) در تمام جنوب ایران معروف است عبور میکرد کوره دارابجرد بعد از شبانکاره هم نامیده میشد و در تحت حکومت سلسله معلی آل فضل بود

داستانهای محلی مأخذ حقوق حکومت این سلسله را باز منته قبل از اسلام نسبت میدادند ولی اطلاعات مفصلی که راجع بنمایندگان این سلسله که مثل سائر ملوک محلی دارای عنوان اتابکی بودند موجود و ما در دست داریم فقط مربوط بدوره مغول است (لن پول ترجمه و . بارتولد ۲۹۸) قلعه ایک (در نزدیکی شهر زرگان) که پایتخت سلسله مزبور بود در شمال غرب دارابجرد واقع بود (حمدالله قزوینی ۱۳۸) سلسله آل فضل در اواسط قرن چهاردهم بدست ملوک آل مظفر منقرض گردید راجع بولایت کنونی لارستان که شهر عمده آن لار و بندر عمده اش لنکه است در تألیفات جغرافیایان و مسافران عرب تقریباً هیچگونه اطلاعاتی مذکور نیامده است

در غرب شیراز کوره سابور واقع بود که از حیث وسعت حدودش کمتر از سائر کوره‌ها اهمیت داشت نوبتجان و کازرون بلاد عمده این کوره بودند کوره سابور این نام را از پایتخت قدیمش شاپور و یا بطوریکه مقدسی میگوید (۴۳۲) شهرستان اخذ کرده است سابور بطوریکه از اسم آن معلوم میشود در زمان ساسانیان بنا شده بود در قرن دهم بواسطه ترقی کازرون اهمیت سابق خود را از دست داد در نزدیکی خرابه های شهر بر روی کوهها چند نقش برجسته نمایان است و یکی از آنها غلبه شاپور اول (۲۴۹-۲۷۲) را به والریان امپراطور روم نشان میدهد مجسمه شاپور اول که یگانه مجسمه ایست از دوره ساسانیان که تا با امروز محفوظ مانده در همین نقطه واقع میباشد راهیکه عربها از شیراز به کازرون تعریف میکنند با قسمت اول شاهراه کنونی شیراز به بوشهر مخلوط بود در کازرون و شهر کوچک توج و یا نواز که در وسط راه بین کازرون و بندر جنبه واقع بود پارچه های کتانی معروف به توجی و یا

توزی مییافتند که در تمام عالم اسلام مشهور بود در قرن چهاردهم در زمان حمد الله قزوینی (۱۱۶) شهر توج خرابه بود اشتهار پارچه‌های قریه سینج یا سینز کمتر نبود این قریه در نزدیکی مصب رود تاب و سرحد بین فارس و خوزستان واقع بود پارچه‌هایی را که در سمرقند مییافتند سینزی میگفتند و از اینجا معلوم میشود که صنایع فارس نفوذی در صنایع ماوراءالنهر داشت از طرف دیگر صنایع فارس ظاهراً در تحت نفوذ صنایع مصری ایجاد گردیده بود کتانی را که برای پارچه سینزی لازم بود در ابتدا از مصر میآوردند و بعد در خود محل شروع به تهیه نمودند یکی از پارچه‌هایی که در کازرون مییافتند موسوم به دیککی بود دیک نام شهری است در مصر (ترکستان ۵۲۶)

بوشهر و یا ابوشهر که جایه بندر عمده خلیج فارس است فقط در قرن هیجدهم در زمان نادرشاه باین اسم معروف گردید بطوریکه از آثار عتیقه زبرخاکی که کشف شده معلوم میشود در زمان قبل از اسلام هم نقطه مسکون و آبادی در این سرزمین بوده حتی کتیبه‌هایی از ساسانیان قدیم سوزبان بدست آمده که بعضی از آنها منسوب بقرن هشتم قبل از میلاد است ولی از قرار معلوم در قرن دهم میلادی بندرگاهی در این نقطه وجود نداشته که صرف نظر از سیراف و هرمز اهمیتی در ردیف جنبه داشته باشد سرزمین بوشهر کنونی در آن زمان باسم سیف (ساحل دریا) معروف بود حمدالله قزوینی (۱۱۶) در قرن چهاردهم بت سیف ابی رشید و بت سیف عمارة تشخیص میدهد قسمت عمده سکنه را مشن سائر نقاط ساحلی اعراب تشکیل میدادند در قرن شانزدهم برتقیها قریه

بنام رشیر در آنجا داشتند در ده ورستی شمال این قلعه بندرگاهی واقع است که نادر شاه برای احداث بحریه خلیج فارس انتخاب کرد و سائل توقف کشتیها در لنگرگاه و تخلیه بار سفائن فوق العاده فایده مساعد است بندرگاه از بادهای محفوظ نیست و در هوای بد ورود بدان میسر نمیشد بواسطه کمی عمق دریا مجبورند که تمام محمولات سفائن را به کرجیهای محلی حمل کنند با اینحال در شهر بوشهر که نسبتاً بوسیله راههای مناسبی با مرکز مملکت متصل است تجارت معتدله‌ای با چین و هند و ممالک اروپا تمرکز یافته و تقریباً تمام تجارت در دست انگلیسها است (رتبیخ ۱۹۰-۱۹۱)

منطقه ساحلی را با شهر ارجان معمولاً در جزو کوره ارجان محسوب میداشتند هر چند که جغرافیایان یونان عرب تعیین سرحدات بعضی از کوره هارا باصراحت بیان نمینویسند و نگارشات جغرافیایان یونان مختلف راجع بانسب بعضی شهرها یکی از کوره ها همه یکسان نیست خود شهر ارجان را اغلب همان خرابه های واقعه در نزدیکی بهبهان میدانند در قرن دهم شهر قدری جنوبیتر و جنب رود تاب یعنی همان شعبه از رود مزبور که امروزه به خیرآباد موسوم است واقع بود در اینجا پلی بر روی رودخانه ساخته بودند که با پول یکی از توانگران فارس (ابن حوقل ۱۹۱) بنا گردیده و سرحد بین فارس و خوزستان محسوب میشد بنای ارجان را به قباد پادشاه ساسانی که در اواخر قرن پنجم و اوائل قرن ششم سلطنت میکرده نسبت میدادند در قرن دهم ارجان یکی از مهمترین بلاد فارس بود لیکن از قرار معلوم اهمیت تجارتی آن بیش از اهمیت صنعتی بود سبب اهمیت تجارتی شهر حاصلخیزی اطراف و نزدیکی دریا و موقعیت

شهر بود که در سر شاهراه شیراز بخوزستان و از آنجا به بین النهرین واقع شده بود

راه شیراز به ارجان بطرف شمال غربی و از قریه جویم عبور میکرد شهر نونجان بر سر این راه بود لیکن شاپور در کنار مانده بود (اصطخری ۱۳۳)

در ردیف شهرهای تجارتنی و صنعتی که در دوره اسلام کسب اهمیت نمودند در قرن دهم میلادی بقایا و آثارى هم از ترتیبات ملوک الطوائفی سابق محفوظ مانده بود که بشکل عدّه کثیری قلاع کوهستانی برقرار بودند مطابق اطلاعات بعضی جغرافیا نویسان عرب عدّه قلاع مزبور به پنجهزار بالغ میشد و در بین آنها قلاعی وجود داشت که هرگز بحمله و یورش مسخر نگشته بود (اصطخری ۱۱۶) قسمتی از این قلعه‌ها در دست آتش پرستان بود که در قرن دهم هنوز عدّه آنان زیاد بود و تقریباً در هر شهر و هر دسته از دهات معابد مخصوصی داشتند (اصطخری ۱۱۸) و عدّه آنان بیش از مسیحیان و کلیمیان بود (مقدسی ۳۹) بقول حمد الله قزوینی (۱۳۱) خرابی بلاد تجارتنی و صنعتی کار همین قلعه نشینان بود ارجان را گویند که اسمعیلیه خراب کردند

در ولایت فارس همیشه مثل ایندوره علاوه بر سکنه ثابت عدّه کثیری هم از کوچ نشینان زندگی میکردند قسمت غربی فلات ایران مرکب از چندین سلسله جبال است که موازی هم واقع شده و دارای نذقات نامچیزی هستند که نظیر آنها را در سرحد شمال شرقی دیدیم سلسله‌های جبال بوسینه دردها و جلگه‌هایی از هم جدا گردیده که بعضی از آنها حاصلخیز و آب فراوان دارند لیکن اغلب بواسطه موقعیت مرتفع خود برای زندگی

کوچ نشینی مناسب میباشند در این زمان اقوام کوچ نشین فارس و خوزستان باسامی مختلفه معروفند کوچ نشینانی که بلهجه های ایرانی تکلم میکنند فرق فاحش با ایرانیان دارند و احتمال دارد که از اختلاط ساکنین سابق این ولایت با فاتحین آریائی پدید آمده اند علاوه بر آن در این صفحات عده زیادی از قبائل ترك و عربی الاصل زندگی کوچ نشینی دارند جغرافیایانویسان قرن دهم جمیع طوائف خانه بدوش ایران را با هم کرد میخوانند که پرجمعیت ترین طوائف کوچ نشین را تشکیل میدهند و ولایت فارس را مثل کوره های یتجگانه سکنه ثابت به پنج کوره صحرا نشین تقسیم میکردند هر چند که حدود کوره های سکنه ثابت و صحرا نشین مطابق نبود تقاطیکه هر يك از طوائف صحرا نشین در آن کوچ می کرد میبایستی شامل ناحیه وسیعی باشد زیرا تمام قبائل صحرا نشین تابستانرا در کوهها و زمستان را در کنار دریا بسر میبردند برای تشخیص کوره صحرا نشینان کلمه زم (که جمع آن زهوم است) استعمال میشد De Goeje (ابن خرداد به ۳۳) کلمه فوق را مشتق از کلمه کردی زومه میدانند عده کلبه کوچ نشینان فارس را پانصد هزار چادر میشمردند در رأس هر زم رئیس مخصوصی قرار گرفته بود که وظیفه وی جمع آوری مالیات و حفظ امنیت طرق بود (اصطخری ۱۱۳-۱۱۵) در این زمان بجای کلمه کردی فوق الذکر کلمه ترکی ایل مصطلح است دولت ایران در مورد صحرا نشینان ایران همان سیاست سابق را تعقیب میکند بنا بر گفته کرزن (ج ۱ ص ۴۳۶، ج ۲ ص ۲۷۱) دولت در ضمن تجربه یقین حاصل کرده است که ایلات کوچ نشین را فقط در صورتی ممکن است تا یکدرجه تحت اطاعت نگاهداشت که رؤسای بومی آنان برقرار باشند از ظهور تحصیلداران مالیاتی ایران در

بین صحرا نشینان هیچ فائده عائد خزانه نمیشد و همیشه موجب بروز
هیجان مردم میگشت حالیه کوچ نشینان ایرانی را از قبائل ترک و عرب
مجزی کرده و از این آخری ها مثل زموه پنجگانه قرن دهم يك دسته
مصنوعی باسم ایلات خمسه تشکیل داده اند عده صحرا نشینان فارس را
رسماً شصت هزار چادر می شمارند ولی بعقیده تومانسکی (۷۵) این عدد
کمتر از عدد حقیقی میباشد در این زمان هم کوچ نشینان فارس تابستان
را در نقاط مرتفع کوهستانی بسر برده و در زمستان غالباً بدامنه هائیکه
رو بخلیج فارس است (گرمیزان) و اغلب باراضی پست عربستان یعنی
قسمت جنوبی خوزستان سرازیر میشوند در اصطلاح کوچ نشینان کلمات
ایرانی گرمسیر و سردسیر تقریباً همان معنی قشلاق و بیلاق ترکی را دارند
سابقاً دیدیم که ولایت یزد هم متعلق بفارس بود راه شیراز به یزد
مثل همین دوره معاصر از اصطخر و دهیید و ابرقوه میگذشت شهر یزد
بنام کته هم خوانده میشد در یزد و ابرقوه مثل ولایت کرمان غالباً بنیه
از گل و دارای گنبد بودند یعنی بواسطه نقصان جنگل چوب استعمال
نمیکردند یزد به حاصلخیزی اطرافش معروف و همیشه یکی از مهمترین
نقاط تجارت نرانزیتی بود باستانی دوره سلسله اتابکان یزد که از واسط
قرن یازدهم الی اواخر قرن سیزدهم سلطنت میکردند (ابن بطوطه ترجمه
برتولد ۲۹۸) شهر یزد اهمیت سیاسی نداشت یزد تا باهروزی اهمیت
تجارتی خود را محفوظ داشته عدد نفوس شهر بطوریکه بعضی ها حساب
کرده اند بهشتاد هزار نفر میرسد عده مؤسسات صنعتی هم مخصوصاً نساجی
ونساجی بسی معتدبه است مذهب زردشت هنوز بیروان زیادی در یزد دارد
سکنه مسلمان یزد بناگفته خانیکوف (۲۰۲) معروف بفرض تعصب هستند

لیکن بر طبق اطلاعات دیگری که در دست است برعکس مسلمین یزد شاید بواسطه قرب زردشتیان متصف بمدارای مذهبی هستند و انفجار حس تعصب مفرط که در سال ۱۸۹۱ باینها قربانی آن شدند عمداً بدست دولت ایجاد گشته بود (مقاله پرورفور ژوکوسکی) شهر کنونی محاط بخرابه‌ها است از ابنیه و عمارات موجوده قدیمتر از همه مسجدی است معروف بمسجد امیر چقماق که بطوریکه از کتیبه دیوار بنا دیده میشود در سال ۶۹۹ هجری (۱۲۹۹-۱۳۰۰ میلادی) امیر سنقر بنا کرده است نقشه یزد منضم بکتاب خانیکوف است



اصفهان - کاشان - قم

مرکز فارس بوسیله چند راه با شهرهای بزرگ شمال ایران متصل میشود در قرون وسطی راه از شیراز باصفهان مثل امروز از طریق اصطخر نبود در آن دوره راهی که از راه قریه مابین میرفت و نسبتاً راه نزدیکتری بود شاهراه عمده محسوب بود ظاهراً راه مزبور با شاهراه کنونی در نزدیکی قریه ایزدخواست که در وسط دامنه بر روی تپه واقع میباشد متصل میشد لیکن قریه ایزدخواست با اینکه دارای نام قدیمی میباشد مع هذا در جزو طرق قرن دهم اسمی از آن نمبرند در قرن چهاردهم حمدالله قزوینی (۱۸۵) در تعریف راهها از قمشه و ایزدخواست که از قراء عمده این راه بودند نام برده است و راهی که از طریق مابین از ایزدخواست بشیراز میرفت «راه تابستانی» و جاده قوسی کنونی راه زمستانی نامیده شده است

شهر اصفهان در تألیفات جغرافیایان نویسان کلاسیک با اسم «آسپادای» مذکور گردیده ولی در آن زمان اهمیتی نداشته در دوره ساسانیان بجای اصفهان شهر جی که بنای آنرا به اسکندر مقدونی نسبت میدهند بر قرار بود اسم این شهر در سکه های دوره اعراب غالباً ذکر میشود حسین ابن محمد العلوی مورخ اصفهانی که در قرن چهاردهم میزیستند تألیفی به اسم تاریخ احوال اصفهان دارد که برآون مستشرق انگلیسی تحقیقاتی در باب آن نموده است

بنا بر ماخذ مزبور (برآون «۱۰۰») شهر جی دوره ساسانیان بضرر

تمام شهرهای ساسانی ساخته شده و دارای چهار دروازه بوده که یکی از آنها بدروازه «جهودان» معروف و ظاهراً در آنجا جماعتی از قوم یهود سکونت گزیده بود و از همینجاست که بعدها قسمت عمده شهر به «یهودیه» معروف گردید در قرن دهم شهر قدیم با اسم شهرستان معروف و از حیث وسعت و عده نفوس کوچکتر از یهودیه بود در اینجا هم مثل نقاط دیگر یهودیها را از اولاد اسرای بخت نصر میدانستند (مقدسی ۳۸۸) فاصله بین یهودیه و شهرستان دو میل و یا قریب به ۴ ورست بود در نزدیکی شهرستان پل بزرگی بر رود زنده رود ساخته بودند (مقدسی ۳۸۹) شاردن^۱ در کتاب خود شهرستان را قریه بزرگی ذکر میکند که در سمت شرقی اصفهان واقع و خرابه‌های زیادی از ابنیه قدیمه در آنجا دیده می‌شده بنا بقول حمدالله قزوینی (۵۰) شهرستان را اسکندر رومی ساخته و در دوره ساسانیان تجدید عمارت یافته است

از جغرافیانویسان عرب ابن رسته (۱۶۰-۱۶۳) که خود از اهل اینجا بود راجع به جی ویا شهرستان بیش از همه به تفصیل پرداخته است مقدسی (۳۸۸-۳۸۹) از جمله عمارات یهودیه مسجد جامع آنرا تعریف میکند که دارای ستونهای مدور بوده و در جنوب غرب آن مناره با ارتفاع هفتاد ذرع بنا کرده بودند تمام این عمارت از گل بنا شده بود بنا بقول مورخ اصفهانی (براون ۲۷-۲۸) مسجد جامع را اعراب قبیله بنو تمیم بنا کرده و در دوزد مقتدر خلیفه در قرن دهم بر وسعت آن افزودند شد بعدها مسجد دارای کتابخانه بود که فقط فهرست اسامی کتب آن هشتاد برسد چنان بود این مسجد را در این زمان هم نشان میدهند

که عنوان مسجد جمعه را از دست نداده ولی بعد از بنای مسجد شاه عباس اول اهمیت مذهبی خود را از دست داده و بعدها بواسطه تغییرات متعددی که در ساختمان آن داده شد از نقطه نظر معماری هم جالب توجه نمیباشد

جلاگه که اصفهان در آن واقع شده از هر طرف محاط به کوه ها است (باستثنای طرف جنوب شرقی که در آنجا جلاگه مستقیماً بدشت وصل میشود) و هوای آن گرم و آب فراوان دارد بنا به گفته حمدالله قزوینی (۴۸) در اصفهان تمام نباتات قابل نشو و نمو میباشد باستثنای انار که این خود دلیل بر مزایای آب و هوای آنجا میباشد زیرا درخت انار فقط در نقاطی که آب و هوای مضرری دارد میروید

زمین اصفهان محتاج به کود زیادی میباشد و برای این کار در برجهای مخصوصی فضله کبوتر جمع میکنند و علاوه بر آن مدفوعات شهر را نیز بکار میبرند مزارع اصفهان با آب زنده رود و یا شعبات آن که در محل «مادی» مینامند مشروب میشود بعلاوه آب چشمه وقتات نیز وجود دارد رودخانه از جبال زرد کوه جاری شده و در نمک زار جنوب غربی اصفهان بزمین فرو میرود اهالی محلی از قدیم همچو تصور کرده میکنند (تومانسکی ۵۴) که گویا آب زنده رود در کرمان دو باره بسطح زمین بالا آمده و بدریا میریزد (تومانسکی ۵۴) با وجود توصیفاتش که شعرای اصفهان در مدح زنده رود گفته اند معیناً در اواخر قرن دهم بن بقول مقدسی آب رودخانه باندازه بواسطه کثافات شهر آلوده شده بود که دیگر برای آشامیدن استعمال نمیکردند

در قرن دهم اصفهان بهترین شهری بود بعد از ری که بین عرف

غرب و خراسان واقع شده بود (اصطخری ۱۹۹) بعضی از سلاطین آل بویه اصفهان را پایتخت خود قرار دادند بعد از آل بویه چند نفر از سلاطین سلجوقی در اصفهان متمکن گردیدند که یکی از آنها یعنی محمد (متوفی سال ۱۱۱۸) در مدرسه که در زمان حیات خود بنا کرده و در قرن چهاردهم هم پایدار بود مدفون گردیده است در آستانه این مدرسه مثل مسجد سلطان محمود در غزنین بت هندی را که مسلمین در یکی از جنگ ها بدست آورده بودند قرار داده بودند (حمدالله قزوینی ۴۹) شهر اصفهان بواسطه موقعیت مساعد خود توانست که نه تنها بعد از حمله مغول بلکه بعد از قتل عالم هواناگ تیمور در سال ۱۳۸۲ بسرعت ترمیم یافته و قد علم کند اصفهان که در آن تاریخ مثل شیراز و یزد در تصرف آل مظفر بود اطاعت تیمور را گردن نهاده و حاضر شد غرامتی بپیر دازد ولی بواسطه اجحاف و تعدیات اشخاصی که مأمور جمع آوری آن بودند شورش ملی برخاست و بر اثر آن حکم شد که قتل عام اهالی شروع شود در این قتل عام بطوری که موردخین (شرف الدین ج ۱ ص ۳۴۴ عبدالرزاق B. ۸۶) مینویسند هفتاد هزار سر جمع شد و در چند نقطه مناره هائی از آن سرها ساختند با وصف اینحال اصفهان در همین ایام تیمور بسال ۳ + ۱۴ که برای رستم از نواده های تیمور ولایتی معین میکردند به پایتختی وی انتخاب شد در قرن چهاردهم قسمت عمده اهالی مثل امروز شیعه مذهب نبودند و سنی شافعی بودند بنا بگفته مقدسی (۳۹۹) در اواخر قرن دهم اصفهانی ها در مذهب سنی متعصب بودند و معاویه را در ردیف خلفای اربعه قرار داده و حمد آنها را « هر سل » مینامیدند نهایت جاود و شکوه اصفهان در اواخر قرن شانزدهم در دوره

صفویه بود که شاه عباس کبیر (۱۵۸۷-۱۶۲۸) معروفترین پادشاه این سلسله آنها را پایتخت خود قرار داد شاه عباس شهر عظیمی بنا کرد که ۳۵ ورست محیط دایره آن بود هرچند که عمده دروازه‌های شهر مثل همان قرن دهم دوازده باب بود از این دروازه‌ها بنا بقول تاورنیه (ج ۱ ص ۳۵) فقط ده دروازه و بنا بگفته شاردن (ج ۲ ص ۵) فقط هشت دروازه باز بود

مرکز شهر در قدیم و زمان حال همان میدان معروف به میدان شاه بود هست که قصر سلطنتی و مسجد بزرگ و بازارهای عمده در آنجا واقع شده‌اند در اطراف میدان شاه مثل سائر میدان‌های پایتخت‌های ایران عماراتی با طاق‌ماهای در طبقه ساخته بودند که طبقه پائین آن مخصوص دکا کین بود در مقابل عمارات خیابانهای مشجری با آب روان احداث کرده بودند که بعدها خراب شد و فقط قسمتی از آن در قرن نوزدهم تعمیر گردید مسجد جمعی که شاه عباس در سال ۱۶۱۲ و ۱۶۱۳ بنا نموده در سمت جنوبی میدان واقع شده در قرن هیجدهم چند مرتبه آنرا تعمیر و تعمیر نمودند در سمت شمالی میدان عمارت بزرگ خندان که از آنست آن معنوست برای چه کاری اختصاص داشت واقع بود و به بازار بزرگ قیصریه و حان میشد در سمت شرقی مسجد شیخ لطف الله واقع شده در وسط میدان تبری مرتفع بود که بر سر آن قبه قرار داده و در مواقع رسمی قبه طلائی بر سر آن نصب میکردند و در مواقع تیر اندازی هدف قرار میدادند بعدها در جای آن تیر چوبه دار نصب شده بود در این میدان دو ستون مرمر قرار داده بودند و در مواقع چوکان بازی که سابقه در ایران محبوب بود و حال متروک گردیده است حدود میدان دزی از روی ستونهای مرمر معین

میشد قصر سلطنتی از سمت ایوان عالی عالی قاپو که دوازده ستون چوبی و يك حوض مرمر در وسط داشت مشرف بقسمت جنوب غربی میدان شاه بود

شاه در روز عید نوروز سفرا را در همین عمارت بحضور میپذیرفت عمارت عمده قصر چهل ستون بود که رو بیابغ ساخته شده و بر خلاف اسم خود فقط دارای بیست ستون چوبی بود که پایه‌های آنها بر روی صورت شیرهایی استوار بودند که از سنک تراشیده بودند دیوارهای این عمارت را از مرمر ساخته و آئینه کاری کرده بودند قصر سلطنتی بچند طاق بزرگ منقسم میشد که یکی از آنها با تصاویری که در دیوارهای آن نقش کرده اند تا با امروز برجاست در این طاق شش پرده از وقایع زندگانی شاه اسمعیل (دوپرده) شاه طهماسب و شاه عباس کبیر و نادر شاه نقش شده بین دو پرده قدیمی صورت ناصر الدین شاه را کشیده اند در زمان سلطنت شاه سلطان حسین (۱۶۹۴-۱۷۲۲) این عمارت دچار حریق و صدمه دید ولی بعدتر مریم شد در سمت غربی قصر باغ هشت بهشت واقع شده و از همانجا خیابان چهار باغ رو به سمت جنوب شروع و تا زاینده رود و بالاتر امتداد داشت و در این زمان آثار قلیلی از آن باقی مانده است در کنار این خیابان مدرسه شاه سلطان حسین که یکی از بهترین بناهای اصفهان محسوب میشود قرار گرفته ارگ شهر در سمت جنوب شرقی میدان شاه واقع بود در زمان صفویه از مناری در داخل شهر اسم میبرند که معروف به «کله منار» بود و آنرا از سرهای حیواناتی که شاه در شکار کشته بود بر پا کرده بودند هر چند که بعضی از سیاحان (کرزن ج ۲ ص ۲۳) اظهار میدارند که در بین استخوانها استخوانهای انسان هم دیده میشود

در خیابان چهار باغ پل معروف اللهوردی واقع شده که بنا به یکی از سرکرده های شاه عباس کبیر موسوم گردیده از این پل به جلفا میروند که در آنجا آرامنه که شاه عباس عناقاً مهاجرت داده بود سکونت دارند در موافقی که سطح آب پائین بود عبور از رودخانه از زیر طاقهای پل ممکن میشد در اواخر خیابان چهار باغ در جنوب باغ معروف هزار جریب واقع بود که اکنون اثری از آن پدیدار نیست هنگام هجوم افغانه در سال ۱۷۲۲ جلفا بیش از سائر نقاط حومه شهر متحمل صدمات گردید علاوه بر آن بعد از فوت نادر شاه بسیاری از آرامنه از ایران مهاجرت کردند در زمان شاردن عده نفوس جلفا به سی هزار نفر میرسید به لرد کرزن (ج ۲ ص ۵۳) گفته بودند که عده کلیه نفوس جلفا ۲۵۰۰ نفر و ۸۰ درصد آنها ارمنی میباشند

از جمله سائر پل ها که در دست پائین پل اللهوردیخن برای مراد به بنا سائر نقاط حومه شهر واقع شده اند از همه زیبا تر و عالی تر پل خواجو یا پل بابارکن میباشد که با اسم رکن الدین دروش معروف گردیده و از این پل بمحلی که در قدیم بگبرستان مشهور و مسکن زرد شتی ه بود میرفتند در قرن هفدهم در دوره شاه عباس ثانی (سال ۱۶۴۲-۱۶۶۷) که در اینجا قصری برای خود بنا نمود بسعدت آباد موسوم گردید قصر مزبور معروف به هفت دست و دارای عمرتی است موسوم به آینه خانه که از روی چهل ستون تقلید شده است فتحعلی شاه قاجار در سال ۱۸۳۴ در همین قصر وفات یافت و از آن بعد قصر رو بخرابی رفت

از ایشیه جالب توجه حوالی شهر یکی هندوچین است که حرکت

(۱) امروزه از هفت دست و آینه خانه و بسیاری ایشیه دیگر اصفهان را بی بقی مانده

منارها را معمولا بمعجزه « پیری » که در زیر آن مدفون است نسبت میدهند
منارها در ۸ ورستی سمت غربی شهر در قریه کلادان واقع میباشد
در نزدیکی آنجا خرابه های آتشگاه بر روی تپه نما یاب است
حمد الله قزوینی (۵۰) آتشگاه را بنام قلعه ذکر میکند که طهمورث
سومین پادشاه افسانه ایران ساخته است و گویا معبد آتش پرستان را
پادشاه افسانه دیگر ایران یعنی بهمن پسر اسفندیار که ویرا ارتاکزرس
اول (اردشیر دراز دست) میدانند بنا کرده است این رسته که در زمان
او هنوز آتش مقدس در آنجا روشن بود بنمای معبد را با همین عبارات
شرح میدهد بالاخره در جنوب اصفهان در دامنه کوه صفه فرح آباد
واقع شده که قصر خارج شهر شاه سلطان حسین بود و مخصوصا باغات
آن شهرت تمام داشت و در قرن هیجدهم بدست افغانه خراب شد
در بالای کوه قصر تابستانی شاه سلیمان (۱۶۶۸-۱۶۹۴) سلف
شاه سلطان حسین را بنا کرده بودند که باسپنخت سلیمان معروف شده بود
عده نفوس اصفهان در زمان صفویه از روی حد اقل تخمین به يك
کرور میرسید لیکن در آن دوره بنا بگفته تاورنیه (ج ۱ ص ۴۰) شهر
باستثنای میدان مرکزی و چند بازار بیشتر به دیه عظمی شباهت داشت
در این ایام فقط آثار قلبی از عظمت سابق باقی مانده و فقط قسمت کمی
از مساحت شهر قدیم مسکون و این قسمت هم که مسکون است دیوار و
باروئی ندارد و مستقیماً به قراء و باغات اطراف وصل میشود بطوری که
تومانکی (۵۰-۵۵) مینویسد « غالب خانه ها از خشت خام مربع شکل
ساخته شده کوچه ها تنگ و بواسطه عادت نفرت آور اهالی شهر که برای
پاک کردن مسطحه سوراخهایی بکوچه ها باز کرده اند و گاهی با تخته سنگی

آنها را پوشانده و بعضی اوقات بکلی باز میگذارند که چوچه‌ها سخت متعفن است»
عمده نفوس اصفهان را مثل سایر بلاد ایران باختلاف مینویسند ولی در
هر صورت از نود هزار نفر تجاوز نمیکنند شهر در این دوره هم اهمیت
تجارتی و صنعتی بزرگی دارد اجناس عمده صادرات آن نریاکو و تنباکو و
پنبه و بادام و مواد عمده واردات پارچه های نخئی و قند و مس و چای
می باشد

راه از اصفهان به ری یعنی حوالی طهران همیشه مثل امروز از قم و
کاشان بود راه از وسط اراضی همواری میگذرد بنامشانی قطعه کوچکی در
جنوب کاشان که در آنجا چاه سلسله جبال را تقاطع میکند قریه کوهستانی
قوه رود در همین جا واقع شده است اهالی قوه رود و قراء اطراف به
لهجه مخصوصی حرف میزنند که دارای مقدار کثیری کلمات و لغات قدیمه
میباشد لهجه قوه رودی و بعضی قراء دیگر موضوع تحقیقات مخصوص
پروفیسور ژوکوسکی واقع گردیده است

کاشان در قرن دهم شهر کوچک ولی پر ثروتی بود بنای این شهر
را به زبیده خاتون زوجه هارون الرشید نسبت میدهند در آن زمان شهر
دارای اهمیت صنعتی برجسته بود و مخصوصاً جرم و پیرا کاشان شهرتی
داشت در این زمان هم ظروف مسی کاشان معروف است علاوه بر آن
مصنوعات گئی شهر شهرتی دارد از کمره کاشان و این مختلف آن که کاش
است کلمات فارسی کاشی و کاشیگر را مشتق میسازند بر اساس جهانی که
در جنوب شهر واقع شده گرمی تابستان در کاشان به حدیث شدت میرسد
علاوه بر آن تمام سیاحتان از قرن دهم بعد از قمری ۳۹۰ هجری از
کثرت فقر بهای حوالی کاشان صحبت میکنند اهالی کاشان در قرن چهاردهم

شیعه بودند هرچند که اکثریت سکنه قراء اطراف با سنی ها بود اهالی قم در همان قرن دهم پیرو مذهب تشیع بودند ولی سکنه عرب شهر پیش از عجم بود (اصطخری ۲۰۱) در قرن چهاردهم شهر قم یکی از کانونهای تعصب مذهبی تشیع بود (حمدالله قزوینی ۶۷) در این زمان عده ساکنین دائمی شهر زیاد نیست (تقریباً ۷۰۰۰) ولی قم از لحاظ اهمیت مذهبی در مین شهر ایران و زیارتگاه عده کثیری زوار است قبر حضرت فاطمه خواهر امام علی ابن موسی الرضا که در مشهد مدفون است در قم واقع شده عمارت کنونی مقبره را فتحعلیشاه در قرن نوزدهم بنا کرده است قبور عده کثیری از شاهان ایران از قرن هفدهم باینطرف و همچنین مقابر بسیاری از بزرگان و مشایخ در قم واقع شده است

راه از قم بری سابقاً از پل معروف به پل دلاک بود که بلاواسطه در شمال قریه کناره گرد واقع شده بود دریاچه بزرگ حوض سلطان فقط در سال ۱۷۷۳ بواسطه شکستن سد رود قره بچای تشکیل یافت به لرد کرزن (جلد ۲ ص ۴) گفته بودند که این سد را امین السلطان صدراعظم عمداً خراب کرد تا راه قافله رو سابق را از بین ببرد و راه را از جاده جدیدی که خود از ساخته و از علی آباد و منظر به میگذشت قرار بدهد در قرن چهاردهم که شهر عمده ایران سلطانیه بود راهی از سلطانیه به قم ذکر میکنند که از سنوه و آوه میگذشته و از آنجا بکاشان و اصفهان میرفته (حمدالله قزوینی ۱۸۴)

لرستان و خوزستان

از مغرب اصفهان مستقیماً چند رشته سلاسل جبال متوازی شروع میشود که سرحد غربی فلات ایران را تشکیل میدهند جغرافیا نویسان عرب از همدان باصفهان دو جاده را شرح میدهند که هر دو از شهر بروجرود گذشته و در ده فرسخی جنوب شهر بروجرود در نزدیکی شهر کرج که در این زمان برقرار نیست منشعب میشوند راه شرقی از شهر جربادقان که در این زمان گلپایگان نامیده میشود میگذشته علاوه بر آن از راهی اسم میبرند که از همدان و راه نهاوند بجنوب و خوزستان میرفته و تا شهر جندی شاپور که امروزه خرابه‌های آن در جنوب شرقی دزفول واقع است امتداد داشته بالاخره در قرن چهاردهم (حمدالله قزوینی ۱۷) از راهی سخن می‌راندند که از بغداد باصفهان میرفته و از نهاوند و بروجرود عبور میکرده

در کوهستان واقعه در جنوب بروجرود الی جلگه ساحلی خوزستان دو قوم نیمه چادر نشین «لر و بختیاری» سکونت دارند که هر دو از نژاد آریین هستند در زمان قدیم ساکنین این سرزمین قومی بود از نژاد غیر آریین که با اسم کوسی (Cossaei) نامیده میشد صفحه لرستان همیشه بدو قسمت عمده منقسم بوده که یکی قسمت شمال غربی و یا لر کوچک و دیگر قسمت جنوب شرقی و یا لر بزرگ سرحد بین این دو بنا بقول کرزن (ج ۲ ص ۲۷۳) رود آب دیر است که شعبه‌ایست از کارون و بنا بقول توماسکی (۳۸) سلسله جبال بر از برفی است که بروجرود در امتداد آن واقع شده است سلسله عمده کوه کبیر صفحه لر کوچک را دو قسمت میکند که

یکی پیش کوه و دیگری پشت کوه است در لرستان کوچک از قرن ۱۲ الی ۱۶ سلسله مخصوصی از اتابکان سلطنت داشت (ان پول ترجمه بازنوادی ص ۱۴۷) بازار تجارتمی که الوار در ایام صلح محصولات گله‌های خود را در آنجا فروخته و آنچه لازم دارند خریداری میکنند شهر بروجرد است از قراریکه تومانسکی (۴۰) مینویسد برخی از الوار و بختیارها تمام مراحل زندگانی ساکن را طی و تمدن ایرانی و اسلامی را بالتمام قبول کرده نخته‌قاپو شده‌اند و جمعی دیگر خانه بدوش و حتی تشکیلاتی را که معمولاً صحرائشینان دارا هستند فاقد میباشند اکثر لرهای ساکن در نواحی شمالی نزدیکی همدان و بروجرد و نهاوند زندگی میکنند صحرائشینان به طوائف متعددی منقسم شده و هر یک توشمال یا قائندی دارند الوار فیلی که در پشتکوه ساکن هستند بیش از همه پاکی صفات و خصائص اولیه طایفگی را محفوظ داشته‌اند رئیس عمده الوار فیلی صاحب لقب عربی «والی» و درجه نظامی امیر تومانی میباشد وی در حقیقت امر تقریباً مستقل و در قید اطاعت دولت ایران نیست و حتی مالیات هم بدولت نمیدهد محل اقامت والی پشتکوه از سمت شرق بواسطه جبال صعب العبوری که بلندترین کوههای ایران محسوب میشوند محفوظ میباشد

این مسئله هنوز مختلف فیه است که آیا اصل لرها و بختیارها از کجا است زبان اینان بطوریکه از روی اطلاعات موجوده معلوم میشود

(۱) بدیهی است که این بیانات مربوط بدوره ضعف قاجاریه است چه در عصر اقتدار سدهنشاهی پهنوی نام الوار از فیلی و غیره کاملاً مطیع و باجگذار دولت مرکزی هستند - م)

شیده زبان کرده‌ی است از قراریکه نومانسکی (۴۲) می‌نویسد و جنات و
بشرد آریائی لرها بیش از ایرانیان خالص و محفوظ مانده است وضعیت
زن در نزد آنان مثل تمام صحرا نشینان به مراتب بهتر از وضعیتی است که
زنها در نزد مسلمین ساکن دارا هستند حتی زنه‌ی الواری که زندگانی
ساکن اختیار کرده اند بدون حجاب هستند پروفیسور ژوکوسکی که در
ایام اقامت خود در ایران ضمناً تصنیف های مخصوص مادران را که در
موقع خوابانیدن اطفال میخوانند جمع آوری کرده و بعد مقاله در اینباب
انتشار داده است می‌نویسد که بین تصنیفات ایرانیان و بختیاری ها و
نظریاتی که هر يك از اینان نسبت بتصنیفات خود دارند فرق فاحشی موجود
است در موقعی که ایرانیان با نهایت اکراه از این تصنیفات خود صحبت
میداشتند بر عکس بختیارها بداشتن همچو تصنیفاتی مباحث کرده و
بین آوازه‌های مخصوص زنها و مردها هیچگونه فرقی قائل نمیشدند چه
زن بختیاری برای مرد يك دوست با وفا و صديق و معاون صمیمی است
بختیارها به پروفیسور ژوکوسکی چنین گفته بودند:

« ما بختیارها دریای مواجی هستیم تصنیفات و آوازه‌های ما تمام
شدنی نیست اگر آنچه را که حالیه موجود و از اجداد ما رسیده بد
آنچه جدیداً ساخته میشود جمع آوری کنیم چندین برابر شده‌مه حکیه
ابوالقاسم فردوسی خواهد شد »

بختیارها سکنه لر بزرگ را تشکیل داده و در سرزمینی که از
شمال برآه بر وجود داجنه‌جان و از جنوب برآه در فزل برآه برآمده هستند
است زندگانی میکنند و از حیث سرز زندگانی و زبان سینه لر ها هستند
هر چند که بختیارها بیش از لر ها متمایل و صاحب محسوب و به مراتب

بیشتر مطیع نفوذ تمدن شده اند قسمت عمده آنها زندگانی ساکن اختیار کرده اند بختیارها بدو شاخه عمده چهار لنگ و هفت لنگ تقسیم شده اند قسمت عمده آنها زندگانی تخته قابو اختیار کرده است در قسمت اداری با اینکه اداره امور در دست خودبختیاری است معیناً باصفهانی و بروجردی منقسم شده اند از قراریکه تومانسکی (۴۵) مینویسد رؤسای رسمی ایل که ایلخانی و ایل بیگی باشند چندان نفوذی ندارند در ضمن نفوذ ایل بیگی نسبتاً بیشتر است بنا بقول پروفیسور ژرکوسکی وظیفه ایلخانی تقدیم خراج بدولت ایران است از قرون وسطی در لرستان بزرگ هم سلسله مخصوصی از اتابکان سلطنت میکرده و از قرن دوازدهم الی پانزدهم سلسله هزار اسب سلطنت داشته و پایتخت آنها شهر ایذج بوده که در این زمان قریه مالیر و خرابه های زیادی که اغلب آنها از عهد ساسانیان است در آنجا دیده میشود از قراریکه حدس میزنند شهر عمده کوهستانهای قدیم «کوسی ها» در همین مکان واقع شده بود صحرا نشینان معمولاً در فصل زمستان از کوه هابجلگه عربستان و یا سوزبان قدیم سرآزیر میشوند سوزبان و یا خوزستان از لحاظ جغرافیائی بالتمام در جزو حوضه خلیج فارس داخل میباشد کارون که شهر عمده این ولایت است در این زمان به شط العرب میریزد ولی بعضی همچو حدس میزنند که در زمان تاریخی قدیم دجله و فرات و رودهای سوزبان هر يك مصب جداگانه در خلیج داشتند نام سامی سوزبان که عیلام است در تورات دیده میشود بطوریکه از روی کتیبه ها و خرابه ها مستفاد میگردد سرزمین سوزبان مدتها قبل از ظهور آریین ها بدرجه تمدن عمده ارتقا یافته بود تفاوت بین زبان مانی که در قدیم ساکن سوزبان بوده و السنه سامی و آریائی بیک درجه

است لهجه دیگر از این زبان یکی از سه زبانی است که کتیبه های هخامنشیان نوشته شده یعنی همان زبانی که سابقاً زبان مدی میدانستند وینکلر (۱۱۴) سعی دارد ثابت کند که در اینجا زبان ولایت آنزان استعمال شده و پادشاه آنزان بطوریکه از روی کتیبه های بابل معلوم میشود کورس بوده بعقیده وینکلر آنزان و سوزیان نه چنین است که هر دو عبارت از يك ولایت هستند چنانکه بعضی ها اینطور تصور کرده اند در کتیبه های آشور از آنزان و عیلام هر کدام جداگانه اسم برده اند وینکلر ولایت آنزان را در کردستان ایران نزدیکی کوه بیستون قرار میدهد از همین جا بوده که بقسمت شمالی بابل تاخت و تاز میکردند

بنا بقول کرزن کلمه خوزستان و عربستان در معنی هر دو کاملاً یکی است و در این زمان اولی تقریباً استعمال نمیشود در زمان جغرافیا نویسان قرن دهم مراد از خوزستان مثل عربستان امروزه جلگه قسمت سفلی رودهای آیرا میدانستند که بدریا میریزند فقط ایدج و سلاسل جبال واقع در حوالی آنرا در جزو این جلگه داخل میکردند هوای سرزمین خوزستان که از شمال بواسطه جبال محفوظ است گرم و بنا بگفته بعضی جغرافیا نویسان در هیچ جای خوزستان برف نمی بارید (اصطخری ۹۰-۹۱- مقدسی (۴۱۴) فقط ایدج را استثنا قرار داده علاوه می کند که از اینجا برف را بسائر شهرهای خوزستان میبردند نخل خرما و نیشکر همه جا عمل می آمد بنا بگفته مقدسی (۴۱۶) تمدن فنند ایران و عراق و یمن از خوزستان میرفت از روده های خوزستان غریبتر از همه رود کرخه است که در قدیم Choaspes بوده خرابه های ایوان کرخه در کنار کرخه واقع شده ایوان کرخه ظاهراً از بندهای قبل از اسلام است

هر چند که در اواخر قرن دهم هم اسمی از شهر کرخه میبرند و مقدسی (۴۰۸) آنجا را قریه بازار گاه کوچکی مینامد در ساحل مجرای قدیم قسمت سفلی کرخه شهر حویزه واقع شده بود که در زمان صفویه نام آن غالباً در مسکوکات دیده میشود ولی امروزه خرابه‌های آن نمایان است در زمان اخیر حویزه پایتخت شیخ عرب بود که با لقب والی عربستان در آن سامان حکمرانی داشت و فقط اسماً مطیع دولت ایران بود

بین رود کرخه و رود بزرگ آب دیز رود آب شور جریان دارد که شعبه آب دیز است (کرزن ج ۲ ص ۳۰۹) کلمه آب شور را مخفف اسم شاپور میداند) در کنار آب شور خرابه‌های سوز قدیم واقع شده که هنوز تحقیقات راجعه بآن باتمام نرسیده است تحقیقات در آثار قدیمه و زیر خاکی سوز در اواسط قرن نوزدهم و بتوسط لوفتوس و ویلیامس شروع و در عشر هشتم قرن نوزدهم بتوسط دیولافوا و در حدود عشر نهم بتوسط دو هیئت مورگان تعقیب شد چنانکه معروف است سوز شهر عمده ایران و مرکز شکوه و اقتدار سلاطین هخامنشی ایران بشمار میآمده در دوره ساسانیان شهر سوز ظاهراً بنیایه بعضی شهرهای خوزستان نمیرسید در زمان فتح عرب سوز بدست قشون عمر خراب شد ولی بعدها ترمیم یافت و جغرافیایانویسان قرن دهم با اسم السوس ذکری از سوز میکنند هر چند که در آن دوره فقط ربض شهر مسکون بود (مقدسی ۴۰۷) بعقیده اعراب قبر دانیال پیغمبر در قعر رود نزدیک شهر واقع بود رو بروی همان مکان مسجد زبیدی قرار گرفته بود (مقدسی ۴۰۷-۴۰۸) در این زمان قبر دانیال را در عمارتی نشان میدهند که در ساحل رودخانه قدری پائین تر از خرابه‌های عمده واقع شده است در کنار آب دیز در سر حد خاک

بختیاری شهر دزفول واقع شده دزفول این نام را از اسم پل عالی دارد که از بناهای دوره ساسانیان میباشد قسمت قدیمتر پل از سنک و قسمت بالای آن از آجر ساخته شده است بنای پل را بشاپور دوم (۳۰۹-۳۷۹) نسبت میدهند در قرن چهاردهم شرف الدین یزدی (ج ۱ ص ۵۸۹-۵۹۰) مورخ تیمور که در سال ۱۳۹۳ از اینجا عبور کرده شرح مفصلی راجع به پل نگاشته است

بنای شهر چندیشاپور را که خرابه های آن در جنوب شرقی دزفول واقع است بنا بعضی اخبار بشاپور دوم و بنا بر برخی اخباریکه بیشتر طرف وثوق است بشاپور اول نسبت میدهند که در قرن سوم سلطنت میکرده مطابق گفته های مورخین ایرانی شاپور اول اسرائی را که از شهر انطاکیه شام گرفته بود در چندیشاپور سکونت داد شهر جدید بنام شامی بت لایات موسوم شد و ایرانیان ظاهراً کلمه بلا باد را از آن ترکیب کرده و افسانه راجع بشرکت پیری بلا نام در بنی شهر ساخته اند معنای شامی کلمه لایات هم ظاهراً مشکوک است کلمه بت البته معنی خانه و منزل را دارد

ایرانیان کلمه چندیشاپور را مأخوذ از « به از آندو شاپور » (یعنی بهتر از انطاکیه شاپور) میدانند نیولدکه (Tabari, 42) این اشتقاق را رد میکند و تصور میکند که شهر در زمان ساسانیان ابتدا به وندو شاپور موسوم بوده هارکوارت (۱۴۵) تصور می کند که وندیشاپور است و آنرا مخفف Weh-Antjek-i-Schalpuhr یعنی « انطاکیه بهتر (نو) شاپور » میدانند عربی هم میشد چندیشاپور همینوسند و ضمناً این یا صدای کسره فرسی را میدهند ولی چون « دین » کلمه ای

اضافه نیست و بعضی تصورات مربوطه بعلم زبان شناسی نیولند که را وادار میکند که جندیشابور را بمعنای « قشون » و یا « معسکر » شایبور که بنظر اول تقریباً مسلم میآید رد کند جندیشابور در زمان ساسانیان شهر عمده خوزستان بود مسند اسقف بزرگ نسا طره و مدرسه طبی آنها در همین شهر بود در قرن نهم که یعقوب لیث تقریباً تمام ایران را مسخر ساخت میخواست جندیشابور را برای پایتختی خود انتخاب کند وی در همین شهر وفات یافت و بسینه خاک سپرده شد مقدسی (۴۰۸) راجع به جندیشابور گوید که این شهر از دست « کردها » یعنی کوچ نشین های آریائی صدمه های فراوان دیده بود ولی شهر در زمان مقدسی بحاصلخیزی حوالی خود مشهور بود تمام قندی که در خراسان و « جبال » یعنی ولایت کوهستانی شمال خوزستان بمصرف میرسید از همینجا حمل میشد در اینزمان خرابه های جندیشابور به شاه آباد معروف است بعد ها شهر اهمیت خود را بدزفول واگذار کرد و دزفول در قرن نوزدهم مرکز حکومتی خوزستان شد و عدّه نفوس آن در اینزمان بالغ بر ۱۶۰۰۰ نفر است یعنی جمعیت آن دو برابر از شوشتر بیشتر است

آب دیز بکارون میریزد که رود عمده خوزستان است اهواز که در عهد جغرافیا نویسان قرن دهم پایتخت اینولایت بود و هم شوشتر که عربها تستر گویند و در اینزمان شهر عمده خوزستان است هر دو بر ساحل این رود قرار گرفته اند

شهر بر روی تپه قرار گرفته خانه های آن دارای دو طبقه و از سنگ و آجر است شوشتر تا اینزمان قسمتی از اهمیت صنعتی خود را

محفوظ داشته است امروزه هم پارچه‌های ابریشمی ونخی در آنجا می‌یافتند در قرن دهم کسوت کعبه را در شوستر تهیه میکردند (اصطخری ۹۲) عدّه نفوس شهر در اینزمان بنا بقول کردن از ۸۰۰۰ تجاوز نمیکند رود کارون در اینجا بطرف غرب می‌پیچد سد معروف در پائین شهر قرار گرفته و پلی مرکب از ۴۱ چشمه بر آن است این بنا را در قرن سوم شاپور اول احداث کرده ولی از آنزمان بعد چند مرتبه تعمیر و ترمیم شده است بنا بروایتی سد و پل بدست اسرای رومی با شرکت خود والرین امپراطور اسیر روم ساخته شده و بدینجهت سد و پل را « بند قیصر » و « پل قیصر » مینامیدند جغرافیا نویسندگان قرن دهم (اصطخری ۸۹) سد را بعبارت فارسی شادروان نام برده اند مقصود از احداث این سد و بناهای دیگر در رود مزبور این بوده که سطح آب را بالا آورده و بدینوسیله آب را باراضی مرتفع جاری سازند علاوه بر آن سدی که برودخانه احداث کرده بودند مثل اینزمان عدّه زیادی آسیابهای آبی را بکار میانداخت

بنا بقول کوزن (ج ۲ ص ۳۷۲-۳۷۴) سد والرین را بند میزان مینامند بند قیصر اسم سد دیگری بود که قدری بالاتر از شهر و برای نهر آب گرگر ساخته بودند سد اخیرالذکر هم چند مرتبه اصلاح شده است بنای سنگی کنونی در قرن نوزدهم احداث شده است بالاخره جزیره که بین رودخانه و نهر آب گرگر تشکیل میشود با آب نهر میناو مشروب شده میناو مطابق قول کوزن (ج ۲ ص ۳۷۶) مخفف میان آب است رولینسون شرح این نهر را تحت عنوان آب میان آب یعنی « آب میان دو آب » نوشته است بر این نهر چند سد ساخته اند

و در میان آنها پل لشکر قرار گرفته است جغرافیا نویسان عرب آب گرگر را مشرقان مینامند از قرار معلوم نهر در آن عهد یدش از این زمان رو بجنوب امتداد یافته و تا خود شهر اهواز میرسید بفاصله یکمزل از شوشتر در جائیکه راه فارس از طرف رامهرمز به نهر میرسید شهر عسکر مکرم قرار گرفته بود شهر با اسم یکی از سرکردگان حجاج که اردوگاهش در اینمکان بود نامیده شده است بنا بقول حمد الله قزوینی (۱۱۲) در اینمکان یک شهر ساسانی واقع شده بود که برج شاپور نام داشت در اینجا جبری مرکب از هیجده جهاز بر نهر ساخته بودند از این نقطه تا اهواز هشت فرسخ بود اصطخری (۸۹ - ۹۰) که خود این مرحله را طی کرده منویسد که شش فرسخ را بر روی آب سیر میکردند بعد آبی نبود و بقیه راه را با اسب از وسط مسیر نهر میگذشتند از قراریکه حدس میزنند خرابه های شهر عسکر مکرم در نزدیکی سد بندقیر واقع شده که آنجا را هم از سنگ ساخته اند در نزدیکی همین بند آب دیز و آب گرگر با کارون متصل میشوند بنا بقول کرزن (ج ۲ ص ۳۵۸) از مجرای آب که اصطخری تعریف میکنند در این ایام هیچ اثری پدیدار نیست

در قرن دهم اهواز مهمترین شهر خوزستان و در هر دو ساحل مسیل خشک مشرقان قرار گرفته بود قسمت عمده شهر با بازارها در ساحل یسار رودخانه که سمت شرقی آن بود واقع شده و قسمتی از شهر که در ساحل دیگر قرار گرفته بود مثل این بود که در جزیره بین نهر و مسیل عمده واقع شده است قسمتهای دوگانه شهر بوسیله پل آجری "قنطرة هندوان" بهم پیوسته بود در قرن دهم عضدالدوله پل را

خراب کرد و پیل نوی ساخت ولی اهالی نام سابق را محفوظ داشتند در شهر تجارت مهمی از راه خشکی و دریا تمرکز یافته بود از این شهر جهازات را به بصره میفرستادند (مقدسی ۴۱۱ - ۴۱۲) شهر اهواز در ابتدا سوق الاهواز نام داشت و این اسمی است که در بعضی تألیفات جغرافیائی و مخصوصاً بر روی سکه ها دیده میشود

اهواز بزبان عربی صیغه جضع کلمه ایست که برای تشخیص ملتی که در نزد نویسندگان کلاسیک با اسم «او کسی یوی» *Alaia* (آندره اس) معروف است استعمال میشود بواسطه توسعه تجارت کثرتاً عدّه قراء بازارگاه در این قسمت خوزستان بسیار فراوان بود و در هر يك از این قراء هفته یکروز بازارگاه تشکیل میشد و اسامی اینام هفته بکلمه سوق اضافه میشد قریه سوق الاربعاء که در اینزمانهم در بعضی نقشه ها مذکور میشود پیش از همه شهرت داشت برطبق نگارشات جغرافیة نویسن قرن دهم سوق الاربعاء در نیمه راه بین اهواز و قریه حصن مهدی واقع شده بود و این آخری در نزدیکی جائی بود که آبهای خوزستان بدرین میریخت (مقدسی ۴۱۹)

در اینزمان رود کارون چنانکه معروف است بشط العرب میریزد یعنی بقسمت سفلائی اتصال دجله با فرات اطلاعات نویسندگان کلاسیک وادار میکنند همچو تصور کنیم که در عهد اسکندر مقدونی دجله و خواسپ یعنی آب کرخه و پاسی تیکر یعنی کارون و شید هم فرات بخلیج باطلاقی بزرگی که بوسیله خاک ساحلی از دریا جدا شده بود میریختند رسوب رودخانه ها بتدریج ته نشین شده و خلیج را پر کرده اند و بعد از آن دلتای کنونی رودخانه ها تشکیل شد (آندره اس)

در دورهٔ اعراب کارون مصب مخصوصی داشت بین قریهٔ حصن مهدی که برکنار کارون و قریهٔ بیان بر ساحل دجله فحوظهٔ نمکزاری بود جهازاتی که از اهواز و حصن مهدی عزیمت میکردند وارد دریا شده و از دریا بمصب دجله میرفتند در زمان عضدالدوله یعنی در نیمهٔ دوم قرن دهم نهری بطول چهار فرسخ از کارون بدجله کشیدند و جهازات از این نهر شروع با استفاده نمودند (مقدسی ۴۱۹) احتمال کلی بر اینست که همین نهر بعدها مسیر عمدهٔ رودخانه واقع شد این طرز تشکیل مسیر مزبور را همه تصدیق میکنند ولی بنا بقول کرزن (ج ۲ ص ۳۳۶) «کسی نمیداند که این نهر در چه زمانی حفر شده» از قرار معلوم نهر دیگری که طولش بیشتر بود قبل از عضدالدوله و در نیمهٔ اول قرن دهم احداث شده بود زیرا قدامه (که اندکی بعد از سال ۹۲۸ بتالیف کتاب خود اشتغال داشت و در ۹۴۸-۹۴۹ (۳۳۷ هجری) قبل از جلوس عضدالدوله بسطنت (۳۳۸ هجری) وفات یافته از این نهر اسم میبرد قدامه (۱۵۲) این نهر را «نهرالجدید» نامیده و میگوید که از حصن مهدی تا بیان در امتداد نهر هشت فرسخ بود و حال آنکه از راه خشکی شش فرسخ بود کرزن بهمشیر را «مصب اصلی و طبیعی کارون» میداند ولی در قرن دهم از قرار معلوم مصب مزبور شرقتر بود زیرا بطوریکه دیدیم مقدسی طول نهر را چهار فرسخ معین میکند ولی طول نهر که بهمشیر را با شط العرب متصل میکند بیش از سه میل انگلیسی نیست احتمال کلی دارد که مصب کارون در قرن دهم مسیری بوده که در نقشه کرزن تحت عنوان Karunel Amieh ذکر شده است از شهر ارجان که با فارس هم سرحد بود راه مخصوصی به حصن مهدی

میرفت در وسط راه بین ارجان و حصن مهدی از شهر بزرگی بنام دورق
اسم میبرد که نقطه تجارتنی مهمی بوده و بر راه زواری که از فارس
و کرمان باماکن متبرکه می رفتند قرار گرفته بود (اصطخری ۹۵
مقدس ۴۱۲)

از جمله سایر بلاد صنعتی خوزستان یکی هم قریه قرقوب است
که در راه ارجان به واسطه بفاصله یکمزل در غرب سوز واقع شده بود
و در آنجا پارچه‌هایی میباقتند که بقرقوبی معروف بوده عربها پارچه‌های
قرقوبی را سوسنچرد میگفتند و سوسنچرد را مشتق از کلمه فارسی سوزن
دانسته اند در همان محل بفاصله اندکی از سوز قریه بسنی واقع شده بود
و در آنجا « ستوری » تهیه میکردند که در تمام عالم اسلام رواج داشت
و ستور هائیرا که در سایر قراء تهیه میکردند با اسم بسنی میخواندند
(اصطخری ۹۳) ترقی عمده صنایع در قسمت غربی ولایت دلالت بدان
دارد که اصل صنایع اینجا از مصر و آسیای غربی بود تجارت بحری
همیشه در دست سامیها بود و در اینزمان قسمت عمده آن در دست
اعراب است خداوندان ایرانی خوزستان گاهی مثل عهد ساسانیان و
همینطور از زمان سلطنت ناصرالدین شاه سعی میکردند که از منافع
این تجارت بهره مند شوند و گاهی نسبت بدان نکلی خونسرد بودند
کوشمید (۵۶) این حقیقت را متذکر میشود که اشکانیان که در قرن دوم
قبل از میلاد ایران را متصرف بودند هیچگونه اهمیتی برای رسیدن
بدریا ظاهر نساختند متصرفات بلاواسطه آنها ممکن بود در یکمساحت
کوچکی در نزدیکی فرات با دریا هم سرحد بشود ولی در اینجا هم آنها
اجازه دادند که دولت باجگذار کوچک ولی ثروتمند مسه نه (بیونانی)

که اعراب هيسان و ايرانيان هشان گويند تشكيل بشود شهر عمده اين ملك خاراكس بود كه خود ولايت هم باسم شهر مزبور Characene ناصيده ميشد خداوندان ايندولت باجگذار كوچك بمراتب بيش از «پادشاهان بزرگ» اشكاني در تجارت دنيا شركت و فعاليت داشتند

توسعه تجارت و صنايع در خوزستان مثل هميشه موجباتي براي ترقي حيات معنوي فراهم ساخته بود فرقه اعتزال كه در اسلام بيش از هر فرقه ديگر فلسفي است در خوزستان بيش از هر جائي شيوع بافت بنا بقول مقدسي (۴۱۳) يكي از مراکز علماء معتزله كتابخانه بزرگ رامهرمز بود كه از حيث غنا فقط از كتابخانه بصره عقب ميماند

گردستان و بین‌النهرین

همانطوریکه راهی از مملکت عدی از طریق همدان به بین‌النهرین میرفت راهی هم از فارس و خوزستان از طریق سوز به بین‌النهرین یعنی مرکز تمدن عتیق آسیا واقع بود راهی که از همدان به بغداد میرفت همیشه اهمیت بیشتری داشت در دوره اعراب راه مزبور در جزو شاهراه تجارتی بود که از آسیای غربی به آسیای شرقی میرفت و به همین جهت جغرافیایان و مسافران عرب با تفصیل خاصی آنرا شرح میدهند مفصلتر از همه شرحی است که ابن رسته (۱۶۳-۱۶۲) مینویسد پس از حرکت از همدان و عبور از سلسله کوه اوند که عربها اوند و قدیم اورونت میگفتند وارد اسدآباد میشدند و بنا بر راههای دیگری بقریه خندان که اندکی جنوبتر بود میرسیدند بعد از دره های کوهستانی که ایمن از دزدان بود گذشته بقلعه قصر النصوص که حایه کنکاور است و از آنجا بقریه دکان (راهیکه رو بجنوب شرق بمهاوند و اصفهن میرفت از همین دکان جدا میشد و نه از کنکاور چنانکه در این زمان دیده میشود) و از دکان به قرماسین یا قرماشین که امروزه کرمانشاه یا بعبارت صحیحتر کرمانشاهان نامیده میشود میرسیدند در راه بین دکان و قرماسین از کوه کوه معروف به بهستون یا بستون (شاید در باغیستان این اوروس مینویسد و احتمال کلی دارد که باغیستان این فارسی بستان بوده که از کلمه بغ بمعنی خدا است) عیگذاشتند بر روی همین کوه است که مفصلترین کتیبه های ساسانی که تا زمان ما محفوظ مانده نقش شده است این کتیبه ها از جلوس داریوش پایتخت سلطنت و فتوحات و غلبه بر یاشین

سخن میرانند نقشهای برجسته صورت شاه و رؤسای یاغیانرا که اسیر و نزدوی آورده اند نشان میدهند کتیبه برحسب معمول بسه زبان نوشته شده در خود کتیبه اظهار میشود که سوادى از آن بولایات فرستاده شده تا تمام مات بتواند برآن مطلع شود اول کسی که از روی کتیبه ها سواد برداشته و موفق بخواندن آنها شد رولینسون بود در این قسمت راهرا از سنگ شوسه کرده بودند و سایه کوه بیستون بروی شوسه میافتاد

در انتهای غربی کوه بفاصله شش فرسخ از کرمانشاه حجاری برجسته از زمان ساسانیان مانده که بطاق بستان معروف است در اینجا دو طاق بر سنگ کنده اند سمت عقبی طاق بزرگ حجاریهای برجسته دارد که درمیان آنها صورت يك سوار ایرانی زره پوشی جلب توجه میکند بر دیوارهای طرفین پرده های شکارگاه نقش کرده اند بر بالای طاق صورت ربه النوع فتح و غیره را نقش کرده اند که اثر نفوذ صنایع روم در آنها نمایان است در طالار کوچک صورت شاپور دوم و شاپور سوم را نقش کرده اند کرزن (ج ۱ ص ۵۶۱) عقیده نقل میکند دایر براینکه سوار مسلح صورت خسرو دوم است و تمام این بنا منسوب بدوره ایست که سلطنت ابن پادشاه با شرکت عساکر ماوریکی امپراطور بیزانس مستقر گردید و همین است علت اصول کلاسیک حجاریها که بر کار استادان رومی گواهی میدهند عربها (ابن رسته ۱۶۶) که این طاقرا باسم شبذیز نام میبرند تصاویر اینجا را منسوب بخسرو دوم و زن او شیرین دانسته اند در بعضی روایات اصل شیرین را یونانی گفته اند و حال آنکه اشتباه است ولی باید گفت که استادان رومی ممکن بود

که در جزو اسرای نظامی هم برای انجام این قبیل کارها بکار برده شوند و شاید تمام این بنا بطوریکه پوستی (۴۷۰) تصور میکند مربوط بقرن چهارم و زمان شاپور دوم و شاپور سوم است

کرمانشاهان پایتخت کردستان ایران است و روایت کنند که آنرا وره ران (بهرام) چهارم (۳۸۸-۳۹۹) پادشاه ساسانی ساخته است بهرام قبل از جلوس بسلطنت حکمران کرمان بود و بدینجهت لقب کرمانشاه داشت شهر در جلگه ماهیدشت قرار گرفته و در اینزمان چون بر سر شاهراه زوار کربلا واقع شده تا یکدرجه دارای اهمیت تجارتنی میباشد عدد نفوس شهر به چهل هزار میرسد کزنفن در «سیرویدی» کردها را بنام کردوخ نامیده در کتیبه‌های میخی بطوریکه تصور میکنند کردها را Kudraha (کرزن ج ۱ ص ۵۵۰) نامیده اند کردها غربیترین شاخه ایرانیها را تشکیل میدهند شاید طایفه کرد از اختلاط فاتحین ایرانی با سکنه سابق مملکت کوهستانی تشکیل شده اند کردها از لحاظ ملی اهمیت مستقلی در تاریخ نداشتند ولی بعضی دستجات آنان مثل دستجات سایر اقوام جنگجو داخل در خدمت سلاطین شده و رؤسای آنها غالباً بمقامات عالیہ رسیده اند ضالاح‌الدین معروف که در دوره جنگهای صلیبی برجسته‌ترین مبارز مسلمین بود کرد بود بیشتر کردهای ایران سنی شافعی هستند بعضی از کردها که زیاده تحت نفوذ ایرانی درآمده اند شیعه شده اند گذشته از آن فرقه علی‌اللهی که علی را مظهر خدا دانند در بین کردها شیوع دارد در نزدیکی کرمانشاه قسمتی از کردها در دهت زندگانی میکنند و تقریباً هیچ فرقی با ایرانیان ندارند ولایت کرمانشاه از حیث تهیه غلات یکی از

پرنورترین ولایات ایران است در چادرهای اکراد کوچ نشین مثل چادرهای تراکمه و قالیبھائی عیبافند که خواهان فراوان دارد از جاگه ماهیدشت چند راه برود حلوانچای میرود رود مزبور این نام را از شهر حلوان دارد که در زمان آشوریها برجها بود جغرافیایانویسان عرب از قرار معلوم راهی را که از سرپل و کردند میرفت تعریف میکنند در انتهای غربی گردنه که وادی آب کردند را که خود شعبه کرخه است از وادی ماهیدشت جدا میکند در قریه آخرین که سکنه کرد داشت معبد آتش پرستان قرار گرفته بود و زوار ممالک مختلفه در این معبد جمع میآمدند از آنجا تا گردنه حلوانرا از حمله اکراد ایمن نمیدانستند از رود حلوان دومرتبه عبور میکردند و هر دو دفعه از روی پل خود شهر حلوان در سمت یسار رود بر جنوب سرپل واقع شده بود در وسط گردنه بتای مدوری از زمان ساسانیان با کف مرمر برقرار بود که تا با امروز پا برجاست بفاصله پنج فرسخ در سمت شمال غربی حلوان در ساحل یمین رود قریه قصر شیرین واقع شده بود که در اینزمانهم خرابه های قصر خسرو دوم و قلعه زمان وی نمایانست شرح قصر و قلعه مفصلاً در راپورت سفر مورگان (ج ۴ ص ۱۳۱-۱۳۲) نگاشته شده است از قصر تا خانقین که در اینزمان جزو حدود عراق است شش فرسخ میسر دهند در آنزمانهم مثل امروز در نزدیکی خانقین پل بزرگی بر روی رود برقرار بود در قرون وسطی غالباً گردنه حلوانرا که در شرق حلوانچای واقع است سرحد عراق عرب میدانستند جغرافیایانویسان قرن دهم شهر حلوانرا هم در فصل راجع بعراق و هم در فصل راجع بجبال شرح میدهند (اصطخری ۸۷ و ۲۰۰) در راهیکه از خانقین بیغداد

میرود خرابه های جالب توجهی از شهر بزرگ دستگرد بجا مانده که از شهر های دوره ساسانیان و عربها دسکره میگفتند و حال اسکی بغداد گویند که در نزدیکی قریه شهر و بان در شانزده فرسخی بغداد و چهارده فرسخی خانقین واقع شده است بنا بگفته ابن رسته (۱۶۳) خود اهالی از ترس بدویها شهر را ترك گفته و بقعه واقعه در بالای تپه رفتند از قراریکه تعریف میکرده اند اینجا محبس یکی از ساسانیان بوده در اینزمانهم خرابه های مزبور را زندان گویند (یوستی ۳۸۶)

عراق عرب یا بابل قدیم آخرین ولایتی بوده که در آنجا عنصر ایرانی تا یکدرجه کسب اهمیت نموده بود چنانکه معروف است سیادت سیاسی ایرانیان يك مدتی در تمام آسیای غربی و مصر بسط یافته بود لیکن در این نقاط در هیچ زمانی عده معتناهی از مهاجرین ایرانی وجود نداشت از طرف دیگر بابل نظر بحاصلخیزی و موقعیت مفید جغرافیائی مرکز یکسلسله دول واقعه شده بود و در زمانیکه یکی از پایتختها و گاهی هم پایتخت عمده سلاطین ایران بود میبایستی که عده معتناهی از عناصر ایرانی در جزو سکنه آن داخل شده باشند مرکز قدیم این ولایت یعنی بابل در قرن ششم قبل از میلاد در زمان بخت النصر شهر تجارتی عظیمی شد بخت النصر دیواری بدور شهر کشید که هشتاد و چهار ورست محیط آن بود و بنا بقول (یوستی ۳۶۳) بیشتر بیالتی شباهت داشت که بقعه عبدالله شده بود بابل در زمان هخامنشیان هم یکی از پایتختهای این سلسله بود اسکندر رومی میخواست بابل را پایتخت دولت عالمگیری که وی بیجد آن امیدوار بود قرار بدهد جغرافیایان عرب بابل را قریه کوچکی مینامند ولی میگویند

که اینجا در قدیم پایتخت بوده ایرانیان بنای بابل را بضحاك نسبت میدادند در نزدیکی قریهٔ بابل قریهٔ باسم جامعان واقع بود که سکنهٔ آن مسلمان بودند سیف الدوله صدقه که یکی از سلاطین آل مزید بود بسال ۱۱۰۱ در جای جامعان شهر حله را بر هر دو ساحل فرات بنا کرد ولی قسمت بیشتر شهر در ساحل غربی واقع بود در قرن چهاردهم در زمان حمد الله قزوینی (۴۰) اهالی شهر بزبان عربی مغیر سخن میراندند و از شیعیان متعصب بوده و اعتقادشان آنکه امام المنتظر المهدی از شهر آنها خروج خواهد کرد

پایتخت جدید در زمان سلوک اول (۳۱۲-۲۸۵) بنام سلوکیه بر ساحل یمین دجله قدری جنوبیتر از بغداد کنونی دایر شد بعدها در ساحل دیگر دجله شهر طیسفون که یونانیها کتسیفون میگفتند بنام شهر سلوکیه در قرن دوم قبل از میلاد بدست عساکر رم خراب و در قرن سوم بعد از میلاد بدست اردشیر مؤسس سلسلهٔ ساسانیان بنام وه اردشیر (نیواد که Tabari, 16) تجدید عمارت یافت بدینطریق شهر مرکب طیسفون - سلوکیه در دوره اشکانیان و هکذا عهد ساسانیان که جانشین اشکانیان بودند یعنی تا زمان فتح ایران بدست اعراب شهر عمده سلاطین ایران بود اینر دور خاراکسی راهی را که از سلوکیه به اکباتان یا همدان میرفت شرح میدهد از ذکر اسم حالا یا حلوان کارنیا یا کرنه کنگوبار یا کنگاور معلوم میشود که این راه مطابق همان راهی است که جغرافیا- نویسان عرب شرح داده اند و تا با امروز برقرار است

عربها طیسفون را باوه اردشیر و سایر حومهٔ آن مدائن (یعنی شهرها) میگفتند از خرابه های مدائن بعدها شهر بغداد ساخته آمد

از مدائن دوره ساسانیان فقط قسمتی از قصر معروف طاق کسری باقیمانده که بنای آنرا بخسرو انوشیروان نسبت میدادند عربها این بنا را یکی از عجایب دنیا و مرتفعترین بنای آجری میدانستند که بروزگار گذشته ساخته شده بود در آن زمان روایتی نقل میکردند که این قصر بدون يك علت خارجی در شب تولد محمد و بيك روایت دیگر در سال اول بعثت بعهد خسرو دوم خراب شده بنا بقولی در زمان ساسانیان هر دو قسمت مدائن بوسیله پل آجری باهم متصل بود ولی در قرن دهم اثری از این پل نمایان نبود (اصطخری ۸۷) در جای شهر قدیم محاذی طاق کسری در قرن چهاردهم مسلمین مکان مقدسی داشتند که قبر سلمان فارسی دلاله پیغمبر بود و مقدسی (۱۲۲) از آن اسم برده است در زمان حمدالله قزوینی (۴۵) غیر از این دو بنا بنای دیگری در ساحل شرقی نبوده و در ساحل غربی آبادی کوچکی برجا بود تغییراتی که عربها پدید آوردند در هیچ ولایتی مثل بین النهرین مهم نبود حمدالله قزوینی (۴۴) این حقیقت را متذکر میشود که در زمان وی هر هفت شهر عراق یعنی مداین و قادسیه و حیره و بابل و حلوان و نهروان که قبل از اسلام آباد بودند همگی خراب شده بودند از این هفت شهر رومیه در نزدیکی مدائن قرار گرفته بود همانطوری که چندیشاپور در زمان شاپور اول از روی انطاکیه و برای اسرائی ساخته شده بود که از انطاکیه برده بودند رومیه هم در زمان خسرو انوشیروان بهمین طرز بنا گردیده بود ایرانیان شهر را در مکان میگفتند نویسندگان ارمنی و بیزانسی رومیه را هم انطاکیه خسرو نامیده اند (نیولد که ۱۶۵- Tabari, ۱۶۶) نهروان که در قرن دهم (اصطخری ۸۶) ترقی داشت

در چهار فرسخی بغداد بر شاهراه خانقین در ساحل نهری که حوالی بغداد را مشروب میساخت واقع شده بود قادیسیه که جنگ معروف اعراب با ایرانیان در آنجا واقع گردید در تألیفات قرن دهم بعنوان نقطه سرحدی عراق در سمت غرب نامیده شده که از بغداد تا آنجا پنج روز راه بوده (اصطخری ۷۹) شهر دیگری با اسم قادیسیه در کنار دجله بر راهی که از بغداد بسامره میرفت در سه فرسخی سامره واقع بود (ابن خرداد به ۶۷ - مقدسی ۲۹) علاوه بر اینها از شهر دیگری نام میبرند که موسوم به انبار و در ساحل فرات بر راهی که از بغداد بشام میرفت در دوازده فرسخی بغداد واقع بود (ابن خرداد به ۵۳) خلفای عباسی قبل از بنای بغداد میخواستند که انبار را پایتخت خود قرار بدهند در دوره اسلام شهر کوفه در نزدیکی حیره یا بصره وجود گذاشت تمام شهرهای عمده عراق یعنی غیر از بغداد کوفه و بصره و واسط هم در دوره اسلام بوجود آمدند کوفه بقاصله چهار روز راه از بغداد و پنج فرسخ (۱۵ میل ابن خرداد به ۹۶) از قادیسیه بر کنار فرات واقع شده بود شهر حیره پایتخت سلسله معروف بنی احمد که بعنوان باجگذار ساسانیان بر قبایل سرحدی عرب حکمرانی داشتند در یک فرسخی کوفه واقع بود در نزدیکی کوفه یعنی در دو فرسخی سمت جنوب غربی شهر قبر اعیان المؤمنین علی را نشان میدادند در جنب مکان مقدس قریه نجف واقع شده بود قبر حسین فرزند علی در کربلا که در سمت شمال غرب بابل واقع است بیش از قبر علی در انظار شیعیان محترم است روایت کرده اند که متوکل خلیفه عباسی (در قرن نهم) میخواست قبر حسین را غرق آب کند ولی آب بطرز معجزه آسا در مقابل مکان مقدس متوقف

گردید در قرن دهم عندالدوله مقبره در کربلا ساخت و در اطراف مقبره شهر کوچکی بوجود آمد (حمد الله قزوینی ۱۲۴)

از بغداد تا واسط هشت روز راه و از کوفه تا واسط از راه باطلاق شش روز راه حساب میکردند واسط مثل بغداد بر هر دو ساحل دجله واقع شده و دو قسمت شهر بواسطه جبری بهم متصل بود شاهراه عمده که از عراق بخوزستان میرفت از راه واسط بود از واسط تا بصره هشت روز (یا پنجاه فرسخ) بود بصره شهری است که در زمان قبل از اسلام هیچ آبادی در آنجا نبود «احیاء موات» در دوره اسلام واقع شده و بدینجهت از اراضی بصره مالیات (خراج) نمیگرفتند و فقط «عشر» دریافت میکردند (اصطخری ۸۳) بصره که با نهرهای متعددی مشروب بود در فاصله دو روز راه از ساحل دریا واقع شده بود در چهار فرسخی بصره شهر ابله بین مسیر عمده دجله و یکی از نهرهای آن قرار گرفته بود لنگرگاه ابله را برای سفاین بسیار خطرناک میدانستند (اصطخری ۸۱) ولی با اینحال تجارت رونق زیادی یافته بود مسیر عمده دجله در نزدیکی قریه عبادان بر راهیکه از بصره بعمان میرفت در دو زده فرسخی بصره (بقول ابن خردادبه ۴۰) بدریا میریخت در دو فرسخی عبادان لنگرگاه «خشبات» (یعنی ابنیه چوبی) واقع بود که از آنجا بجهزات سوار میشدند در قرن دهم هم مثل زمان حاضر ناه عبادان بجزیره اضلاع میشد که از دو رشته شط العرب در محل ریختن رود بدریا تشکیل میشد (ابن حوقل ۴)

راجع بفرات گویند (قدامد ۱۷۷) که در پایین آن دو شعبه میشد که یکی بسمت کوفه روان بود و دیگری از کنار سورا گذشته

و در پائین واسط بدجله مییوست از قرار معلوم این شعبه دومی مطابق مسیر عمده کنونی میباشد بنا بقول مقدسی (۲۰) شعبه غربی در پائین کوفه بانهار زیادی منقسم میشد که چهار نهر آن بدجله میرسید از قراریکه روایت کرده اند خرابی سدها در عراق و تشکیل باطلاقتها کمی قبل از فتح اسلام واقع گردید در قرن چهاردهم حمدالله قزوینی (۳۸) کلمه شطالعرب را استعمال کرده است

از شهرهای واقعه برکنار رود دجله بالای بغداد سامره و تکریت جالب توجه عیباشند از بغداد تا سامره سه روز راه و از آنجا تا تکریت یکروز راه حساب میکردند این شهر را معتصم خلیفه عباسی در قرن نهم (۸۳۳-۸۴۲) بنا نهاد و در زمان متوکل خلیفه (۸۴۷-۸۶۱) با اسم سر من رای یا بقول مقدسی (۱۲۲) سرور من رای که مختصر آن سرهری است با تمام رسید شهر را بر ساحل شرقی دجله درکنار صحرا ساخته بودند قراء و باغات و زراعات همه بر ساحل غربی واقع بودند خلیفه با قشون خود در اینجا میزیست بنا بگفته مقدسی (۱۲۲) در سامره کعبه و اماکن دیگری با اسم وادی منی و کوه عرفات ساخته بودند تا رؤسای قشون نتوانند حتی ببهانه حج خلیفه را ترک گویند با اینحال عمر شهر کمتر از صد سال بود معتمد خلیفه (۸۷۰-۸۹۲) پایتخت را مجدداً ببغداد انتقال داد و سامره رو بخرابی گذاشت حتی بقول مقدسی (۱۲۳) خود اسم شهر به ساء من رای مبدل شد که سامرا از آن پدید آمد ولی اصطخری (۷۹ و ۸۵) نام سامرا را استعمال کرده است *

شهر تکریت در قرن دهم و بعد یکی از مراکز عیسویان عراق بود در قرن سیزدهم در دوره فتح عراق بدست مغول عیسویها قسمت معتناهی

از سکنهٔ تکریت را تشکیل میدادند (C. d' Ohsson, III, 270-271)
در عهد مغول شهر تکریت که بر ساحل غربی دجله واقع بود با نام
قلعهٔ محکمی معروف بود تیمور بسال ۱۳۹۳ این قلعه را مسخر و
خراب ساخت بنای قلعهٔ تکریت را ساسانیان نسبت میدادند تیمور
ساخلو قلعه را بواسطهٔ مقاومت و پافشاری که کرده بودند معدوم ساخت
در حین تخریب قلعه دیواری از آنرا برای عبرت اخلاف باقی گذاردند
(شرف‌الدین ج ۱ ص ۶۴۷-۶۵۶)

بدیهی است که خداوندان شیعه مذهب ایران ولایتی را که اماکن
متبرکه شیعیان در آنجا و اکثریت سکنه آنجا را شیعه ها تشکیل میدادند
باکراه در تحت تسلط سلاطین ترک می گذاشتند در اواسط قرن سیزدهم
در زمان حمله مغولها بغداد شیعه های حله و سایر نقاط واقعه برکنار
فرات از عباسیان روگردان شده و با مغول مساعدت کردند (دوسون
ج ۳ ص ۲۵۵) در قرن هفدهم شاه عباس کبیر بغداد را از ترکها گرفت
ولی بسال ۱۶۳۸ بغداد دوباره بتصرف سلاطین آل عثمان درآمد

کوههای شمال همدان

جغرافیا نویسان عرب جبال واقعه در شمال همدان را تا سرحد آذربایجان در جزو ولایت کوهستانی « جبال » داخل میکردند که ری و اصفهان و همدان و بلاد دیگر در آنجا واقع شده بودند قسمت عمده سکنه این کوهها را مثل امروز کردها تشکیل میدادند ولایت بین کرمانشاه و آذربایجان در اینزمان به اردلان موسوم است که شهر مهم آن سنه میباشد در قرن نوزدهم والی کرد شهر سنه در حقیقت امر بکلی مستقل و در قید بستگی دولت ایران نبود اینولایت را فقط در زمان ناصرالدین شاه مطیع دولت ساختند شاه عموی خود را بفرمانروائی سنه اعزام نمود و پس از قوت والی مزبور پسرش جانشین آن گردید در قرون وسطی شهر عمده این ولایت دینور بود که در چهار فرسخی غرب قریه صحنه (بفتح صاد) و یا صحنه (بضم صاد) قرار گرفته بود راهیکه به دینور میرفت از شاهراه همدان به بغداد در نزدیکی قریه مادران جدا میشد که در چهار فرسخی قریه قصرالصمصاء یا کنگاور و چهار فرسخی صحنه واقع شده بود خرابه های دینور در ساحل رودخانه واقع شده بود که در نزدیکی کوه بیستون به جاماسب آب میریزد و تا با امروز با اسم آب دینور معروف است از دینور تا شهر زور چهار روز راه حساب میکردند شهر در جنوب شرقی سلیمانیه کنونی در نزدیکی سرحد امروزی بین ترکیه و ایران واقع شده بود از دینور رو بجنوب تا سیروان همان مقدار حساب میکردند خرابه های سیروان در این زمانهم در کوهها نمایان است بقاصله يك منزل راه شهر صیمره واقع شده بود از شهر زور

تا حلوان هم چهار روز راه حساب میکردند بنا بقول ابن رسته (۱۶۴) راهیکه بشهر زور میرفت در نزدیکی قصر شیرین از جاده عام جدا میشد ایرانیان شهر زور را همراه هم میگفتند زیرا در نیمه راه بین همدان پایتخت قدیم ایران و شیز معبد عمده آتش پرستان در قسمت جنوبی آذربایجان که امروز بخرابه های تخت سلیمان معروفست واقع شده بود اردلان بانضمام نهاوند در عهد ساسانیان ولایت ماه را تشکیل میدادند عایدات اینولایت بعدها بین معسکرهای عرب در کوفه و بصره تقسیم شد و بهمین جهت قسمت شمالی ولایت دینور به « ماه الکوفه » و قسمت جنوبی آن با نهاوند به « ماه البصره » موسوم شدند

در شمال شهر همدان بین شهر همدان و قزوین يك شهر هم وجود نداشت از شمال همدان راهی از شهر سهرورد بزنجان میرفت سهرورد وطن شیخ سهروردی صوفی معروف قرن دوازدهم است که بسال ۱۱۹۱ در حلب اعدام شد ولی اینراه که بیش از سایر راهها مستقیم بود گاهی از خطر کرد ها که سهرورد را در دست داشتند ایمن نبود در مواقع خطر از همدان به زنجان از راه قوسی و از طریق قزوین میرفتند (اصطخری ۱۹۶) در زنجان راه جبال با شاهراهیکه از وی بآذربایجان میرفت متصل میشد

اولین شهر عمده که بر اینراه قرار گرفته بود قزوین بود قزوین مدت مدیدی حتی در زمان عباسیان یکی از نقاط سرحدی امپراطوری اسلامی بود زیرا دیلم یعنی قسمت کوهستانی ایالت گیلان کنونی بدست اعراب مسخر نشده بود در اوایل قرن چهارم هجری یکنفر از عمال آل علی در دیلم بترویج اسلام پرداخت در همان قرن سلسله آل بویه

از دیلم برون آمد بنای قزوین را بشاپور پسر اردشیر مؤسس سلسله ساسانی نسبت میدهند راجع بتاریخ و نقشه شهر نسبتاً اطلاعات مفصلتری در دست است زیرا حمدالله قزوینی مورخ و جغرافیانویس قرن چهاردهم از همین شهر بیرون آمده است (حمد الله قزوینی ۵۶ - ۵۹) اهالی قزوین در قرن چهاردهم بیشتر سنی شافعی بودند و بنا بگفته قزوینی در هیچ زمانی تحت اطاعت ملحد های اسمعیلی در نیامدند در صورتیکه مراکز عمده این فرقه که در قرن یازدهم بوجود آمد در رودبار بود و رودبار بلاواسطه در شمال شهر و در شش فرسخی قزوین واقع شده است در این سرزمین بیش از پنجاه قلعه مستحکم بود که مهمترین آنها الموت و میمون دز بود رئیس فرقه اسمعیلی و یا حشیشین در الموت زندگی میکرد که بعد بدست مغول خراب شد اسم قلعه بقول حمد الله قزوینی (۶۱) آله الموت یعنی آشیانه عقاب بود شاید از اصطلاحات لهجه محلی باشد راجع باسمعیلیه هنوز تحقیقات مفصل در دست نداریم و کلیتاً قرن ۱۱ و ۱۲ کمتر از سایر ادوار تاریخ ملل اسلامی مورد تحقیقات واقع شده تحقیق این نکته فوق العاده جالب توجه خواهد بود که آیات موقفیت این فرقه که يك سلسله قلاع محکمه را در خطه وسیعی تاصفحه کوهستان در شرق بدست آورده و آدمکشهای مخفی برای قتل قربانیانیکه نشان میکرد بتمام ولایات آسیای اسلامی مبشر ستاد چه بوده چنانکه معروفست کلمه فرانسه assassin (یعنی قاتل) از کلمه حشیشین که نام این فرقه بود اخذ شده است در عین حال می بینیم که پیشوایان این فرقه از عالم عدنیت بی بهره نبودند در الموت کتابخانه عظیمی جمع آوری کرده بودند که اشتهار بزرگی داشت جوینی مورخ معروف که در معیت هلاکوخان بود

قبل از اقدام مغولها به تخریب الموت در سال ۱۲۵۶ توجه ایلخان را بقدر و قیمت کتابخانه معطوف ساخت هلاکو امر داد که تمام کتابها را به جوینی تسلیم کنند جوینی کتابهایی را که بزعم وی گرانبها بود به آلات نجومی محفوظ داشت و ما بقی را که متضمن شرح عقاید کفرآمیز اسمعیلیه بود با آتش سوخت (d'Ohsson, III, 198) شاردن (ج ۲ ص ۲۶۷) گوید که الموت بعدها تجدید عمارت یافت و در زمان صفویه محبس دولتی بود اشخاصی را که میخواستند از دستشان آسوده شوند از صخره بلندی که قلعه را بر روی آن ساخته بودند پائین میانداختند از جمله قلاع سرحدی واقعه در حوالی قزوین از قلعه طالقان اسم میبرند که در شرق قزوین نزدیک کوهها واقع شده و در اواخر قرن دهم در زمان مقدسی (۳۶۰) شهر مهمی بود در قرن شانزدهم در زمان شاه طهماسب قزوین چند زمانی پایتخت ایران بود از قراریکه سیاحان قرن هفدهم اظهار میدارند قزوین از حیث شکوه و جلال از هیچ شهری در ایران بجز اصفهان کمتر نبود در این زمان هم که شهر بواسطه موقعیت جغرافیائی خود که بر شاهراه بین ساحل بحر خزر و رشت و طهران پایتخت ایران واقع شده نقطه تجارتهی بارونقی میباشد قزوین اولین شهر بزرگی است که مسافری این خطه بر سر راه خود مشاهده میکنند از قراریکه حدس میزنند عدد نفوس شهر بدچهل هزار نفر میرسد ولی کرزن (ج ۱ ص ۳۵) این عدد را اغراق می شمارد راعی که از قزوین بزنجان میرفت از شهر ابهر عبور میکرد ابهر در این زمان هم برقرار ولی خارج از شاهراه واقع شده است در قرن دهم شهر ابهر مثل قزوین از دست کرده و دیوارها صدمه یافت (ابن حوقل ۲۵۸) در دوره مغول ممالک ایران را پایتخت جدیدی بنام

سلطانیه بوجود آمد که بین ابهر و زنجان در نه فرسخی اولی و پنجم فرسخی
دومی واقع شده بود بنای شهر در قرن سیزدهم در عهد ارغون خان شروع
و در اوایل قرن ۱۴ در زمان اولجایتو پایان آمد اولجایتو میخواست باروی
بزرگی بدور شهر بکشد که سی هزار گام باشد ولی بگفته حمدالله قزوینی
(۵۵) عمرش باتمام این بنا وفا نکرد کلاوخیو (۱۷۶) در اوایل قرن
پانزدهم گوید که شهر در جلگه واقع شده و باروئی ندارد ولی دارای
قلعه ایست که بدور آن دیوارهای قطور کشیده و برجهای زیبایی
ساخته اند قلعه را از سنگ تراشیده ساخته بودند مطابق قول کلاوخیو
(۱۷۷-۱۷۹) سلطانیه از حیث وسعت کمتر از تبریز بود ولی اهمیت
تجارتی بیشتری داشت از گیلان که در قرون وسطی ابریشم کشی آنجا رونق
داشت و فقط در قرون اخیره رو با انحطاط گذاشت و همچنین از سماخی
ابریشم بسطانیه میآوردند و هکذا از جنوب ایران پارچههای ابریشمی
و غیره و قالی و بالاخره امتعه هند را از هرمز بسطانیه حمل میکردند
از سلطانیه تا هرمز شصت روز راه و تا بحر خزر از راه گیلان شش روز
حساب میکردند حمدالله قزوینی (۱۶۳-۱۸۹) شاهرها را از شهر
سلطانیه که مرکز حیات سیاسی و تجارتی ایران بوده آغاز می کند
بشرح ذیل : شاهره جنوبی - راهیکه به همدان و از آنجا به بغداد و
مکه میرفته - شاهره شرقی - راهی که بقزوین و ورامین (نزدیک
ظهران) و به خراسان میرفته شاهره شمالی - راهی که از طریق زنجان
به اردبیل و ولایت قفقاز میرفته شاهره غربی - راهی که از زنجان به
تبریز و آسیای صغیر میرفته و شاهره بین الشرق و الجنوب - راهی که
از طریق ساوه به قم و از آنجا به اصفهان و شیراز و بنادر خلیج فارس میرفته

بعد از تیمور شهر رو با انحطاط گذاشت و در اواخر قرن شانزدهم اهمیت سابق خود را از دست داده بود در قرن هفدهم جمعاً قریب شش هزار نفر جمعیت داشت در قرن نوزدهم در زمان کریورتر که در آن ایام فتحعلی شاه قصر تابستانی و ارکی در اینجا ساخته و فکر تجدید عمارت شهر را با اسم سلطان آباد در خاطر خود پرورش میداد جمعیت سلطانیه قریب به سیصد خانوار بود ولی بعد از جنگ روس و ایران (۱۸۲۶-۱۸۲۸) نقشه فتحعلی شاه متروک ماند در این زمان فقط خرابه های قرن چهاردهم یعنی دو مسجد وسیع جالب توجه است در مسجد بزرگ که از زلزله اوایل قرن نوزدهم صدمه های فراوان دیده قبر سلطان اولجایتو که بیشتر با اسم مسلمانی خود یعنی خدا بنده معروف میباشد واقع شده است این بنا از از قراریکه حمدالله قزوینی میگوید درون ارك واقع بود از عمارت ارك بطوریکه از تصویر مندرجه در کتاب کریورتر (ج ۱ ص ۲۷۸) دیده میشود فقط قسمت کمی از بارو با برجی در طرف شمال غربی آن محفوظ مانده است وسعت ارك از روی خندق مربعی معین میشود که طول هر سمت آن سیصد یارد و یا نهصد فوت است بنا بر این محیط ارك قدری بیش از يك ورست است و این تقریباً مطابق دو هزار گامی است که حمدالله قزوینی (۵۵) نوشته است بهتر از همه مسجد بیرونی محفوظ مانده که دارای گنبدی است با ارتفاع ۱۲۰ فوت و چهار مناره و دو طاق دارد گذشته از اینها در اطلاعات تاریخی (d'Ohsson, IV, 542, 545-546) از مدرسه سخن میرانند که سلطان خدا بنده در ردیف مسجد ساخته بود و شانزده نفر مدرس و دو بیست نفر طلبه داشت و همچنین از عمارات کثیری که وزیر وی علی شاه بنا کرده بود

در شرق سلطانیه بلوکی و در آنجا قریه واقع بود که تا با امروز با اسم نیمه مغولی خود یعنی صاین قلعه معروف است (صاین بلغت مغولی یعنی نیک و خوب) قبل از مغول این قریه قهود نام داشت راهی که از سلطانیه بزنجان میرود از وادی رود زنجان رود میگذرد و این رود شعبه ایست از رودی که دارای طول زیاد ولی قابل کشتی رانی نمیباشد و هم با اسم فارسی سفید رود (در این زمان سفید رود) موسوم است چنانکه جغرافیایان عرب اسم برده اند و هم بنام ترکی مغولی قزل اوزن معروف میباشد در جنوب سلطانیه و وادی مزبور جبال سجاس کشیده شده که در سال ۱۲۹۱ ارغون خان مغول را که از سلاطین ایران بود در آنجا بخاک سپردند (حمدالله قزوینی ۶۴)

شهر زنجان در قرون وسطی اهمیت زیادی نداشت در این زمان عدّه نفوس شهر قریب به بیست هزار نفر است زنجان در قرن نوزدهم که یکی از مراکز تکیه گاه بابیها واقع شد کسب اشتهار نمود در سال ۱۸۵۰ عساکر دولتی شهر را متصرف و شورش بابیها را بعد از مقاومت سخت آنان خاموش کردند در قرن دهم بعهد جغرافیایان عرب همچنین در زمان مغول از زنجان دو راه باذربایجان میرفت : یکی رو بشمال شرق از راه سفیدرود یاردبیل و دیگری به تبریز و مراغه

آذربایجان و ارمنستان

آذربایجان در قدیم قسمت شمال غربی مدی را تشکیل میداد و فقط بعد از اسکندر مقدونی اهمیت مستقلی کسب نمود و آن موقعی بود که آتروپات ایرانی که در سال ۳۲۸ از طرف اسکندر بعنوان ساتراپ به مدی اعزام شده بود در این خطه استحکام یافت آتروپات موفق شد که دولت کوچکی در این سرزمین تشکیل دهد که بعد با اسم او معروف شد (Atropatene نزد یونانیان و Atropatakan نزد ارمنه و کلمه آذربایجان از همینجا است) این دولت کوچک از لحاظ اینکه اولین مظهر ارتجاع عنصر ایرانی بر ضد استیلای یونان و سوخ تمدن یونانی واقع گردید بس جالب توجه و حائز اهمیت است پایتخت این سرزمین که نزد نویسندگان کلاسیک گادزا یا گادزاکا و نزد ارمنه و شامیان گندزک و یا کن زک یعنی کلمه فارسی گنجک است و اعراب کزنا (باتحریف) یا جزرة (مار کوارت ۱۰۸) خوانده اند در آن زمان مرکز مذهبی عمده بود اعراب شهر و حوالی آنرا الشیز هم می نامند معبد آتش پرستان در اینجا بود و نقل میکنند که سلاطین ساسله ساسانیان بعد از جاوس بتخت سلطنت میدبایستی که برای زیارت این معبد پیاده از مداین بیایند (ابن خردادبه ۹۱) محل شهر را از روی خرابه های تخت بلیمان واقعه در جنوب شرقی مراغه معین میکنند جغرافیایانوسان عرب فقط شهر مراغه را که در جنوب کوه مرتفع سهند و در کنار رودی است که از سهند سرازیر و بدریاچه ارومیه میریزد یا بتخت سابق و معسکر مملکت آذربایجان مینامند شهر در دوره اعراب اردوگانه قشونی شد و از آن زمان با اسم مراغه معروف گشت به قوت

(ج ۴ ص ۴۷۶) اسم قدیم شهر را افراز هرود ذکر میکنند مراغه کلمه ایست عربی اصل آن مرغ (باب تفعیل میشود تمرغ بمعنی چریدن) یعنی چراگاه اسب ها (معنی تحت اللفظی یعنی محلی که اسب ها روی زمین دراز میکشند) اردوگاه فرمانفرمای عرب در آذربایجان و ارمنستان در مراغه بود کوهها مراغه را از باد های شمالی حفظ میکنند بدینجهت زراعت و مخصوصاً باغداری رواج کاملی دارد ولی آب و هوایی مراغه را غیر سالم گفته اند در دوره مغول در سال ۱۲۵۹ در بالای تپه واقعه در شمال شهر رصدخانه برای خواجه نصیرالدین طوسی منجم معروف بنا نهاده شد که جداول معروف به زیج ایلخانی را در این رصدخانه تدوین نمود رصدخانه مزبور دارای کتابخانه بود و قسمت عمده کتبی را که در موقع تصرف بغداد بدست آمده بود بدانجا انتقال داده بودند قیمت آلات رصدخانه بیست هزار دینار بود علاوه بر منجمین ایرانی منجمین چینی هم در رصدخانه مشغول کار بودند و خواجه نصیرالدین اطلاعات راجعه بتقویم چینی را از آنها کسب نمود (دوسون ج ۳ ص ۲۶۴-۲۶۶) در زمان حمدالله مستوفی (۸۷) که در سال ۱۳۳۹ مشغول تألیف بود رصدخانه خراب شده بود هرچند که در سال ۱۳۰۰ ایلخان غازان بتماشا و معاینه آنجا رفته بود (دوسون ج ۴ ص ۲۷۱)

در دوره جغرافیا نویسان عرب مرکز کشوری و نظامی آذربایجان اردبیل بود شهر در جلگه پر آب بفاصله کمی از سمت شرقی کوه مرتفع و پر برف سولان که اعراب سبلان گویند و مرتفعترین کوه آذربایجان و یکی از مرتفعترین جبال ایران است واقع شده بود بطوریکه می بینیم راههایی که به اردبیل و مراغه میرفت در نزدیکی شهر زنجان از هم جدا میشدند

ولی در آن زمان هم راه دیگری از میانه یاردبیل میرفت میانه را مؤلفین قرون وسطی « میانیج » مینویسند (لیکن در کتاب مقدسی ۳۷۸ میانه دیده میشود) شاید وجه تسمیه میانه آن است که شهر بیک فاصله مساوی (تقریباً ۳۰ فرسخ) از دو شهر مهم آذربایجان یعنی اردبیل و مراغه واقع شده بود در داستان استیلای عرب اردبیل را بعنوان مقر فرمانفرمای این خطه مینامند سیاحت قرن هفدهم اردبیل را بواسطه وفور آب به ونیز تشبیه میکنند ولی بهمان علت کثافت کوچه های اردبیل در قرن دهم ضرب المثل شده بود (ترکستان ۱۴۴) در قرن چهاردهم و در زمان حمدالله مستوفی (۸۱) اهالی اردبیل شافعی محسوب میشدند ولی در قرن پانزدهم نهضت تشیع از اردبیل برور نمود و همین نهضت موجب تشکیل دولت جدید ایران واقع گردید و در عهد ایندولت مذهب شیعه مقام مذهب حاکمه را احراز نمود از قرار معلوم شیخ صفی الدین جد سلاطین صفویه شیعه نبود زیرا حمدالله قزوینی اهالی اردبیل را « شافعی و مرید شیخ صفی الدین » میخواند شاید شاه اسمعیل که از اولاد شیخ مذکور و مؤسس سلسله صفویه است خود و جد خود را از اولاد علی اعلام نموده و علم تشیع را برافراشت شاه اسمعیل هم که در سال ۱۵۲۴ وفات یافت در اردبیل مدفون گردید بدینملاحظه شهر در دوره اولاد شاه اسمعیل تا یکدرجه دارای اهمیت بود چنانکه شاه عباس کبیر کتابخانه معتبری وقف شهر کرد اردبیل در سال ۱۸۲۸ بتصرف یاسکویچ درآمد و قسمت بزرگ کتابخانه بعنوان غنیمت جنگ به پطرسبورغ ارسال گردید و تا با امروز در کتابخانه عمومی محفوظ است در بین نسخ خطی تألیفات کمیاب و گرانبهای زیادی وجود دارد

بنای شهر تبریز را که پایتخت کنونی آذربایجان است بدوره اسلام یعنی باواخر قرن هفتم و به زبیده خاتون زوجه هارون الرشید نسبت میدهند تبریز در اوایل بحال قریه باقی بود و فقط در زمان متوکل خلیفه (۸۴۷-۸۶۱) که مقر الرواد الازدی سر کرده یاغی و اولاد او گردید صورت شهر مستحکمی را بخود گرفت (یاقوت ج ۱ ص ۸۲۲) در قرن دهم تبریز شهر غیر مهمی بود در دوره غلبه مغول تبریز را باسم پایتخت سلسله محلی اتابکان ذکر میکنند یاقوت که در سال ۱۲۱۳ به تبریز درآمده از شهر تبریز مثل بکمرکز صنعتی مهمی سخن میراند پارچه‌های تیرا که در آنجا میبافتند بتمام ممالک میبردند

در قرن سیزدهم و دوره سلطنت مغول که تبریز پایتخت ایران گردید بیش از پیش ترقی نمود علت پایتخت شدن تبریز تا یک اندازه لزوم تمرکز قوای جنگی برای دفع تاخت و تازهای بود که همیشه از شمال مملکت را تهدید میکرد و از طرف دیگر وضعیت طبیعی مملکت که همیشه کوچ نشینان را بسوی خود جلب میکرد تا یکدرجه، در اینقضیه مؤثر واقع گردید کوچ نشینان برای گله های خود مراتع کوهستانی و برای خود قشلاقهاییکه از بادها محفوظ بود مییافتند دره رود جغتو که در نزدیکی مراغه بارومیه میریزد و مخصوصاً صحرای مغنان در سمت سفلی کر قشلاق خوانین مغول را تشکیل میدادند و سیاه کوه یعنی قره داغ در آذربایجان و آلا داغ در ارمنستان بیلاق مغولها بودند قصر تابستانی ارغون خان در نزدیکی آلا داغ بود (حمدالله قزوینی ۱۰۱) مقبره هلاکو و ابقانی خوانین اول مغول در کوه شاهی و یا تل بود که حالیه در شبه جزیره واقع شده اند وای در آن دوره وسعت دریاچه ارومیه بیشتر از حالا بود و کوه در جزیره وسط دریا

واقع شده بود آل هلاکو در آذربایجان مجبور بودند که همیشه سلطنت خود را در مقابل قزلار دو حفظ و حراست کنند ولایات اطراف بحر خزر و آذربایجان که مغولها در همان دوره چنگیز خان خراب و ویران کرده بودند میبایستی که در جزو ملک جوچی داخل شوند در اواسط قرن سیزدهم که منکو برادر خود هلاکو را بایران اعزام نمود و هلاکو سلطنت مغول مستقلی در آنجا تشکیل داد ایلخانها که مالک این مملکت بودند آذربایجان را هم تصرف کرده و از شناختن حقوق اولاد جوچی در این خطه امتناع ورزیدند آل جوچی بنوبه خود چند مرتبه با اسلحه در دست حقوق خود را اعلام نمود تمام این علل خانهای مغول را مجبور میکردند که غالباً در آذربایجان زندگی کنند و چون کما فی السابق بزرنگانی کوچ نشینی مداومت میدادند طبعاً مایل بودند که ادارات دولتی را حتی الامکان نزدیک اقامتگاه خود تمرکز دهند برای این مقصود شهر تبریز را که در دوره چنگیز خان نسبتاً کمتر صدمه دیده بود انتخاب کردند مغولها سه مرتبه نزدیک شهر آمده و هر دفعه اهالی موفق شده بودند که بوسیله پول آنها را منصرف کنند همین قضیه ثابت میکند که وسائل مادی اهالی شهر بواسطه ترقی صنایع تا چه اندازه عظیم بوده

میل مغولهای ایران بساختن ابنیه و عمارات از زمان ایلخان ارغون (۱۲۸۴-۱۲۹۱) شروع شد ارغون چند عمارت در قریه شنب و حوالی غربی تبریز بنا نهاد و قریه مزبور را با اسم ارغونیه نامیدند (دوسون جلد ۴ ص ۵۸) ارغون هنوز اسلام قبول نکرده بود و مهمترین ابنیه که ساخته بود معبد بت پرستان بود در دیوارهای معبد صورت خود ارغون را نقش کرده بودند (ایضاً ص ۲۸۲) معبد مذکور را در زمان

غازان (۱۲۹۵-۱۳۰۴) که پسر ارغون و مسلمان متعصب و یکی از سلاطین جالب توجه ایران در قرون وسطی است خراب کردند

غازان که بحال مغولیت پایدار و دوستدار گذشته مغول بود در عین حال بمراتب بیش از اسلاف خود اصول تمدن ایران را فرا گرفته بود او میتوانست که در باب آلات منجمی با علمای رصدخانه درآغه صحبت کند و میخواست وضع مملکت و قوانین را بشکلی در آورد که منافع سکنه تخته قاپو و کوچ نشین مملکت را بیک اندازه تأمین کند

تبریز در دوره غازان تا حدودیکه برای پایشخت یک مملکت وسیعی مقتضی بود وسعت یافت سابقاً محیط دایره باروی شهر فقط ۶۰۰۰ گام بود غازان امر داد که دور شهر و قریاء اطراف دیوار جدیدی بنا کنند که محیط آن به ۲۵۰۰۰ گام میرسید (حمدالله قزوینی ۷۶) و با بقول دیگر $\frac{1}{4}$ فرسخ بود (دوسون جلد ۴ ص ۲۷۶) یعنی قدری کمتر از سی ورست بواسطه فوت غازان این بنا ناتمام ماند غازان مثل پدر خود قریه شنب را پسندیده و قریه مزبور در دوره او با اسم غازانیه موسوم گردید و بیشتر شنب غازان خان نامیده میشود در این قریه غازان مقبره برای خود بنا نمود که از مقبره سلطان سنجر واقع در مرو که سابقاً نزد مسلمین عالترین عمارات محسوب میشد (رجوع شود بصفحه ۹۴)

عالیتر شد و نیز مسجد و دو مدرسه یکی برای حنفیها و یکی برای شافعیها و یک سلسله عمارات دیگر بنانهاد رشیدالدین مورخ که وزیر غازان بود در یکی از محلات شرقی شهر عماراتی ساخت که با اسم او ربع رشیدی و با رشیدیه نامیده شد (کاترمر ص ۵۷) وزیر دیگر غازان شاه تاج الدین علیشاه که باعث قتل رشیدالدین شد مسجدی ساخت که قسمتی از آثار آن

تا باهروز در ارك واقعه در طرف جنوب غربی شهر باقی مانده است شرح مفصل بنای مذکور که العینی مورخ عرب در قرن پانزدهم نوشته به همت مرحوم بازون تیزن گاوزن بطبع رسیده است بشاقول حمدالله قزوینی (۷۷) در این بنا سنک مرمر بقیاس بکار برده شد در قرن هفدهم از این بنا فقط گنبد آن باقی مانده بود در قرن نوزدهم باقیمانده عمارت را به قورخانه و برج قراولی مبدل کردند میرزا علیمحمد باب مؤسس فرقه بابیه در سال ۱۸۵۰ در همینجا اعدام شد

حمدالله قزوینی در سال ۱۳۳۹ مینویسد که در تمام ایران بقدر تبریز عمارات عالی و قشنگ نبود بعد از انقراض سلسله مغولهای ایران شهر پایتخت سلسله جلالتری - ترکمن های قره قویونلو و آق قویونلو بود و با وجود اینکه در اواخر قرن چهاردهم دستخوش قتل و غارت گردید مع هذا در قرن پانزدهم اهمیت خود را دارا بود در سال ۱۳۸۵ توختامیش و در سال ۱۳۸۶ تیمور تبریز را غارت کردند از اظهارات کلاوخیو (۱۶۷ - ۱۷۰) که در سال ۱۴۰۴ از تبریز عبور کرده است معلوم میشود که شهر با چه سرعتی از ضربت این قتل و غارت قد علم نمود در نظر کلاوخیو تبریز شهر عظیم و پر ثروتی جلوه کرده بود که دارای دوست هزار نفر جمعیت بوده و همه روزه مقدار معتدلهی متاع و جنس در آنجا تهیه میشده کلاوخیو از خانه عظیمی در تبریز تعریف میکند که سلطان اویس (۱۳۵۶ - ۱۳۷۴) از سلسله جلالتری بنا کرده بود این خانده دارای بیست هزار اطاق و باسم دولت خانه نامیده میشد در آن تاریخ شهر بزرگ نداشت یکی از بهترین عمارات تبریز که آثار آن تا باهروز باقی مانده مسجد کبود است که بمناسبت رنگ کاشیهای عالی که در پشت افزای آن بودند باین

اسم نامیده شده این مسجد از یادگارهای قرن پانزدهم یعنی زمان جهان‌شاه از خوانین تراکمه قره‌قویونلو است (۱۴۳۷ - ۱۴۶۷) تصویر خرابه‌های مسجد در کتاب کرزن (ج ۱ ص ۵۲۰) درج شده است این بنا از زلزله‌هائیکه تبریز غالباً دچار آن میشد بسیار آسیب یافت حمدالله قزوینی مینویسد که بعد از زلزله سال ۴۳۴ (۱۰۴۲) بصلاحدید بکنفر منجم در موقع تجدید بنای شهر اقداماتی برای جلوگیری از وقوع زلزله اتخاذ شد منجم مذکور اظهار میکرده که خطر زلزله مرتفع گردیده است و حقیقتاً هم از آن تاریخ تا زمان مؤلف مذکور یعنی در عرض سیصد سال یکمرتبه هم زلزله واقع نشده بود ولی در قرن هیجدهم شهر دوه‌رتبه یکی در سال ۱۷۲۱ و یکی در سال ۱۷۸۰ گرفتار زلزله‌های هولناکی گردید و گویا در زلزله اولی هشتاد هزار و دومی چهل هزار نفر تلف شدند (کرزن ج ۱ ص ۵۱۸) با همه اینحال شهر اهمیت خود را از دست نداد هر چند که در قرن شانزدهم دیگر پایتخت مملکت نبود شاردن (ج ۱ از ص ۲۵۶ - ۲۵۷) در قرن هفدهم مینویسد که عدد نفوس شهر ۵۵۰۰۰ نفر بود و وسعت شهر از تمام شهرهائیکه وی دیده بیشتر و حتی بمراتب از اصفهان وسیعتر بوده در اواخر قرن نوزدهم عدد نفوس شهر را پنجاه هزار و بعضی هاسی هزار می‌گفتند ولی از آن بعد شهر مجدداً مرکز تجارتهای با رونقی شده و مطابق بعضی اقوال پرجمعیتترین بلاد ایران واقع گردید عدد نفوس آن را تا دوپست و چهل هزار نفر یعنی قدرتی بیش از طهران ذکر میکنند در قرن نوزدهم شهر معمولاً مقر ولیعهد بود راه روسیه از طریق قفقاز و اروپای غربی و ترکیه از طریق طرابزون همه در تبریز بهم متصل میشوند راه طرابزون را عباس میرزا در قرن ۱۹

از نو ساخت ولی جغرافیا نویسان قرن دهم از این راه اسم میبرند قسمت
عمده اجناس یونانی که بممالک اسلامی حمل میشد از راه طرابزون بود
(ابن حوقل ۲۴۶)

در دوره مغولها يك شهر دیگری در آذربایجان احداث و با عبارت
صحیحتر ترمیم و تجدید شد این شهر همان اوچان است که در ۸ فرسخی
تبریز سر راه میانه بود اقدام بنجدید و ترمیم این شهر هم از کارهای
غازان خان بود که آنرا باسم « شهر اسلام » نامید عایدات این شهر و قراء
اطراف در راه مؤسسات خیریه غازان صرف میشد در قرن نوزدهم یکی
از قصور تابستانی شاه در اوچان بود شهر یکی از خنک ترین نقاط ایران
محسوب میشد در قرن چهاردهم جامعه مسیحی در اوچان سکونت داشت
(حمدالله قزوینی ۸۰) در راه میانه قریه ترکمن چنی واقع شده که
عهدنامه ۱۸۲۸ در آنجا منعقد گردید در قرن چهاردهم در محل ترکمنچای
قریه ده ترکمانان در شش فرسخی میانه واقع بود کلاوخیو (۱۷۲)
قریه ترکمن آنجارا Tucelar (توزلار) نام میبرد بطوریکه معلوم است
حالیه اقوام ترك نژاد نه تنها در قسمت عشایر کوچ نشین حتی در قسمت
سکنه تخته قابو هم اکثریت اهالی آذربایجان را تشکیل میدهند لهجه
اهالی تخته قابوی آذربایجان که ادبیاتی هم بان زبان موجود است با لهجه
تراکمه و عثمانیها منسوب به دسته جنوب ترکی است ترکیهای آذربایجان
از حیث مذهب مثل ایرانیان شیعه متعصب هستند

از بلاد واقع در حوزه دریاچه ارومیه غیر از تبریز و مرغه بلاد
دهخوارقان و خوی و مرند و سلماس و ارومیه و غیره تاکنون اسامی را
که در قرون وسطی بدان نامیده میشدند محفوظ داشتند در آب دریاچه

ارومیه بواسطه مقدار فوق العاده زیاد نمک ماهی نمیتواند زندگی کند حتی استحمام در دریاچه ممکن نیست سابقاً راجع به تغییر حدود دریاچه ذکری رفت این دریاچه را ایرانیان سابق چیچست مینامیدند (مارکوارت ۱۰۸) که در قرن چهاردهم هم بدان اسم دیده میشود (حمدالله قزوینی ۸۰ چیچست) حالیه باسم دریای شاهی معروف است در ساحل دریاچه مخصوصاً در دهخوارقان مرمر اعلی استخراج میشود و ظاهراً خوانین و وزرای دوره مغول برای عمارات خود از همین مرمر بکار میبردند شهر ارومیه^۱ از لحاظ مرکزناطره ایران که در این اواخر بکلیسای ارتودوکس پیوسته اند قابل توجه میباشد

جبال قسمت شمال شرقی آذربایجان باسم قره داغ معروفند در قرن نهم آخرین کشمکش بابک کافر با عساکر دولت عباسی که در تحت فرماندهی افشین بود در همینجا بوقوع پیوست مرکز عملیات افشین شهر برزند واقع در ۱۴ فرسخی (بقول اصطخری ۱۵ فرسخی) اردبیل سر راه کر بود از آنجا تا هر یک از خندقهای سه گانه که افشین کنده بود ۲ فرسخ بود و از خندق آخری تا پایتخت بابک که اعراب البذ می نامیدند (ابن خردادبه ۹۲) یک فرسخ بود پیروان بابک که به خرمیه و یاخرمدینیه موسوم بودند در قرن دهم در جنوب اردبیل در جبال صعب العبور زندگی میکردند بنا بقول مقدسی (۳۹۸-۳۹۹) در قراء آنها مساجدی نبود و اهالی با حکام اسلام عمل نمیکردند در جواب ابوالی که مقدسی از آنها کرده و پرسیده بود که چطور مساجد آنها را بحال خود گذاشته و اذیت نمیکند گفته بودند که قائل بخدای واحد بوده و تلاوه بر آن همه ساله

(۱) در عهد سلطنت همایون بهاری بر ضایحه موسوم شده - م

مبلغ معتنابهی بخزانه دولت عاید میدارند در ایندوره آذربایجان قطعه سرحدی ایرانرا تشکیل میدهد و این تقریباً مطابق حدودی است که سکونت قوم ایرانی در قدیم بسط یافته بود ایکن قطعات همجواری صفحه ارمنستان و آلبانی (مسلمین اران گویند) و ایوری (گرجستان) و داغستان کوشوی یا معبر معروف در بند تحت نفوذ تمدن ایرانیان و گاهی مطیع قدرت سیاسی ایران بودند در تمام این صفحات اقوامی غیر آریائی ساکن بودند که مدتها قبل از آمدن آریین ها تایلک درجه بر ترقیات معتنابهی در تمدن نائل آمده و بعدها بیش از ایران تحت نفوذ تمدن یونانی و مسیحی واقع گردیدند در زمان جغرافیانویسان عرب در قرن دهم بلاد ارمنستان و قفقاز از حیث ترقیات صنعتی و تجارتی بر شهرهای آذربایجان تفوق داشت مسئله سرزمین اولیه ملت ارمنی هنوز باصراحه حل نشده است بعضی مثل خیووشمان عالم زبانشناسی دسته آرامنه را شاخه مخصوصی از شجره نژاد هند و اروپا میدانند برخی دیگر تصور میکنند که سکنه ارمنستان با هتیت ها و سکنه آلبانی و گرجستان دسته مخصوصی باسم دسته آلا رود تشکیل میدادند که چیز مابه الاشتراکی با آریتها نداشتند هرودوت از آلا رود ها اسم میبرد در کتیبه های آسوری از دولت (Urartu) ذکری شده و بطوریکه ما از کتیبه های سلاطین این مملکت که تاکنون باقی مانده میدانیم مرکز (Urartu) نزدیکی دریاچه وان بوده کلمه آارات هم شبیه باسم مملکت مزبور است و آرامنه همیشه آارات را بعنوان اسم محلی استعمال کرده اند و نه اسم کوه که سابق مانیس نامیده میشد جغرافیا نویسندگان قرن دهم عرب کوه آارات را الحارث و آارات کوچک را الحویرث نامیده اند

شهر ارتاکسانا پایتخت سلاطین آرامنه در دوره استیلای اشکانیان

و همچنین شهر دوین که اعراب دبیل نام برده اند و پایتخت خداوندان مسلمان ارمنستان بوده هر دو شهر در نزدیکی آرات در کنار رود ارس واقع بودند شهر بزرگتر از اردبیل بود و پارچه‌های بافت آن شهرت بزرگی داشت قالیه‌های ارمنستان را در جزو هدایائی ذکر میکنند که سلطان محمود غزنوی به قدیرخان کاشغری فرستاده بود (ترکستان ص ۲۹۹) راه تجارتنی از طرابزون از راه دوین عبور میکرده بعد تشبثاتی شد تا اینرا در خطی که نسبتاً بیشتر مستقیم باشد قرار دهند و راه از شهر آبی بگذرد که شهری بود در کنار اریاچای از شعبه‌های ارس و در قرن دهم سلاطین سلسله باگراتونیان و در قرن یازدهم از سال ۱۰۴۴ فرمانروایان بیزانسی و از ۱۰۷۲ امرای مسلمان از سلسله آل شداد و در قرن دوازدهم مجدداً شاهزادگان ارمنی که ابتدا در قید بستگی سلاطین گرجستان و بعد خوانین مغول بودند سکونت داشتند. یا. مار تحقیقات منصلی راجع بخرابه‌های آبی نموده و آنها را «موزه تمامی از صنایع ارمنی» نامیده است

آن قسمت ارمنستان که حالیه ایالت ایروان و ولایت قارص را تشکیل میدهند در عصر جدید و مخصوصاً در قرن شانزدهم و هفدهم موضوع کشمکش سلاطین عثمانی و پادشاهان ایران بود در سال ۱۵۹۰ ایرانیها مطابق قرار داد میبایستی که تمام صفحات قفقاز و حتی آذربایجان را به عثمانیها واگذار کنند در سال ۱۶۰۳ و ۱۶۰۴ شاه عباس اینولایت را مسترد و حتی قارص را متصرف شد ایالت ایروان که سابقاً به خانی ایروان و نخجوان منقسم بود در سال ۱۸۲۸ از ایرانیان منتزع و بروسیه ملحق گردید و صفحه قارص در سال ۱۸۷۸ از ترکها گرفته شد ایروان در دوره تیمور لنگ بعنوان قریه بوجود آمد و فقط در قرن شانزدهم در دوره

شاه اسمعیل صورت شهر را بخود گرفته و در همان زمان با اسم کنونی نامیده شد قلعه محکم بایزید واقع در جنوب غربی آزارات که در قرن نوزدهم هنوز پایتخت حکمران نیمه مستقل کرد بود در دست ترکها ماند ارس که در قدیم مصب علیحده از کر داشت سرحد بین آذربایجان و اران (آلبانی قدیم) بود ایالت گنجه و قسمتی از بادکوبه جزو اران بودند سابقاً اران را در معنای محدود این کلمه سرزمین بین ارس و کر میدانستند اران هم در قدیم مثل ارمنستان سکنه از قوم غیر آریائی داشت جغرافیایان و مسافران عرب در قرن دهم از يك زبان مخصوص آریائی سخن میرانند بنا باخبار ارسنی برای زبان مزبور در قرن پنجم الفبای مخصوصی اختراع شده بود (مارکوارت ۱۱۷) شهر عمده اران شهر Partav بود که اعراب (بردع و یا بردعه) گفته اند و اکنون خرابه های قریه بردع در نزدیکی جاییکه تتر به کر میریزد دیده میشود عربها فاصله بین بردع و ساحل کر را دو یا سه فرسخ میشمردند در قرن دهم شهر از حیث عظمت بتمام بلاد قفقاز و آذربایجان برتری داشت و طول آن يك فرسخ و عرضش قدری کمتر از فرسخ بود از تمام شهرهای واقع بین ایران و خراسان فقط ری و اصفهان بدان تفوق داشتند نزدیکی دروازه شهر یکشنبه بازار بزرگی بود ابریشمی را که در آنجا تهیه میشد به فارس و خوزستان حمل میکردند (اصطخری ۱۸۳) بنا بقول مقدسی (۳۷۵) شهر برای این مملکت مثل «بغداد» بود ظاهراً همان ثروت و ثمول شهر باعث شد که در سال ۹۴۳ بدست روسها تاراج گشت

بردع آخرین نقطه تمام راههای تجارتمی است که عربها از راه قفقاز ذکر میکنند راههای مزبور عبارت است :

۱ - راه شرق از طریق شماخی بشیروان صفحه شیروان در قدیم قسمتی از ایالت کنونی بادکوبه را تشکیل میداد که در قرون وسطی سلسله مخصوصی باسم شیروانشاه در اینجا سلطنت میکردند و از آنجا در امتداد ساحل دریا به دربند میرفتند که اعراب باب‌الابواب میگفتند و بندرگاه عمده این صفحات بود (اصطخری ۱۸۴) شهر از حیث بزرگی به تفلیس برتری داشت و فقط از بردع کوچکتر بود از بندرگاه بادکوبه (باکوه بعدها باکوبه) هم فکری شده ولی در آن زمان اهمیت بزرگی نداشت ترقی شهر بعد از حمله مغول شروع شد بطوریکه سیاحان اروپایی غالباً بحر خزر را دریای باکو نامیده اند

۲ - راه جنوب شرق به بیلقان که در نزدیکی محل اتصال ارس و کر واقع بود و از آنجا از صحرای موسوم بصحرای مغان و شهر ورتان که شهر سرحدی آذربایجان و در هفت فرسخی جنوب بیلقان واقع بود بطرف جنوب وارد بیل میرفتند شهر بیلقان در سنه ۱۴۲۱ بدست مغولها خراب و اکنون وجود ندارد هر چند که در دوره تیمور در سال ۱۴۰۳ + ۱۴ ترمیم و تجدید شده بود در زمان سیاحت کلاوخیو (۳۵۸) در سال ۱۴۰۵ + ۱۴ شهر بیلقان دارای بیست هزار خانه بود

۳ - راه شمال غرب از طریق گنجه به تفلیس اعراب گنجه را جزه میخوانند و اکنون به یلی زا و توپول معروف است در قرن سیزدهم ترقی شهر از حیث صنعت بجائی رسیده بود که بوسیله تقدیم پارچه از آسیب مغول خلاصی یافت (دوسون ج ۱ ص ۳۳۴)

۴ - راه جنوب غرب بطرف دوین پایتخت ارمنستان در دوره ساسانیان تمام این قطعات متعلق بایرانیان بود که طرق

عمده واقعه از راه جبال قفقاز را یعنی دروازه های خزر - معبر شربند و دروازه های آلان یعنی دره واریال را از تاخت و تاز کوچ نشینان حفظ میکردند از نیمه دوم قرون وسطی تا باینزمان بجای اران کلمه قره باغ که مرکب از ترکی و فارسی است استعمال میشود حمدالله قزوینی (۱۸۱) (۱۸۲- بجای راههای مذکوره فقط راه از اردبیل به قره باغ را ذکر میکنند که از قرار معلوم تقریباً در حدود محل بیلقان بوده و از آنجا از راه گنجه به تفلیس میرفتند علاوه بر آن از راهی ذکر میکند که از قره باغ از طریق اهر بسمت جنوب غرب و تبریز میرفتند

گیلان و مازندران

ولایاتی که در امتداد سواحل جنوبی بحر خزر واقع شده از لحاظ اوضاع طبیعی فرقی اساسی با سایر ولایات ایران ندارند. خطه گیلان و صفحه مازندران که محوطه باریکی را بین کوهها و دریا تشکیل میدهند نه از نقصان رطوبت بلکه از وفور بی اندازه آن در زحمت هستند چشمه های متعددی که از کوهها سر از زیر میشوند غالباً در مصب های خود مردابهایی تشکیل میدهند که ابخره عفتی از آنها متصاعد و بواسطه ریزش از بحر خزر جدا شده اند در تمام سواحل مزبور چنانکه جغرافیایانویسان قرن دهم هم (اصطخری ۲۱۲) متذکر شده اند يك رودخانه قابل کشتی رانی پیدا نمیشود در جنوب منطقه باطلاقزار ساحلی منطقه از بیشه های انبوم امتداد یافته و در جنوب آنها کوههایی سر با آسمان کشیده که دامنه های پائین آنها با جنگل های انبوهی پوشیده شده و بالاتر از آنها مراتع مرتفعی واقع گشته اند در وسط بیشه ها و جنگلها محوطه هایی دیده میشود که برای زراعت واحداث قراء از اشجار خالی کرده اند

در عهد قدیم سکنه گیلان را کادوسیان تشکیل میدادند که در قید اطاعت دولت هخامنشی نبودند همین قوم و یا قسمتی از آن را گیل (که لای، که لوی، گیلوی) هم مینامیدند و ولایت گیلان نام کنونی خود را از اسم قوم مزبور دارد بعد در شرق این سامان ماردان یا اماردان سکونت داشتند و در دستبرد و بنام آنها امارد نامیده شده و گذشته از اینها تاپوران (تاپوروی) بودند که ایرانیان مازندران کنونی را بنام آنها تاپورستان خواندند تاپورستان که بعدها اعراب تحریف و طبرستان کردند در سکه های دوره

ساسانیان و اوائل فتح اسلام دیده میشود قسمت شرقی مازندران را چنانکه سابقاً گفتیم (ص ۱۷۱) در جزو هیرکانیا محسوب میکردند
تمام این اقوام باستثنای هیرکانیان از نژاد غیر آریین بودند تا پوران که ابتدا در قسمت جنوب شرقی ولایت سکونت داشتند در قید اطاعت هخامنشیان درآمدند مازدان مغلوب اسکندر مقدونی و بعد اشکانیان شدند و اشکانیان در قرن دوم آنها را در حوالی ری سکونت دادند اراضی سابق مازدان بتصرف تا پوران درآمد بطلمیوس در شرح شرق دیلم (دوله مایس) یعنی قسمت شرقی گیلان در ساحل بحر خزر فقط تا پوران را نام برده است مطابق بعضی اخباری که در دست است دولت مخصوص طبرستان در اواخر دوره اشکانیان تشکیل و دو عهد ساسانیان پایدار بود بعد از سقوط سلسله ساسانیان خداوندان طبرستان لقب « سپهبد خراسان » را اختیار کردند مازکوارت از علمای دوره اخیر (ص ۱۳۳) این حقیقت را متذکر می شود که در ردیف سلسله اسپهبدان در طبرستان سلسله بادوسپانیان یعنی خداوندان کشوری هم دیده میشود و تصور می کند که در یکی از ادوار گذشته و شاید در زمانی که فیروز نواده یزدگرد سوم برای استقرار دولت ایران اهتمام میورزید تمام ترتیبات مملکتداری در طبرستان از روی سرمشق دولت ساسانیان تشکیل شده بود عربها گیلان را مسخر نکردند طبرستان فقط در زمان منصور خلیفه عباسی کاملاً در تحت اطاعت اعراب درآمد هر چند که بعد از آنهم در سرزمین طبرستان کمافی السابق مسکوکاتی با خط پهلوی ضرب میکردند

از قراری که اصطخری می نویسد در صفحه طبرستان فاصله بین کوهها و دریا در هیچ نقطه بیش از یکروز راه نبود در بعضی از این نقاط دریا تا دامنه

کوه میرسید ولی در گیلان این فاصله دوروز و بیشتر بود (اصطخری ۲۰۶) اما اینکه در قرن دهم ارتفاع سطح دریا بیش از این زمان بود از اینجامیتوان استنباط نمود که مطابق قول ابن فقیه (۳۰۳) فاصله بین شهرساری و دریا کلیتاً سه فرسخ بود غذای عمدهٔ سکنه ماهی بود از جملهٔ حبوبات برنج بواسطهٔ هوای مرطوب و گرم غلبه داشت سرحد شرقی طبرستان بین استرآباد و تامس که بفاصلهٔ یکروز راه در غرب استرآباد بود می گذشت شهر سرحدی طبرستان در غرب شالوس بود که در بیست فرسخی آمل در ساحل دریا و به احتمال در مصب رود چالس قرار گرفته بود بنابراین فقط قسمتی از مازندران کنونی در جزء طبرستان داخل بود صفحات غربی در جزو گیلان و شرقی با شهر استرآباد در جزو جرجان داخل بودند

اما گیلان را با اسم گیلان یا دیلم می نامند که بدو قسمت منقسم می شده : جلگه و کوهستان در قسمت جلگه بر ساحل دریا گیلها (الجبیل) و در کوهستان دیلمهای واقعی (الدیلم المحض) زندگی میکردند در صفحهٔ که متصل بندریا و مجاور طبرستان بود قسمت عمدهٔ سکنه را گیلها تشکیل میدادند و بزبان مخصوصی که با زبان فارسی و ارانی و ارمنی فرق داشت سخن میراندند (ابن حوقل ۲۶۸) سیادت سیاسی در دست دیلمها بود و سلسلهٔ آل جستان که مقر آن شهر طارم (همانجا) بود از میان دیلمها بیرون آمده بود در این زمان ولایتی که در امتداد جریان وسطی سفیدرود واقع شده بدین نام خوانده میشود بنا بقول اصطخری (۲۰۴) مقر سلطنت جستانیان رودبار بود که بر کنار سفیدرود واقع شده بود (۳۶۰) شهر عمدهٔ دیلمها پروان بود پروان شهر کوچکی بود ولی محل وقوع آنرا ذکر نکرده اند در پروان شهرستانی بود که در آنجا خزائن سلاطین را در قعر چاهی حفظ میکردند

شهرهای عمده گیل ها را فقط مقدسی (۳۵۵ و ۳۶۵) اسم برده و مهمترین شهر گیل ها دولاب بود که شهر تجارتنی و در نزدیکی دریا ظاهراً در قسمت غربی گیلان واقع شده بود چه از دولاب تا مغان پنج روز راه و تا شالوس بازده روز راه (مقدسی ۳۷۲) حساب می کردند مطابق گفته اصطخری (۲۰۵) در کوهها قوم دیگری سکونت داشت که بزبان مخصوصی غیر از زبان گیل ها و دیلم ها سخن میراند

ولایت کوهستانی رویان و یارویانج که در هر دو دامنه سلسله عمده کوه و بلا واسطه در شمال ری واقع بود در ابتداء در جزو دیلم داخل بود شهر شالوس را هم در جزو ولایت مزبور داخل میکردند شهر عمده این ولایت کجه بود ولایت رویان فقط در زمان فرمانروائی عمر ابن العلاء که سکه های او از سنه هفتصد و هشتاد میلادی بعد شروع میشود به طبرستان ملحق شد در چهار فرسخی شالوس «مدینه محدثه» واقع شده بود و عمر دیلمانی را که اسلام اختیار کرده و مطیع وی شده بودند در آن شهر سکونت داده بود از آنجا که میگذشت مسکن دیلمانی بود که اظهار انقیاد نکرده بودند (ابن فقیه ۳۰۵) قسمتی از این ولایت که در دامنه جنوبی واقع بود از مرکز ری و قسمت شمالی آن از مرکز طبرستان اداره میشد (اصطخری ۲۰۶) علاوه بر آن از ولایات کوهستانی ذیل اسم می برند : ۱ - دماوند با حوالی آن که بدست خداوند مخصوصی که لقب ماس مغان یعنی رئیس مغان داشت اداره میشد (مار کوارت ۱۲۷) این ولایات را اعراب در زمان منصور خلیفه فتح کردند (ابن فقیه ۲۷۶ و ۳۱۴) ۲ - در سمت شرق کوههای شروین و یا جبال ابن قارن شهر سمهار (باشمهار) و قلعه فریم که مفر خداوندان محلی بود در این قسمت واقع بودند عربها سکنه کوهستانی آنجا را

در قرن نهم مطیع کردند ولی بعد گذاشتند که سلسله محلی آل قارن از آنجا برخاسته و استوار گردد ۳ - بادوسپان که يك مسجد جامع هم نداشت قریه عمده آنجا اوران بود سمهار و اوران هر دو بفاصله يك روز راه از ساری واقع بودند

در قسمتی از سرزمین دیلم که استقلال خود را محفوظ داشته بود شیوع دین اسلام بایک نهضت دموکراسی مربوط بود مطابق گفته اصطخری (۲۰۵) اولین مروج اسلام در دیلم امام حسن بن زید علوی بود که در سال ۸۶۴ در رأس اهالی شالوس و شهر سرحدی کدار که بر علیه ظاهریان شورش کرده بودند قرار گرفت علت شورش آن بود که ظاهریان میخواستند اراضی بایری را که تا آن زمان مورد استفاده عموم بود و صاحبی نداشت بشفع خود ضبط کنند (طبری ج ۳ ص ۱۵۳۴) حسن بن زید و محمد که جانشین او بود برای تصرف طبرستان وری مجبور بودند که با ظاهریان و بعد هم با صفاریان و سامانیان همواره جنگ کنند پیشتیبان عمده که برای قدرت و اقتدار خود داشتند دیلم بود که در آنجا سلسله جستانیان را بسوی خود جلب کرده بودند محمد بن زید در سال ۹۰۰ در جنگ با عساگر سامانیان کشته شد در سال ۹۰۲ پادشاه جستانی دیلم را از طبرستان خارج کردند ولی وی در تصرفات اصلی خود برقرار ماند

نهضت شیعیان بسال ۹۱۴ تجدید شد از قراریکه ابن اثیر (ج ۸ ص ۶۱) می نویسد این دفعه حسن ابن علی سکنه طبرستان را بشورش بر علیه فرمانروای سامانی و سکنه دیلم و گیلان را بشورش بر ضد جستانیان و قبول دین اسلام دعوت نمود و در ضمن معافیت آنان از مالیات عشر، عده داد از گفته های بیرونی مورخ قرن یازدهم جنبه دموکراسی این شورش واضعتر و روشنتر

میشود بیرونی حسن ابن علی را متهم بر آن میکند که وی آئین اجدادی را که فریدون پهلوان افسانه مؤسس آن بود برهم زد (ترکستان ۲۲۱) از همین زمان است که دیلمان رسماً مسلمان شناخته شدند و بهمین عنوان بود که حسن بن علی امرداد استحكامات سرحدی شهر شالوس را خراب کردند حسن بسال ۹۱۷ درگذشت تأثیرات شدید و خواطرات عمیقی که از اصلاحات حسن باقی ماند از گفته های مورخین معلوم میشود که گویند مردم در هیچ زمانی اینطور حکومت عادل ندیده بودند (طبری ج ۳ ص ۲۲۹۲) چنانکه معروف است در قرن دهم سلسله شیعه آل بویه از میان کوهستانیان دیلم بیرون آمد آل بویه ابتدا در خدمت سلسله آل زیار طبرستان بود و بعد تمام ایران را با استثنای خراسان متصرف شد

نام لاهیجان و رشت که در اینزمان از بلاد عمده گیلان بشمار می آیند برای اولین دفعه در دوره مغول ذکر میشود از قرار معلوم رونق و توسعه زندگی شهری و صنایع گیلان بعد از قرن دهم روی داد جغرافیایان و مسافران قرن دهم فقط از ابریشم کشی و پارچه های ابریشمی طبرستان و مخصوصاً آمل سخن میرانند در ضمن مینویسند که تخم درخت توت را از گرگان به طبرستان می آوردند (اصطخری ۲۱۳) از قرن سیزدهم بعد ابریشم گیلان اشتهار خاصی کسب کرد ولی باقوت (ج ۴ ص ۳۴۴) در اوایل قرن سیزدهم راجع بابریشم محل لاهیجان در گیلان یعنی صفحه لاهیجان می نویسد که ابریشم آنجا مرغوب نبود لیکن در اواخر همان قرن بطوریکه مارکوپولو (۳۱) مینویسد تجار زن را بسوی خود جلب میکرد و سفاین تجار مزبور کمی قبل از نگارش کتاب مارکوپولو در بحر خزر ظاهر گشته اند و مغولها گیلان را فقط در سال ۱۳۰۷ یعنی مدتها بعد از تصرف سایر ولایات ایران

مسخر کردند ولایت گیلان در آن زمان بدو از ده حکومت کوچک منقسم و شهر عمده آن لاهیجان بود مغولها از سمتهای مختلف یعنی از اردبیل و خلخال و قزوین و سلطانیه و از راه طارم به گیلان هجوم آور شدند (دوسون ج ۴ ص ۴۸۸-۴۹۴) بعدها در اواخر قرن چهاردهم و قرن پانزدهم و شانزدهم دوسلسله محلی در گیلان حکومت داشتند آل کیا در لاهیجان و آل اسحق در رشت روزگار این دو در اواخر قرن شانزدهم سپری شد (لن پول ترجمه و. بارتولد ۲۹۳-۲۹۴) نظر کبیر در سال ۱۷۲۳ قسمتی از گیلان را با شهر رشت متصرف شد مطابق قراردادی که در همان سال منعقد گردید ایران مازندران و استرآباد را هم بروسیه واگذار کرد ولی این دو ولایت عملاً اشغال نشدند حتی اشغال لاهیجان در سال ۱۷۲۵ فقط بوسیله جنک مسلحانه انجام گرفت در سال ۱۷۱۹ روسیه رسماً از مازندران و استرآباد صرف نظر کرد و در سال ۱۷۳۲ گیلان و تمام اراضی جنوب کر و در سال ۱۷۳۵ بادکوبه و دربند را بایران مسترد داشت ولی قطعات اخیرالذکر در اوایل قرن نوزدهم دوباره بتصرف روسیه درآمد

در این زمان شهر عمده گیلان رشت است که یکی از مهمترین شهرهای تجارتهای ایران و در کنار رودخانه شاهرود (شعبه چپ سفیدرود) قرار گرفته و این رودخانه در مصب خود خلیج و یا مرداب انزلی را تشکیل میدهد در خاکی که این خلیج را از دریا جدا میکند لنگرگاه انزلی واقع شده است

رشت مهمترین بازار تجارت و واردات و صادرات با روسیه است اهمیت رشت از لحاظ بازار تجارتهای ایالت گیلان باقتضای ترقی و تنزل ابریشم

نکشی که مهمترین سرچشمه ثروت این ولایت است تغییر مییافت تنزل صنعت ابریشم در دوره اغتشاشات سیاسی اوایل قرن هیجدهم واقع شد در اوایل قرن نوزدهم انتظامات برقرار گردید این صنعت مجدداً ترقی عمده یافت و از قراریکه فرزر (Travels, 151) اظهار میدارد عده نفوس شهر رشت بین ۶۰۰۰۰ الی ۸۰۰۰۰ بود و حال آنکه در زمان کرزن از ۳۰۰۰۰ تجاوز نمیکرد (کرزن ج ۱ ص ۳۸۵) ابریشم گیلان در سال ۱۸۶۶ از تلفات کرم ابریشم سخت صدمه یافت اقدامات حسنه برای تجدید این صنعت فقط از سال ۱۸۹۰ شروع شد علاوه بر ابریشم در اطراف رشت نوتون بعمل میآید کوچه های شهر تنک و کشیف نه دیوار دارند نه دروازه حوالی شهر مثل تمام سواحل جنوبی بحر خزر معروف به حاصلخیزی است از قراریکه تومانسکی (۶) دقیق شده شکل و شمایل گیلاتانیان در این زمان هم با سایر ایرانیان فرق دارد و اینها بیشتر باهالی جنوب اروپا شباهت دارند از حیث لباس و طرز عمارات هم مختصاتی دارند تومانسکی علت عدم بضاعت و رفاهیت مکفی سکنه دهات را همچو بیان میکند که دهاقین تقریباً در تحت رقبت ملاکین واقع شده اند از سایر بلاد عمده گیلان فقط لاهیجان جالب توجه است در سمت شرقی لاهیجان خطه کوهستانی تنکابن واقع شده تنکابن منطقه ساحلی باریکی دارد که با مازندران هم سرحد است شهر عمده تنکابن خرم آباد است

اما مازندران مأخذ و زمان ظهور این نام مشکوک است یا قوت (ج ۴ ص ۳۹۲) در قرن هشتم فقط اشاره میکند که این نام ظاهراً از چندی قبل پیدا شده زیرا در منابع کتبی وی همچو کلمه ندیده است مؤلفین ایرانی این کلمه را چند قسم معنی میکنند از قراریکه جمعی تفسیر میکنند

مازندران یعنی ولایت واقعه در داخل کوههای ماز که از سرحدات گیلان تا شهر جاجرم بسط یافته‌اند جمعی دیگر مازندران را مشتق از ماز دانه‌ته‌اند و ماز دیواری بوده که گویا در قرن نهم مازیاد بن قارن (ظهیرالدین ۲۱) خداوند مازندران ساخته بوده لیکن جمعی را (یوستی ۳۳۵) عقیده بر این است که مازندران از اسامی قدیمی عیاشد و کلمات اوستا را راجع به «دیوهای مازان» مربوط به مازندران میدانند

جغرافیا نویسان قرن دهم چنانکه فوقاً دیده شد مازندران را با اسم طبرستان می‌شناختند پایتخت قدیمی این ولایت شهر ساری بود که بر رود تجن (ظهیرالدین تپجنه رود یا تجینه رود) در سه فرسخی دریا قرار گرفته بود در این زمان مسافت بین ساحل و شهر بیشتر شده است اسپهبدان که خداوندان این سرزمین بودند قدری شمالی تر و در شهر اسپهبدان که بفاصله دو میل یعنی قریب به چهار ورست از دریا واقع بود زندگی میکردند علاوه بر آن از محلی با اسم طاق که در جبال بوده اسم می‌برند و افسانه هست که خزائن سلاطین ایران از زمان منوچهر پادشاه افسانه ایران زمین در طاق مدفون بوده (ابن فقیه ۳۱۰)

بعد از فتح عرب هم اسپهبدان در ساری زندگی میکردند مگر فرمانروایان عرب شهر آمل بود که بر ساحل چپ رود راز (ظهیرالدین هرزمینوسد) و بر این رود هنوز هم پلی از ساختمانهای قدیم واقع شده است دیر زمانی نگذشت آمل از حیث سکنه و ترقی صنایع اولین شهر طبرستان شد و با اینکه ظاهر این و آل علی موقتاً پایتخت ولایت را مجدداً به ساری انتقال دادند باز اهمیت خود را محفوظ داشت در قرن دهم عدد نفوس آمل بیش از قزوین بود (اصطخری ۲۱۲) پارچه های ابریشمی که مایه اشتهار طبرستان بود

در آمل بیش از هر جا تهیه میشد (ابن فقیه ۴۰۴) جمع کثیری از مورخین و علماء که مشهور به طبری شده‌اند از آمل بیرون آمده‌اند و یکی از آنها محمد بن جریر صاحب اولین تألیف بزرگ تاریخی و مؤلف اولین تفسیر مفصل قرآن است جغرافیا نویسان عرب فقط از يك راه اسم می‌برند که از جنوب و میان کوهها بطبرستان میرفته یعنی راهیکه از ری و کنار کوه دماوند به آمل امتداد یافته بود

گذشته از سلسله آل زیار و آل بویه که در تمام ایران زمین کسب اهمیت کرده بودند در قرون وسطی سلسله‌های محلی باوندیان در مازندران و بادوسپانان در صفحات کوهستانی رویان و رستمدر سلطنت میکردند (رستمدر و لایتیرا میگفتند که در امتداد رود شاهرود که شعبه سفیدرود است واقع شده) ولایت کبود جامه هم که در شرق اقصی مازندران واقع شده بود گاهی بعنوان ملک جداگانه مذکور گردیده است بنا بقول حمدالله قزوینی (II. 238 a.) کبود جامه «جزیره ایست مردم بسیار در آنجا ساکن اند کشتی‌ها که از اروس و گیلان و مازندران می‌آیند آنجا می‌آیند و از آنجا سه فرسنگ است تا استرآباد و محصول بسیار از کشتیها دارد» در این زمان فاصله بین استرآباد و دریا بمراتب بیشتر و قریب سی و رست است جزیره آشوراده که در قرن نوزدهم مرکز بحری روس شد در ده و رستی ساحل شرقی واقع شده است سلسله باوندیان با ایام فترتهای قلبلی تا اواسط قرن چهاردهم برقرار ماند و سلسله بادوسپانان بعنوان خداوندان باجگذار تا اواسط قرن شانزدهم پایدار بود اسامی قسمت عمده نمایندگان این دو سلسله (شهریار، رستم، یزگرد، اردشیر، وغیره) و همچنین اسامی سلاطین آل زیار

(۱) در چاپ لیدن شرح فوق در وصف نیم مردان نوشته شده است م

و آل بویه گواهی میدهد که در این ولایت مدت مدیدی برخلاف اسلام آئین و آداب عهد ساسانیان برقرار مانده بود (لن پول ترجمه و . بارتولد ۲۹۰ - ۲۹۳) و نیز ما میدانیم که ساکنین ولایات بحر خزر حتی در قرن چهاردهم هم برخلاف سایر مسلمین گیسوان بلند داشتند (ظهیرالدین ۱ ۳۴۱)

مغولها در مازندران با مقاومت مخصوصی مواجه نشدند در زمان حمله مغول شهر استرآباد و آمل که مهمترین شهر عمده مازندران بود بیش از همه صدمه یافتند در زمان مغول شهر استرآباد و حوالی آن از لحاظ محل قشلاقی بعضی خوانین و شاهزاده های مغول و خاصه فرمانروایان خراسان تا يك درجه دارای اهمیت بود طغایمور آخرین نماینده سلسله مغولهای ایران که بسال ۱۳۵۳ بقتل رسید در استرآباد سلطنت میکرد و بعد از قتل وی استرآباد و قسمت شرقی مازندران بتصرف امیر ولی درآمد که وی نیز بسال ۱۳۸۴ بدست تیمور مقهور گشت در قرن چهاردهم سلسله از سادات شیعه در مازندران ترقی کرده و اقتدار دنیوی و روحانی را بدست خود گرفت در سال ۱۳۹۲ مازندران دستخوش حمله تیمور واقع شد و جنگاوران تیمور با زحمات زیادی تبرها بدست گرفته و از میان جنگلهای انبوه راهی از استرآباد به ساری باز کردند سادات بقعه ماهانه سر که در چهار فرسخی آمل برکنار دریا و بالای تپه مرتفعی بود فرار کردند (ظهیرالدین ج ۱ ص ۵۷۰-۵۷۱) در این زمان هم از آمل تا کنار دریا جمعاً دوازده میل انگلیسی راه است و علیهذا در این نقطه برخلاف سرزمینی که در شرق واقع شده است ظاهراً خط ساحلی تغییر مختصری یافته است تیمور قلعه را با مساعدت بحریه که کشتیبانان جیحون برای وی فراهم ساخته بودند متصرف شد و پس از تصرف قلعه بساری مراجعت کرد در ساری سادات را

بگششها نشاندهند و بطوریکه ظهیرالدین (۴۳۶) میتوسد از راه خویا و بعد از رود جیحون به یک نقطه معینی بردند و از آنجا به خوارزم و سمرقند و تاشکند که برای اقامت بعضی نمایندگان سلسله‌های مخلوع معین شده بودند فرستادند

داستان قضایای سال ۱۳۹۲ از این لحاظ جالب توجه و تفحص است که یکی از دلایل وزین و مؤید این حقیقت میباشد که جریان جیحون بعد از حمله مغول مجدداً بطرف بحر خزر متوجه شده و این خط تا نیمه دوم قرن شانزدهم باقی بود

مورخین و منجمه ظهیرالدین (۴۳۰ و بعد) مذاکراتی را هم که بین تیمور و سادات گذشته و تیمور آنان را بواسطه ابراز خصومت نسبت باصحاب پیغمبر مورد سرزنش قرار داده است نقل می‌کنند علت قتل عام اهالی آمد و ساری و سایر نقاط را که بعد واقع شد همچو بیان کردند که این اقدام برای تنبیه رافضی‌های شیعه بعمل آمده است از طرف دیگر میدانیم که تیمور در دمشق برعکس همچو قلمداد می‌کرد که وی انتقام آل رسول را از بنی امیه میگیرد بهمین جهت نه تنها مورخین عرب در آن دوره مثل ابن عرشاه (ج ۱ ص ۶۳۲) و بلکه جمع کثیری از علمای اروپا و منجمه میولر مؤلف تاریخ معروف اسلام (ج ۲ ص ۳۱۶) تیمور را حامی شیعیان دانسته‌اند ولی مقایسه عملیات تیمور در شام و ولایات بحر خزر بهترین دلیل این مدعا است که برای تیمور هم مثل چنگیز خان و اکثر جهانگیران دیگر مذهب فقط اسلحه بوده که برای نیل بمقاصد سیاسی بکار میبردند

بعد از تیمور سادات اجازه مراجعت به مازندران گرفته و در این

سرزمین بعنوان ملوک باجگذار تا اواخر قرن شانزدهم سلطنت میکردند
از آن بعد مازندران اهمیت مستقلی نداشت از سلاطین ایران شاه عباس
کبیر (۱۵۸۷-۱۶۲۸) بیش از همه بمازندران عطف توجه نمود در زمان
شاه عباس راه شوسه از استرآباد بساری و آمل کشیدند و بواسطه اینراه
دسترس بولایت مازندران در تمام فصول سال میسر گردید

خانیکف (۷۱) که سال ۱۸۵۸ در مازندران بود مینویسد که
از قرار معلوم بعد از شاه عباس اینراه را در هیچ زمانی تعمیر نکردند و در
اغلب نقاط دهاقین سنگها را درهم شکستند شاه عباس در اشرف که بر سر
راه استرآباد و ساری و در هفت ورستی جنوب دریا واقع شده و همچنین
در فرح آباد که در چهار ورستی ویمی مصب رود نجن قرار گرفته قصوری
برای خود عمارت کرد شاه عباس در فرح آباد در گذشت قصور شاه در این
دوشهر بحال خراب افتاده است در زمان شاه عباس شهر بارفروش پدید آمد
بارفروش برکنار رود بابل (ظهیرالدین بابل مینویسد) بر سر راه ساری
به آمل قرار گرفته و قصری هم از شاه عباس در بارفروش است ظهیرالدین
بارفروش را بعنوان قریه اسم برده در قدیم اسم این قریه مامتیر (ظهیرالدین
۸۰) بوده در اوایل قرن نوزدهم در زمان فتحعلیشاه قاجار بارفروش از
حیث اهمیت تجارتهی و عده نفوس اولین شهر مازندران شد (در این زمان
بعضی جمعیت شهر را تا ۵۰۰۰۰ تخمین زده اند)

در مصب رود فوق الذکر و بیست فرسخی بارفروش بندر مشهدسر
واقع شده که سفاین روس بدانجا می آیند وجه تسمیه مشهدسر از آنست که
گویا در اینجا سر برادر امام رضا را بریده و مدفون کرده اند بندر مشهدسر
مثل سایر بناهای جنوب بحر خزر کم آب و نواقص دیگری دارد در زمان

ناصرالدین شاه یکنفر مهندس اطریشی قاستیگرخان که در خدمت دولت ایران بود راهی از طهران به آمل ساخت و یکی از تجار متمول ایران معروف به حاجی محمد حسن با مساعدت مهندسین بلژیکی راه آهنی از آمل تا کنار دریا ساخت ولی این راه چندی بعد خراب شد^۱

(۱) در اینزمان دولت ایران جداً بساختن راه آهن از دریای خزر تا خلیج فارس همت گماشته چندی است که صلیات راهسازی از بندر شاه (بندرگز سابق) در شمال و بندر شاهیور (خورموسی) در جنوب شروع و بنا براین بندر شاه که تا این اواخر ننگرگاه درجه دوم بود مهمترین بندر بحر خزر خواهد شد - م

غلطنامہ

صفحہ	غلط	صحیح	صفحہ
II (فہرست کتب)	اسفیذاری	اسفزاری	۹
XIII	القاسیم	التقاسیم	۱
۷	۲۵۷۴-۲۵۶۶	۱۵۷۴-۱۵۶۶	۹
۱۰	Растовцев	Ростовцев	۱۹
۱۶	یعنوت	یعنوب	۳
۲۵	شدہ	شود	۷
۴۶	لی	ولی	۲
۶۰	ایسدور	این بدور	۵
۶۰	سنہا	منتہا	۷
۶۱	کو تشمیہ	کو تشمید	۲۰
۶۳	یطولومی	یطالیموس	۸
۶۴	طائفان	طالخان	۵
۶۴	بلح	بلخ	۲۰
۷۴	قطر	محیط	۱۶
۹۴	۱۲۲۲	۱۲۲۱	۶
۹۵	بالا اسطہ	بالا واسطہ	۱
۹۶	ابن خرداد	ابن خرداد بہ	۱۲
۱۰۴	۲۷۵	۲۷۲	۶
۱۰۴	مسخر	منجر	۱۶
۱۱۶	ہاورد	ہارود	۱۷
۱۱۸	یک قرن	قرن اول	۲۲
۱۲۰	غریب	غریب	۱۹
۱۲۶	Karachwat	Harachwat	۶

صفحه	سطر	عاطف	صحیح
۱۲۹	۱۴	۲۴۹	۳۴۹
۱۳۹	۲۰	برد	برد - م
۱۴۱	۱۸	رد	در
۱۴۲	۲۲	Ménat	Ménant
۱۴۴	۳	سمجوری	سیمجوری
۱۴۶	۲	ج ۲	ج ۱
۱۴۶	۲۰	۱۲۰۰	۱۲۰۰۰
۱۵۰	۱۲	۸۴۲	۸۴۴
۱۶۳	۱۸	آب	صحن
۱۸۵	۱	۶۸۱ - ۶۶۸	۶۶۸ - ۶۸۱
۱۸۸	۱۴	خزینه	خزینه
۱۹۸	۱۶	۶۰	۵۶
۲۳۲	۱۲	۱۶۶۸	۱۶۶۷
۲۳۲	۱۶	عظمی	عظیمی
۲۴۳	۳	کردن	کرزن
۲۵۴	۹	۲۸۵	۲۸۰
۲۵۵	۱۵	قادیسیه و حیره	قادیسیه و رومیه و حیره
۲۵۷	۱۰	۸۳	۸۲
۲۶۵	۵	پرورش	پرورش
۲۶۹	۴	۳۰	۲۰
۲۸۰	۱۳	۱۴۲۱	۱۲۲۱
۲۸۱	۲	واریال	داریال
۲۸۵	۱	۳۶۵	۳۶۰
۲۸۵	۴	۳۷۲	۳۷۳

محل فروش در طهران

خیابان لاله زار

کتابخانه طهران

کتابخانه خاور

خیابان علاءالدوله

کتابخانه مسیور و کاشانی

خیابان ناصری

کتابخانه کاوه

کتابخانه فردوسی

www.tabarestan.info
تبرستان

В. ВАРТОЛЬД
ИСТОРИКО-ГЕОГРАФИЧЕСКИЙ
ОБЗОР
И Р А Н А

ПЕРЕВЕЛ
Х. СЕРДАДВЕР (*Талей-Заде*)

ТЕГЕРАН

1930.

W. BARTHOLD
Historico-Geographical Survey
OF
I R A N

Translated from the original Russian
by H. SERDADVER

TEHERAN

1930.

Imp. ITTIHADIE—Téhéran.